

## توضیحات:

- ویژه آزمون سازمان تامین اجتماعی
- حیطة عمومی
- خلاصه + نکات مهم

خلاصه و نکات مهم

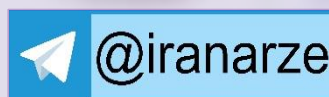
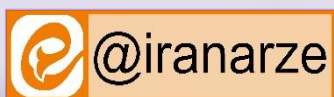
معارف اسلامی

در آثار شهید مطهری

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی تامین اجتماعی، اینجا بزنید

همچنین جهت مشاهده آخرین اخبار استخدامی سازمان تامین اجتماعی، اینجا بزنید

« انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه، مجاز می باشد »



❖ فصل اول: خلاصه معارف اسلامی در آثار شهید مطهری – صفحه ۲

❖ فصل دوم: نکات مهم معارف اسلامی در آثار شهید مطهری – صفحه ۷۵

## فصل اول: خلاصه معارف اسلامی در آثار شهید مطهری

### مقدمه

مکتب انسان ساز اسلام از آغاز پیدایش همواره شاهد عالمان راستینی بوده است که در سایه عشق و ایمان به این آیین حیات بخش به مبارزه رویاروی با هر گونه التقاط و انحراف و کژ اندیشی برخاسته و در راه تبیین اندیشه دینی و بازشناسی آن از افکار و اندیشه های باطل جانانه پایداری کرده اند و اگر امروز اسلام عزیز و مکتب تشیع به دور از هر گونه تحریف و دگرگونی سرفراز و بالنده باقی مانده به سبب آن اینها و مجاهدت هاست.

استاد مطهری (ره) مرد علم و تقوا از خیل و تبار همان عالمان پاکباخته بود که با نفسی مسیحایی و اندیشه ای تابناک تلاش بی امانی را در جهت پاسداری از سنگرهای فکری و عقیدتی مکتب اسلام آغاز کرد و در سالهایی سیاه که زدودن اندیشه دینی در سطحی بسیار وسیع و گسترده از سوی استعمار و جبهه کفر و الحاد در دستور کار روشنفکران دگراندیش و دنیادار و دلباخته به فرهنگ بیگانه قرار داشت در سنگر تدریس و تحقیق و تبلیغ اسلام ناب به مبارزه با افکار التقاطی و اندیشه های وارداتی و موج های تبلیغی جبهه باطل پرداخت و سرانجام با سیمایی گلگون به دیدار محبوب خود رسید و این حسن ختام خود گواه آشکاری بر درستی راه و هدف والای او بود.

### پیش در آمد

#### انسان: علم، ایمان

#### انسان و حیوان

انسان خود نوعی حیوان است؛ از این رو با دیگر جانداران مشترکات بسیار دارد؛ اما یک سلسله تفاوت ها با همجنس خود دارد که او را از جانداران دیگر متمایز ساخته و به او مزیت و تعالی بخشیده و او را بی رقیب ساخته است. تفاوت عمده و اساسی انسان با دیگر جانداران در دو ناحیه است: پینش ها و گرایش ها. انسان مانند جانداران دیگر یک سلسله خواسته ها دارد و در پرتو شناخت های خویش برای رسیدن به آن خواسته ها در تلاش است؛ اما تفاوتش با سایر جانداران در گستردگی آگاهی ها و تعالی سطح خواسته هاست. این است آنچه به انسان مزیت و تعالی بخشیده و او را از سایر جانداران جدا ساخته است.

#### شعاع آگاهی و سطح خواسته حیوان

آگاهی حیوان از جهان تنها به وسیله حواس ظاهره است؛ از این رو سطحی و ظاهری است به درون و روابط درونی اشیاء نفوذ نمی کند؛ ثانیاً فردی و جزئی است از کلیت و عمومیت برخوردار نیست؛ ثالثاً منطقه ای است، محدود به محیط زیست حیوان است و به خارج محیط زیست او راه پیدا نمی کند؛ رابعاً حالی است یعنی بسته به زمان حال است از گذشته و آینده بریده است. حیوان نه از تاریخ خود یا جهان آگاه است و نه درباره آینده میاندیشد و نه تلاشش به آینده تعلق دارد. سطح خواسته ها و مطلوب های حیوان مانند شعاع شناخت و آگاهی اش از جهان در محدوده ای خاص است. اولاً مادی است از حدود خوردن و آشامیدن و خوابیدن و بازی کردن و خانه و لانه گرفتن و استفاده از جنس مخالف بالاتر نمی رود. برای حیوان خواسته و مطلوب معنوی ارزش اخلاقی و غیره مطرح نیست. ثانیاً شخصی و فردی است مربوط است به خودش و حداکثر به جفت و فرزندش ثالثاً منطقه ای است مربوط است به محیط زیست خودش رابعاً حالی است و به زمان حال تعلق دارد یعنی همان محدودیت هایی که بعد ادراکی وجود حیوان دارد بعد خواهش ها و گرایش های وجودش دارد حیوان از این نظر نیز در محدوده خاصی زندان است.

#### شعاع آگاهی و سطح خواسته انسان

قلمرو انسان، چه در ناحیه آگاهی ها و بینش ها و شناختها و چه در ناحیه خواسته ها و مطلوب ها، بسی وسیع تر و گسترده تر و متعالی تر است. آگاهی انسان و شناخت او از ظواهر اشیاء و پدیده ها عبور می کند و تا درون ذات و ماهیت آنها و روابط و وابستگی های آنها و ضرورت های حاکم بر آنها نفوذ می نماید. آگاهی انسان نه در محدوده منطقه و مکان، زندانی می ماند و نه زنجیره زمان آن را در قید و بند نگه میدارد؛ هم مکان را در می نوردد و هم زمان را از این رو هم به ماورای محیط زیست خویش آگاهی پیدا میکند تا آنجا که دست به شناخت گرات دیگر می بازد و هم بر گذشته و آینده خویش وقوف می یابد، تاریخ گذشته خویش و جهان یعنی تاریخ، زمین آسمان کوهها دریاها، گیاهان و جانداران دیگر را کشف میکند و درباره آینده تا افق های دور دست می اندیشد. بالاتر اینکه انسان اندیشه خویش را دربار بی نهایت ها و جاودانگی ها به جولان می آورد و به برخی بی نهایتها و جاودانگی ها شناخت پیدا میکند. آدمی از شناخت فردیت و جزئیت پا فراتر می نهد قوانین کلی و حقایق عمومی و فراگیرنده جهان را کشف میکند و به این وسیله تسلط خویش را بر طبیعت مستقر می سازد.

### ملاک امتیاز انسان

بینش وسیع و گسترده انسان درباره جهان محصول کوشش جمعی بشر است که در طی قرون و اعصار روی هم انباشته شده و تکامل یافته است. این بینش که تحت ضوابط و قواعد و منطق خاص درآمده نام «علم» یافته است. علم به معنی اعم . یعنی مجموع تفکرات بشری درباره جهان که شامل فلسفه هم می شود - محصول کوشش جمعی بشر است که نظم خاص منطقی یافته است.

گرایش های معنوی و والای بشر، زاده ایمان و اعتقاد و دلبستگی های او به برخی حقایق در این جهان است که آن حقایق هم ماورای فردی است، و هم ماورای مادی است. این گونه ایمان ها و دلبستگی ها به نوبه خود مولود برخی جهان بینی ها و جهان شناسی هاست که یا از طرف پیامبران الهی به بشر عرضه شده است و یا برخی فلاسفه خواسته اند نوعی تفکر عرضه نمایند که ایمانزاد و آرمان خیز بوده باشد. به هر حال، گرایشهای والا و معنوی و فوق حیوانی انسان آنگاه که پایه و زیربنای اعتقادی و فکری پیدا کند نام «ایمان» به خود میگیرد. پس نتیجه می گیریم که تفاوت عمده و اساسی انسان با جانداران دیگر که ملاک انسانیت اوست و انسانیت وابسته به آن است، علم و ایمان است.

### اصالت بعد انسانی

وجوه مشترک انسان با حیوان و وجوه امتیاز او از حیوان سبب شده که انسان دارای دو زندگی باشد زندگی حیوانی و زندگی انسانی و به تعبیر دیگر، زندگی مادی و زندگی فرهنگی اینجا مسأله ای مطرح است؛ آن اینکه چه رابطه ای میان حیوانیت انسان و انسانیت او وجود دارد؟ آیا یکی از این دو اصل است و دیگری فرع؟ حقیقت این است که سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می شود و به سوی انسانیت کمال می یابد. این اصل هم درباره فرد صدق میکند و هم درباره جامعه انسان در آغاز وجود خویش جسمی مادی است؛ با حرکت تکاملی جوهری تبدیل به روح یا جوهر روحانی میشود. روح انسان در دامن جسم او زاینده می شود و تکامل می یابد و به استقلال میرسد. حیوانیت انسان نیز به منزله لانه و آشیانه ای است که انسانیت او در او رشد مییابد و متکامل میشود. همان طور که خاصیت تکامل است که موجود متکامل به هر نسبت که تکامل پیدا میکند مستقل و قائم به ذات و حاکم بر مؤثر بر محیط خود میشود. انسانیت انسان - چه در فرد و چه در جامعه - به هر نسبت تکامل پیدا کند به سوی استقلال و حاکمیت بر سایر جنبه ها گام بر می دارد. یک فرد انسان تکامل یافته فردی است که بر محیط بیرونی و درونی خود تسلط نسبی دارد. فرد تکامل یافته یعنی وارسته از محکومیت محیط بیرونی و درونی و وابسته به عقیده و ایمان.

### رابطه علم و ایمان

متأسفانه در جهان مسیحیت به واسطه برخی قسمت های تحریفی عهد عتیق (تورات) اندیشه ای در اذهان رسوخ یافته است که هم برای علم گران تمام شده و هم برای ایمان آن اندیشه اندیشه تضاد علم و ایمان است. ریشه اصلی این اندیشه همان است که در عهد عتیق سفر پیدایش آمده است. در باب دوم، آیه ۱۶ و ۱۷ سفر پیدایش درباره آدم و بهشت و شجره ممنوعه چنین آمده است:

و خداوند آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.

در آیات ۱ - ۸ از باب سوم می گوید:

و مار از همه حیوانات صحرا که خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن (حوا) گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ \* زن به مار گفت: از میوه درختان باغ میخوریم \* لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید \* مار به زن گفت: در آینه نخواهید مرد بلکه خدا میداند در

روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد . آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عربانند پس برگهای انجیر دوخته سترها برای خوبستن ساختند .

در آیه ۲۳ از همین باب میگوید :

و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند.

طبق این برداشت از انسان و خدا و آگاهی و عصیان، امر خدا (دین) این است که انسان عارف نیک و بد نگردد و آگاه نشود؛ شجره ممنوعه، شجره آگاهی است، انسان با عصیان و تمرد امر خدا با سرپیچی از تعلیمات شرایع و پیامبران به آگاهی و معرفت میرسد و به همین دلیل از بهشت خدا رانده می شود. بر اساس این برداشت همه وسوسه ها وسوسه آگاهی است؛ پس شیطان وسوسه گر، همان عقل است.

برای ما مسلمانان که از قرآن آموخته ایم خداوند همه اسماء (حقایق) را به آدم آموخت و آنگاه فرشتگان را امر فرمود که آدم را سجده کنند، و شیطان از آن جهت رانده درگاه شد که بر خلیفه الله آگاه به حقایق سجده نکرد؛ و سنت به ما آموخته است که شجره ممنوعه طمع حرص و چیزی از این مقوله بود - یعنی چیزی که به حیوانیت آدم مربوط می شد نه به انسانیت او و شیطان وسوسه گر همواره بر ضد عقل و مطابق هوای نفس حیوانی وسوسه میکند و آنچه در وجود انسان مظهر شیطان است نفس اماره است نه عقل آدمی آری برای ما که چنین آموخته ایم آنچه در سفر پیدایش میبینیم سخت شگفت آور است.

همین برداشت است که تاریخ تمدن اروپا را در هزار و پانصد سال اخیر به عصر ایمان و عصر علم تقسیم میکند و علم و ایمان را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در صورتی که تاریخ تمدن اسلامی تقسیم میشود به عصر شکوفایی که عصر علم و ایمان است، و عصر انحطاط که علم و ایمان توأماً انحطاط یافته اند. ما مسلمانان باید خود را از این برداشت غلط که خسارت های جبران ناپذیر بر علم و بر ایمان و بر انسانیت وارد کرد برکنار بداریم و کورکورانه تضاد علم و ایمان را امری مسلم تلقی نکنیم.

در رابطه علم و ایمان از دو ناحیه میتوان سخن گفت: یکی اینکه آیا تفسیر و برداشتی که ایمانرا و آرمان خیز باشد و در عین حال مورد تأیید منطق باشد وجود دارد، یا تمام تفکراتی که علم و فلسفه به ما میدهد همه بر ضد ایمان ها و دل بستگی ها و امیدها و خوشبینی هاست. ناحیه دیگر، ناحیه تأثیرات علم از یک طرف و ایمان از طرف دیگر بر روی انسان است. آیا علم به چیزی میخواند و ایمان به چیز دیگری ضد آن؟ یا علم و ایمان متمم و مکمل یکدیگرند علم نیمی از ما را میسازد و ایمان نیمی دیگر را هماهنگ با آن؟ پس ببینیم علم به ما چه می دهد و ایمان چه؟

امروز همه دریافته اند که عصر علم محض به پایان رسیده است و یک خلا آرماتی جامعه ها را تهدید میکند برخی میخواهند این خلا را با فلسفه محض پر کنند؛ بعضی دست به دامن ادبیات و هنر و علوم انسانی شده اند. در کشور ما نیز کم و بیش پیشنهاد فرهنگ انسان گرا و مخصوصاً ادبیات عرفانی از قبیل ادبیات مولوی و سعدی و حافظ برای پر کردن این خلا معنوی و آرماتی مطرح است، غافل از اینکه این ادبیات روح و جاذبه خود را از مذهب گرفته است. روح انسان گرایی این ادبیات همان روح مذهبی اسلامی است و گرنه چرا برخی ادبیات نوین امروزی با همه تظاهر به انسان گرایی این همه سرد و بی روح و بی جاذبه است؟! محتوای ادبیات عرفانی ما ناشی از نوعی تفکر درباره جهان و انسان است که همان تفکر اسلامی است. اگر روح اسلامی را از این شاهکارهای ادبی بگیریم تفاله ای و اندام مرده ای بیش باقی نمی ماند.

### جانشینی علم و ایمان

پس از آنکه شناختیم نقش علم چیست و نقش ایمان چیست، دانسته می شود که نه علم می تواند جانشین ایمان گردد که علاوه بر روشنایی و توانایی، عشق و امید ببخشد، سطح خواسته های ما را ارتقاء دهد و علاوه بر اینکه ما را در رسیدن به مقاصد و هدف ها و در پیمودن راه به سوی آن مقاصد و اهداف مدد می دهد مقاصد و آرمان ها و خواسته هایی از ما را که به حکم طبیعت و غریزه بر محور و در عوض، مقاصد و آرمانهایی به فردیت و خودخواهی است از ما بگیرد و به ما بدهد.

امروز ماتریالیست ها هم ناچارند مدعی شوند که ما از جنبه فلسفی، ماتریالیست و از جنبه اخلاقی، ایده آلیست می باشیم؛ یعنی از جنبه نظری، مادی و از جنبه عملی و آرماتی، معنوی هستیم. اینکه چگونه ممکن است انسان نظراً مادی باشد . عملاً معنوی، مشکلی است که خود مادیین باید بدان پاسخ بگویند.

جورج سارتن دانشمند مشهور جهانی و نویسنده کتاب معروف تاریخ علم در کتاب شش بال نارسایی و ناتوانی علم را در انسانی ساختن روابط بشر و نیاز فوری انسان را به نیروی ایمان چنین بیان میکند:

### ایمان مذهبی

از مباحث پیش روشن شد که انسان نمیتواند بدون داشتن ایده و آرمان و ایمان زندگی سالم داشته باشد و یا کاری مفید و ثمر بخش برای بشریت و تمدن بشری انجام دهد. آری در اصل ضرورت پیوستن به یک مکتب و یک ایده تردیدی نیست. آن چیزی که لازم است مورد توجه واقع شود این است که تنها ایمان مذهبی قادر است انسان را به صورت یک «مؤمن» واقعی درآورد؛ هم خودخواهی و خود پرستی را تحت الشعاع ایمان و عقیده و مسلک قرار دهد و هم نوعی «تعبد» و «تسلیم» در فرد ایجاد کند. بطوریکه انسان در کوچکترین مسأله ای که مکتب عرضه می دارد به خود تردید راه ندهد و هم آن را به صورت یک شیء عزیز و محبوب و گرانبها درآورد در حدی که زندگی بدون آن برایش هیچ و بوج و بی معنی باشد و با نوعی غیرت و تعصب از آن حمایت کند.

گرایش های ایمانی مذهبی موجب آن است که انسان تلاشهایی علی رغم گرایشهای طبیعی فردی انجام دهد و احیاناً هستی و حیثیت خود را در راه ایمان خویش فدا سازد. این در صورتی میسر است که ایده انسان جنبه تقدس پیدا کند و حاکمیت مطلق بر وجود انسان بیاید تنها نیروی مذهبی است که قادر است به ایده ها تقدس ببخشد و حکم آنها را در کمال قدرت بر انسان جاری سازد.

ایمان مذهبی پیوندی است دوستانه میان انسان و جهان و به عبارت دیگر نوعی هماهنگی است میان انسان و آرمان های کلی جهان؛ اما ایمان و آرمان های غیر مذهبی نوعی بریدگی از جهان و ساختن جهانی خیالی برای خود است که به هیچ وجه از جهان بیرون حمایت نمی شود.

### آثار و فواید ایمان

#### الف) بهجت و انبساط

اولین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت زایی و انبساط آفرینی، «خوشبینی» است؛ خوشبینی به جهان و خلقت و هستی ایمان مذهبی از آن جهت که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاص میدهد به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی میکند طبعاً دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوشبینانه میسازد. حالت فرد با ایمان در کشور هستی، مانند حالت فردی است که در کشوری زندگی میکند که قوانین و تشکیلات و نظامات آن کشور را صحیح و عادلانه می داند به حسن نیت گردانندگان اصلی کشور نیز ایمان دارد و قهراً زمینه ترقی و تعالی را برای خودش و همه افراد دیگر فراهم میبندد و معتقد است که تنها چیزی که ممکن است موجب عقب ماندگی او بشود تنبلی و بی تجربگی خود او و انسانهایی مانند اوست که مانند او مکلف و مسؤول اند.

از نظر چنین شخصی، مسؤول عقب ماندگی او خودش است نه تشکیلات و نظامات کشور و هر نقصی وجود دارد از آنجاست که او و امثال او وظیفه و مسؤولیت خویش را انجام نداده اند. این اندیشه طبعاً او را به غیرت می آورد و با خوشبینی و امیدواری به حرکت و جنبش وامی دارد.

دومین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت زایی و انبساط آفرینی، روشندلی است. انسان همینکه به حکم ایمان مذهبی جهان را به نور حق و حقیقت روشن دید همین روشن بینی، فضای روح او را روشن میکند و در حکم چراغی میگردد که در درونش روشن شده باشد برخلاف یک فرد بی ایمان که جهان در نظرش بوج است تاریک است، خالی از درک و بینش و روشنایی است، و به همین سبب خانه دل خودش هم در این تاریکخانه که خود فرض کرده تاریک و مظلوم است.

سومین اثر ایمان مذهبی از نظر تولید بهجت و انبساط، «امیدواری» به نتیجه خوب تلاش خوب است. از نظر منطق مادی جهان نسبت به مردمی که در راه صحیح و یا راه باطل می روند بی تفاوت است؛ نتیجه کارشان بسته است تنها به یک چیز مقدار تلاش و بس.

در منطق فرد با ایمان جهان نسبت به تلاش این دو دسته بی طرف و بی تفاوت نیست؛ عکس العمل جهان در برابر این دو نوع تلاش یکسان نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی مردمی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیر خواهی تلاش میکنند

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ

اگر خدا را یاری کنید در راه حق گام بردارید خداوند شما را یاری میکند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود.

چهارمین اثر ایمان مذهبی از نظرگاه بهجت و انبساط آرامش خاطر است. انسان فطرتاً جویای سعادت خویش است؛ آنچه مایه سعادت انسان می‌گردد دو چیز است: تلاش - اطمینان به شرایط محیط

تکلیف انسان با خودش روشن است از این ناحیه اضطرابی دست نمی دهد آنچه که انسان را به اضطراب و نگرانی میکشاند و آدمی تکلیف خویش را درباره او روشن نمی بیند جهان است.

ایمان مذهبی به حکم اینکه به انسان که یک طرف معامله است، نسبت به جهان که طرف دیگر معامله است اعتماد و اطمینان می بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل میسازد و به جای آن به او آرامش خاطر می دهد.

یکی دیگر از آثار ایمان مذهبی از جنبه انبساط بخشی برخوردار است بیشتر از یک سلسله لذتهاست که لذت معنوی نامیده می شود. لذت های معنوی لذت هایی است که با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاص مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده بیرونی حاصل نمی شود، مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت یا از محبوبیت و احترام و یا از موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می برد که نه به عضو خاص تعلق دارد و نه تحت تأثیر مستقیم یک عامل مادی خارجی است.

لذات معنوی از لذات مادی هم قوی تر است و هم دیرپا تر. لذت عبادت و پرستش خدا برای مردم عارف حق پرست از این گونه لذات است. عابدان عارف که عبادتشان توأم با حضور و خضوع و استغراق است بالاترین لذت ها را از عبادت می بردند. در زبان دین از طعم ایمان و حلاوت ایمان یاد شده است. ایمان حلاوتی دارد فوق همه حلاوت ها. لذت معنوی آنگاه مضاعف می شود که کارهایی از قبیل کسب علم، احسان خدمت موفقیت و پیروزی از حس دینی ناشی گردد و برای خدا انجام شود و در قلمرو «عبادت» قرار گیرد.

#### ب) نقش ایمان در بهبود روابط اجتماعی

انسان مانند برخی از جانداران دیگر اجتماعی آفریده شده است. زندگی سالم اجتماعی آن است که افراد قوانین و حدود و حقوق یکدیگر را محترم شمارند عدالت را امری مقدس به حساب آورند به یکدیگر مهر بورزند، هر یک برای دیگری آن را دوست بدارد که برای خود دوست میدارد و آن را نپسندد که برای خویش نمی پسندد به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند، ضامن اعتماد متقابل آنها کیفیات روحی آنها باشد هر فردی خود را متعهد و مسؤول اجتماع خویش بشمارد، در سری ترین نهانخانه ها همان تقوا و عفاف از آنها بروز کند که در ملأ عام، در نهایت بی طمعی به یکدیگر نیکی کنند.

آن چیزی که بیش از هر چیز حق را محترم عدالت را مقدس دلها را به یکدیگر مهربان و اعتماد متقابل را میان افراد برقرار می سازد تقوا و عفاف را تا عمق وجدان آدمی نفوذ میدهد به ارزشهای اخلاقی اعتبار میبخشد، شجاعت مقابله با ستم ایجاد میکند و همه افراد را مانند اعضای یک پیکر به هم پیوند می دهد و متحد می کند، ایمان مذهبی است.

#### ج) کاهش ناراحتی ها

زندگی بشر خواه ناخواه همچنانکه خوشی ها شیرینیها به دست آوردن ها و کامیابی ها دارد، رنجها مصائب شکست ها از دست دادن ها تلخی ها و ناکامیها دارد. بسیاری از آنها قابل پیشگیری یا برطرف کردن است هر چند پس از تلاش زیاد؛ اما پاره ای از حوادث جهان قابل پیشگیری و یا برطرف ساختن نیست. مثلاً پیری. بعلاوه اندیشه مرگ و نیستی چشم بستن از هستی رفتن و جهان را به دیگران وا گذاشتن، به نوعی دیگر انسان را رنج می دهد.

ایمان مذهبی در انسان نیروی مقاومت می آفریند و تلخی ها را شیرین می گرداند. انسان با ایمان می داند هر چیزی در جهان حساب معینی دارد و اگر عکس العملش در برابر تلخی ها به نحو مطلوب باشد فرضاً خود این غیر قابل جبران باشد، به نحوی دیگر از طرف خداوند متعال جبران میشود پیری به حکم اینکه پایان کار نیست و بعلاوه یک فرد با ایمان همواره فراغت خویش را با عبادت و انس با ذکر خدا پر می کند، مطبوع و دوست داشتنی میشود بطوری که لذت زندگی در دوره پیری برای مردم خدا پرست از دوره جوانی بیشتر میگردد.

از نظر روان شناسان مسلم و قطعی است که اکثر بیماریهای روانی که ناشی از ناراحتی های روحی و تلخی های زندگی است در میان افراد غیر مذهبی دیده می شود. افراد مذهبی به هر نسبت که ایمان قوی و محکم داشته باشند از این بیماریها مصون ترند. از این رو یکی از عوارض زندگی عصر ما که در اثر ضعف ایمان های مذهبی پدید آمده است افزایش بیماری ها و بیماری های روانی و عصبی است.

## بخش اول خدانشناسی

## جهان بینی توحیدی یا هستی شناسی اسلامی

## جهان بینی و ایدئولوژی

یک مسلک و یک فلسفه زندگی خواه ناخواه بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره هستی و بر یک نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی است. نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می دارد، زیرساز و تکیه گاه فکری آن مکتب به شمار میرود. این زیر ساز و تکیه گاه اصطلاحاً جهان بینی نامیده می شود. همه دین ها و آیین ها و همه مکتب ها و فلسفه های اجتماعی متکی بر نوعی جهان بینی بوده است. هدف هایی که یک مکتب عرضه می دارد و به تعقیب آنها دعوت میکند و راه و روش هایی که تعیین میکند و باید و نبایدهایی که انشاء میکند و مسؤولیت هایی که به وجود می آورد = ایدئولوژی همه به منزله نتایج لازم و ضروری جهان بینی ای است که عرضه داشته است.

## معیار خوبی جهان بینی

جهان بینی خوب و عالی آن است که :

اولاً قابل اثبات و استدلال باشد؛ به عبارت دیگر از ناحیه عقل و منطق حمایت شود.

ثانیاً به حیات و زندگی معنی بدهد؛ اندیشه لغو و بیهوده بودن زندگی را و اینکه همه راه ها به پوچی و هیچی منتهی میشود، از ذهن ها خارج سازد. ثالثاً آرمان ساز و شوق انگیز و آرزوخیز باشد.

رابعاً قدرت تقدس بخشیدن به هدفهای انسانی و اجتماعی داشته باشد.

خامساً تعهد آور و مسؤولیت ساز باشد.

منطقی بودن یک جهان بینی زمینه پذیرش عقلی آن را فراهم می سازد و آن را در اندیشه ها قابل قبول میکند؛ ابهام ها و تاریکی هایی را که در عمل مانع بزرگی است برطرف می سازد.

آرمان ساز بودن جهان بینی یک مکتب جاذبه و قدرت کشش به آن می دهد و به آن حرارت و نیرو می بخشد.

تقدس بخشیدن یک جهان بینی به هدفهای مکتب سبب میگردد که افراد به سهولت در راه هدف های مکتب فداکاری و از خود گذشتگی به خرج دهند. تا یک مکتب نتواند به هدف های خود تقدس بخشد و در افراد حس پرستش و فداکاری و گذشت نسبت به هدفهای مکتب به وجود نیآورد آن مکتب ضمانت اجرایی ندارد. تعهدآوری و مسؤولیت سازی یک جهان بینی فرد را در عمق وجدان و ضمیر متعهد میکند و مسؤول خویش و جامعه قرار می دهد.

## جهان بینی توحیدی

همه آن خصائص و خصلت ها که لازمه یک جهان بینی خوب است، در جهان بینی توحیدی جمع است. تنها جهان بینی توحیدی است که می تواند همه آن خصائص را داشته باشد.

جهان بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر و جود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است. جهان بینی توحیدی یعنی جهان یک قطبی» و «تک محوری است. جهان بینی توحیدی یعنی جهان ماهیت از اویی» (إنا لله) و به سوی اویی. إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ دارد؛ موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک «سو» و به طرف یک مرکز، تکامل می یابند؛ آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست؛ جهان با یک سلسله نظامات قطعی که «ستن الهیه» نامیده میشود اداره میشود.

جهان بینی توحیدی کشش و جاذبه دارد به انسان نشاط و دلگرمی می بخشد، هدف هایی متعالی و مقدس عرضه می دارد و افرادی فداکار می سازد. جهان بینی توحیدی تنها جهان بینی ای است که در آن تعهد و مسؤولیت افراد در برابر یکدیگر مفهوم و معنی پیدا میکند همچنان که تنها جهان بینی ای است که آدمی را از سقوط در دره هولناک پوچی گرای و هیچی ستایی نجات می دهد.

## جهان بینی اسلامی

جهان بینی اسلامی، جهان بینی توحیدی است. توحید در اسلام به خالص ترین شکل و پاک ترین طرز بیان شده است. از نظر اسلام خداوند مثل و مانند ندارد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». خدا شبیه چیزی نیست و هیچ چیزی را نتوان به خداوند تشبیه کرد خداوند بی نیاز مطلق است، همه به او نیازمندند و او از همه بی نیاز است: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». خدا به همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست: «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»..... «أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». او در همه جا هست و هیچ جا از او خالی نیست بالای آسمان و قعر زمین با او یک نسبت دارد. به هر طرف که بایستیم رو به او ایستاده ایم: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ». او از مکنونات قلب و از خاطرات ذهن و نیتها و قصدهای همه آگاه است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمْ مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ» از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر است: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». او مجمع کمالات است و از هر نقصی منزّه و مبرا است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى». او جسم نیست و به چشم دیده نمیشود: «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ».

### راه های بشر به سوی خدا

به طور کلی راه های بشر به خداشناسی سه نوع است:

الف. راه دل یا راه فطرت.

ب. راه حس و علم یا راه طبیعت.

ج. راه عقل یا راه استدلال و فلسفه.

### راه دل یا راه فطرت

میگویند خداشناسی فطری هر آدمی است یعنی هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را میشناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد.

**فطرت عقل**: برخی از مدعیان فطری بودن خداشناسی مقصودشان از این مطلب فطرت عقل است میگویند انسان به حکم عقل فطری بدون اینکه نیازی به تحصیل مقدمات استدلالی داشته باشد به وجود خداوند پی می برد. توجه به نظام هستی و مقهوریت و ربوبیت موجودات خود به خود و بدون اینکه انسان بخواهد استدلال کند، اعتقاد به وجود مدبر و قاهر را در انسان به وجود می آورد همچنانکه در همه فطریاتی که در اصطلاح منطق فطریات نامیده میشوند مطلب از این قرار است.

**فطرت دل**: ولی مقصود ما از عنوان بالا فطرت دل است. فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود متمایل و خواهان خدا آفریده شده است. در انسان خداجویی و خداجویی و خدا پرستی به صورت یک غریزه نهاده شده است همچنانکه غریزه جستجوی مادر در طبیعت کودک نهاده شده است. این غریزه به صورت غیر مستشعر در کودک وجود دارد. او مادر را می خواهد و جستجو می کند بدون آنکه خود بداند و بفهمد که چنین خواهش و میلی در او وجود دارد و بدون آنکه در سطح شعور ظاهرش انعکاسی از این میل و خواهش وجود داشته باشد.

غریزه خدا خواهی و خداجویی نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از طرف دیگر نظیر جذب و انجذابی که میان اجرام و اجسام، موجود است. انسان بدون آنکه خود بداند تحت: تأثیر این نیروی مرموز هست گویی غیر این من یک من دیگر نیز در وجود او مستتر است و او از و از خود نوایی و آوازی دارد.

**شعور باطن و فطرت**: دانشمندان روان شناس و روانکاو در قرن اخیر به این حقیقت پی برده اند که انسان در ماوراء شعور ظاهر خویش شعوری مخفی دارد. گویی در پس این «من» ظاهر «من» پشت پرده ای وجود دارد، چیزی که هست برخی از این دانشمندان چنین فرض کرده اند که عناصر «من» پنهان همه از شعور ظاهر به باطن گریخته و تغییر شکل داده اند، ولی برخی دیگر به اصالت شعور باطن ایمان و اعتراف دارند، شعور اخلاقی، شعور هنری، شعور علمی، همچنین شعور مذهبی روان انسان را اصیل و ناشی از سرشت او می دانند.

اعتراف دانشمندان به فطری بودن باور به خدا



ما اگر بخواهیم بدانیم آیا چنین احساسی در آدمی هست، دو راه در پیش داریم یکی آنکه خودمان شخصاً و عملاً دست به آزمایش در وجود خودمان و دیگران بزنیم دیگر اینکه ببینیم دانشمندانی که سالهای دراز در زمینه روان آدمیان از جنبه مسائل معنوی مطالعاتی داشته اند چه نظر داده اند. قدمای ما از طرق استدلالی و اشرافی وجود چنین عشقی را در سراسر موجودات و از آن جمله انسان اثبات میکردند و علمای امروز تجربیات روانی را دلیل بر این مطلب میگیرند.

### فطری بودن خداشناسی در قرآن

در قرآن مجید و آثار قطعی پیشوایان بزرگ اسلام دلایل زیادی هست بر اینکه مسأله فطری بودن دین و توجه به خدا سخت مورد توجه بوده است. ظاهراً قرآن کریم اولین کتابی است که این مسأله را طرح کرده است و اکنون پس از چهارده قرن می بینیم دانش بشری آن را تأیید میکند.

نظر به اینکه توضیح و تفسیر این آیات خصوصاً با توجه به کلماتی که از رسول اکرم و خاندان پاکش در توضیح و شرح آن آیات رسیده دامنه سخن را زیاد بسط می دهد . ما در اینجا تنها به نقل برخی آیات و دو سه جمله از پیشوایان دین اکتفا میکنیم.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. أَغْيِرْ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.

آیا جز دین خدا را میجویند؟ با آنکه هر که در آسمانها و زمین است سر به فرمان او نهاده است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.

همان کسانی که ایمان آورده اند و دلهايشان به یاد خدا آرام میگيرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.

و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ .

پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ .

آن چه در در آسمانها و زمین است خدا را به پاکی می ستایند.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى .

و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند آری.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ .

و کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

### راه حس و علم یا راه طبیعت یا راه مطالعه در خلقت

این راه نیز به نوبه خود به سه راه منشعب میشود:

۱. از طریق تشکیلات و نظاماتی که در ساختمان جهان به کار رفته است.

۲. از طریق هدایت و راهنمایی مرموزی که موجودات در مسیر خویش می شوند.

۳. از طریق حدوث و پیدایش عالم.

مطالعه احوال موجودات نشان میدهد که ساختمان جهان و ساختمان واحدهایی که اجزاء جهان را تشکیل می دهند حساب شده است، هر چیزی جایی دارد و برای آن جا قرار داده شده است و منظوری از این قرار دادن ها در کار بوده است.

قرآن کریم با اصرار و ابرام بی نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند سوق میدهد، و همچنین در کلمات پیشوایان دین عنایت فوق العاده ای به این مطلب شده است. اکنون میخواهیم ببینیم که چگونه است که تشکیلات و نظامات ساختمان موجودات بر وجود خداوند علیم و حکیم دلالت می کند.

جواب این پرسش روشن است. همان طوری که اصل پیدایش یک اثر بر وجود نیروی مؤثر دلالت می کند صفات و خصوصیات آن اثر نیز می تواند تا حدود زیادی آئینه و نشان دهنده صفات مؤثر بوده باشد. مثالی ذکر کنیم ما افراد انسان مستقیماً از محتویات ضمیر و افکار و اندیشه ها و ملکات اخلاقی و روحی یکدیگر آگاه نیستیم و نمیتوانیم آگاه باشیم. ولی در عین حال تا حد زیادی به محتویات ضمیر یکدیگر پی میبریم بدون آنکه کوچکترین تردیدی به خود راه دهیم.

### راه عقل یا راه استدلال و فلسفه

این راه هر چند دشوارترین راه هاست اما از یک نظر کامل ترین آنهاست. هر یک از راههای سه گانه قلبی، علمی، عقلی از یک نظر رجحان دارد. راه دل و فطرت از نظر شخصی کامل ترین راه هاست؛ یعنی برای هر فرد، بهتر و لذت بخش تر و مؤثرتر این است که از راه دل به خداوند راه بیابد ولی شخصی است، یعنی نمی توان آن را به صورت یک علم قابل تعلیم و تعلم برای عموم درآورد. هر کس از آن راه می رود خود باخبر میشود اما نمی تواند دیگران را آن طور که خود خبردار شده باخبر کند برخلاف علم و فلسفه که از طریق تعلیم و تعلم تمام دریافت های افراد به یکدیگر منتقل می گردد.

راه مطالعه حسی و علمی خلقت از نظر سادگی و روشنی و عمومی (بودن) بهترین راه هاست. اما این راه فقط ما را به منزل اول میرساند و پس؛ یعنی همین قدر به ما می فهماند که طبیعت مسخر نیرویی ماوراء طبیعی است و البته برای شناخت خدا این اندازه کافی نیست.

توضیح اینکه مطالعه در آثار خلقت حداکثر این است که ما را معتقد میکند به وجود قوه شاعر و علیم و حکیم و مدبری که طبیعت را میگرداند و اداره میکند اما آیا آن قوه خداست یعنی واجب الوجود است و خود مولود و مصنوع صانع دیگری نیست؟ علوم حسی و تجربه های طبیعی بشر از نفی و اثبات این مطلب عاجز است. وقتی که این احتمال آمد ناچار باید اثبات کنیم فرضاً قوه مدبر عالم، خود مصنوع صناعی باشد در نهایت امر باید منتهی گردد به صناعی که قائم بالذات و غیر مصنوع است و این خود استدلال فلسفی است و بر عهده فلسفه است که آن را اثبات نماید یا نفی کند. مطالعه طبیعت قادر به جوابگویی به این پرسش نیست. خداشناسی و مسائل مربوط به آن تنها از طریق عقل و فلسفه است که به صورت یک علم مثبت نظیر روان شناسی و گیاه شناسی و غیره در می آید.

### خدا واقعیت مطلق و مبدأ هستی

واقعیت هایی که انسان از راه حواس خود درک میکند که مجموع آنها را جهان می نامیم، اموری هستند که خصوصیات ذیل از آنها جدا ناشدنی است.

#### ۱ محدودیت

موجودات محسوس و مشهود ما محدودند یعنی به یک قطعه مکان خاص و به یک فاصله زمان خاص اختصاص دارند؛ در خارج آن قطعه از مکان یا آن امتداد از زمان وجود ندارند.

#### ۲ تغییر

موجودات جهان همه متغیر و متحول و ناپایدارند. هیچ موجودی در جهان محسوس به یک حال باقی نمی ماند، یا در حال رشد و تکامل است و یا در حال فرسودگی و انحطاط.

#### ۳ وابستگی

از جمله ویژگی های این موجودات وابستگی است. به هر موجودی که می نگریم آن را «وابسته» و «مشروط میابیم؛ یعنی وجودش وابسته و مشروط به وجود یک یا چند چیز دیگر است بطوریکه اگر آن موجودات دیگر نباشند این موجود هم نخواهد بود. هرگاه در متن واقعیت این موجودات دقت کنیم آنها را توأم با «اگر» و یا اگرهای زیادی می بینیم.

#### ۴ نیازمندی

موجودات محسوس و مشهود ما به دلیل وابستگی و مشروط بودن نیازمندند. نیازمند به چه؟ به همه شرایط بشماری که به آن شرایط وابسته هستند؛ و همچنین هر یک از آن شرایط نیز به نوبه خود نیازمند به یک سلسله شرایط دیگر می باشد.

#### ۵ نسبییت

موجودات محسوس و مشهود چه از نظر اصل هستی و چه از نظر کمالات هستی موجوداتی نسبی می باشند؛ یعنی اگر فی المثل آنها را به بزرگی و عظمت یا به توانایی و قدرت و یا به جمال و زیبایی و یا به سابقه و قدمت توصیف کنیم، از جنبه مقایسه با اشیاء دیگر است حتی هستی و بود یک چیز، نسبت به هستی و بود دیگر نمود» است. هر هستی

و هر کمال و هر دانایی و هر جمال و هر قدرت و عظمت و هر جلالی را که در نظر بگیریم نسبت به پایین تر از خود است، اما بالاتر از آن هم می توان فرض کرد و نسبت به آن بالاتر همه این صفات تبدیل به ضد خود می شود، یعنی نسبت به بالاتر بود نمود و کمال، نقص و دانایی، چهل و جمال، زشتی و عظمت و جلال حقارت می شود.

### اشارات قرآن به برهان یاد شده

قرآن کریم خداوند را با صفاتی از قبیل قیوم، «غنی» و «صمد» یاد میکند و به این وسیله یادآوری میکند که سرآورده هستی نیازمند به حقیقتی است که «فانم» به آن حقیقت باشد. آن حقیقت، تکیه گاه و نگهدارنده همه چیزهای محدود نسبی و مشروط است. او بی نیاز است زیرا همه چیز دیگر نیازمند است. او «پر» و کامل (صمد) است، زیرا همه چیز دیگر غیر از او از درون خالی است و نیازمند به حقیقتی است که درون او را از هستی «پر» کند.

قرآن کریم موجودات محسوس و مشهود را «آیات» (نشانه ها) می نامد؛ یعنی هر موجودی به نوبه خود نشانه ای از هستی نامحدود و از علم، قدرت، حیات و مشیت الهی میباشد.

### طبیعت شناسی به منظور خداشناسی

هر علمی از علوم طبیعت در عین اینکه از یک نظر طبیعت شناسی است از دیده ای دیگر و با نظری عمیق تر، خداشناسی است. برای آنکه با منطق قرآن درباره طبیعت شناسی به منظور خداشناسی، آشنا شویم، به عنوان نمونه یک آیه از آیات بسیار قرآن را در این زمینه ذکر میکنیم:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ . همانا در آفرینش آسمانها و زمین آمد و شد گردش) شب و روز، کشتیهایی که به سود بشر دریا را طی میکنند آبی که خدا از بالا فرود می آورد و بدین وسیله زمین مرده را از نو جان میدهد و انواع جاندارها را در روی زمین می پراکند، چرخش بادهای و ابر که میان زمین و آسمان به کار گماشته شده است، نشانه هایی بر وجود خداوند برای مردمی که تعقل و تفکر میکنند وجود دارد.

در این آیه کریمه به جهان شناسی به طور عموم، به صنعت کشتیرانی، به جهانگردی و منافع اقتصادی آن، به علم کائنات جو، به منشأ و ریشه باد و باران و حرکت ابرها و به زیست شناسی و شناخت جانداران دعوت میکند و تدبر در فلسفه های این علوم را موجب خداشناسی میداند.

### صفات خدا

قرآن کریم میگوید خداوند به همه صفات کمال متصف است: «له الأسماء الحسنی نیکوترین نامها و بالاترین اوصاف از آن اوست». «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» صفات والا در سراسر هستی خاص اوست. از این رو خداوند حتی است. قادر است علیم است مرید است رحیم است، هادی است، خالق است. حکیم است، غفور است عادل است و بالآخره هیچ صفت کمالی نیست که در او نباشد. از طرف دیگر جسم نیست مرکب نیست میرنده نیست، عاجز نیست، مجبور نیست، ظالم نیست. دسته اول که صفات کمالی است و خداوند به آنها منصف است «صفات ثبوتیه» نامیده میشود و دسته دوم که از نقص و کاستی ناشی میشود و خداوند از انصاف به آنها منزّه است صفات سلبيه نامیده می شود.

ما خدا را، هم «ثنا» میگوییم و هم تسبیح میکنیم. آنگاه که او را ثنا می گوییم. اسماء حسنی و صفات کمالیه او را یاد میکنیم و آنگاه که او را تسبیح می گوییم، او را از آنچه لایق او نیست منزّه و میرا میشماریم و در هر دو صورت، معرفت او را برای خودمان تثبیت میکنیم و به این وسیله خود را بالا می بریم.

### یگانگی خدا

خداوند متعال مثل و مانند و شریک ندارد. اساساً محال است که خداوند مثل و مانند داشته باشد و در نتیجه به جای یک خدا، دو خدا یا بیشتر داشته باشیم؛ زیرا دو تا و سه تا و یا بیشتر بودن، از خواص مخصوص موجودات محدود نسبی است. درباره موجود نامحدود و مطلق، تعدد و کثرت معنی ندارد. موجود نامحدود، تعدد پذیر نیست.

درباره ابعاد جهان مادی و محسوس، یعنی جهان اجسام که مشهود و ملموس است، دانشمندان دوگونه نظر داده اند برخی مدعی هستند که ابعاد جهان محدود است، یعنی این جهان محسوس به جایی میرسد که در آنجا دیگر تمام می شود؛ ولی برخی دیگر مدعی هستند که ابعاد جهان مادی نامحدود است و از هیچ طرف پایان نمی پذیرد؛ جهان ماده اول و آخر و وسط ندارد. اگر ما جهان ماده و جسم را محدود بدانیم یک پرسش برای ما مطرح میشود و آن اینکه آیا جهان مادی جسمانی «یک» است یا بیشتر؟ ولی اگر جهان نامحدود باشد، دیگر فرض جهان جسمانی دیگر غیر این جهان نامعقول است؛ هر چه را که جهان دیگر فرض کنیم عین این جهان یا جزئی از این جهان است.

## عبادت و پرستش

شناخت خدای یگانه به عنوان کاملترین ذات با کاملترین صفات، منزّه از هرگونه نقص و کاستی، و شناخت رابطه او با جهان که آفرینندگی و نگهداری و فیاضیت، عطوفت و رحمانیت است، عکس العملی در ما ایجاد میکند که از آن به «پرستش» تعبیر می شود.

پرستش نوعی رابطه خاضعانه و ستایشگرانه و سپاسگزارانه است که انسان با خدای خود برقرار میکند. این نوع رابطه را انسان تنها با خدای خود می تواند برقرار کند و تنها در مورد خداوند صادق است؛ در مورد غیر خدا نه صادق است نه جایز. شناخت خداوند به عنوان یگانه مبدأ هستی و یگانه صاحب و خداوندگار همه چیز، ایجاب میکند که هیچ مخلوقی را در مقام پرستش، شریک او نسازیم. قرآن کریم تأکید و اصرار زیاد دارد بر اینکه عبادت و پرستش باید مخصوص خدا باشد؛ هیچ گناهی مانند شرک به خدا نیست.

## تعریف پرستش

برای اینکه مفهوم و معنی پرستش روشن شود و تعریف صحیحی بتوانیم از آن به دست دهیم لازم است دو مقدمه ذکر کنیم:

۱. پرستش یا قولی است یا عملی پرستش قولی عبارت است از یک سلسله جمله ها و اذکار که به زبان میگوییم مانند قرائت حمد و سوره و اذکاری که در رکوع و سجود و تشهد نماز میگوییم و ذکر لبیک که در حج میگوییم. پرستش عملی مانند قیام و رکوع و سجود در نماز یا وقوف عرفات و مشعر و طواف در حج. غالباً عبادتها، هم مشتمل است بر جزء قولی و هم بر جزء عملی، مانند نماز و حج، که هم بر جزء قولی مشتمل اند و هم بر جزء عملی.

۲. اعمال انسان بر دو نوع است بعضی از اعمال خالی از منظور خاص است و به عنوان علامت یک چیز دیگر صورت نمی گیرد، بلکه صرفاً به خاطر اثر طبیعی و تکوینی خودش صورت میگیرد. ولی برخی از کارها را به عنوان علامت یک سلسله مقصودها و ابراز نوعی احساسات انجام میدهم مانند اینکه به علامت تصدیق سر خود را رو به پایین می آوریم و به علامت فروتنی دم در مینشینیم و به علامت تعظیم و تکریم شخص دیگر خم می شویم.

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد میگوییم پرستش، چه قولی و چه عملی، یک کار معنی دار است. انسان با اقوال عبادانه خویش حقیقت بلکه حقایقی را ابراز می دارد و با اعمال عبادانه خود از قبیل رکوع و سجود و وقوف و طواف و امساک همان را میخواهد بگوید که با اذکار قولی خود میگوید.

## روح عبادت و پرستش

آنچه انسان در عبادت قولی و عملی خود ابراز می دارد چند چیز است:

۱. ثنا و ستایش خدا به صفات و اوصافی که مخصوص خداست؛ یعنی اوصافی که مفهومش کمال مطلق است مثلاً علم مطلق قدرت مطلقه، اراده مطلقه. معنی کمال مطلق و علم مطلق و قدرت و اراده مطلقه این است که محدود و مشروط به چیزی نیست و مستلزم بی نیازی خداوند است.

۲. تسبیح و و تنزیه خدا از هرگونه نقص و کاستی از قبیل فنا، محدودیت، نادانی، ناتوانی، بخل، ستم و امثال اینها.

۳. سپاس و شکر خدا به عنوان منشأ اصلی خیرها و نعمتها و اینکه نعمتهای ما همه و همه از اوست و غیر او وسیله هایی است که او قرار داده است.

۴. ابراز تسلیم محض و اطاعت محض در برابر او و اقرار به اینکه او بلاشرط مطاع است و استحقاق اطاعت و تسلیم دارد. او از آن جهت که خداست شایسته فرمان دادن است و ما از آن جهت که بنده هستیم شایسته اطاعت و تسلیم در برابر او.

۵. او در هیچ یک از مسائل بالا شریک ندارد. جز او کامل مطلق نیست؛ جز او هیچ ذاتی منزّه از نقص نیست؛ جز او کسی منعم اصلی و منشأ اصلی نعمت ها که همه هیچ ذاتی سپاس ها به او برگردد نیست؛ جز او هیچ موجودی استحقاق مطاع محض بودن و تسلیم محض در برابر او شدن را ندارد. هر اطاعتی مانند اطاعت پیامبر و امام و حاکم شرعی اسلامی و پدر و مادر یا معلم باید به اطاعت از او و رضای او منتهی شود و گرنه جایز نیست.

## نسبت خدا با جهان

### جهان هستی، ظهور وجود خداوندی

گذشته از این که ذات حق را به صورت پدیده ای از پدیده های جهان، و با به صورت موجودی در منتهی الیه مکان و یا به صورت موجودی که نقشش این بوده که جهان را در لحظه ای آغاز کرده است نباید تصور نمود، اساساً وجود اشیاء با مقایسه به وجود خداوند وجود حقیقی نمیشوند بلکه از قبیل «مود» و «ظهور» است که پیش از آنکه خود را نشان بدهد «او» را نشان می دهد. از نظر غیر اصیل بودن، نسبت اشیاء به ذات حق نظیر نسبت «سایه» به «جسم» است. معمولاً در مشرب فلسفی معمولی همان طور که برای

سایر اشیاء (وجود) اثبات می کنیم برای او نیز وجودی اثبات می کنیم با این تفاوت که وجود او قائم به ذات و لایتناهی و ازلی و ابدی است و وجود سایر اشیاء قائم به او و ناشی از او و محدود و حادث، اما در حقیقت وجود تفاوتی میان ذات واجب و سایر اشیاء نیست.

### حق بودن خدا و باطل بودن ماسوا

قرآن کریم کلمه عجیبی درباره خداوند به کار می برد که بیش از سه حرف نیست اما عمقی عجیب دارد. قرآن خداوند را «حق» و ماسوا را نسبت به او «باطل» می داند. کلمه «حق» در قرآن موارد استعمال زیادی دارد و به هر چیزی که بهره ای از حقیقت دارد اطلاق می شود. اما در بعضی از آیات کریمه قرآن «حق» منحصرأ به خداوند اطلاق شده است، یعنی حق بودن (حق واقعی و حق من جمیع الجهات) در انحصار خداوند قرار داده شده است.

### جهان به مثابه آیه و آئینه ذات حق

قرآن مخلوقات را به نام «آیات» می خواند در این تعبیر نکته ای هست و آن اینکه اگر کسی مخلوقات را آنچنانکه هست ادراک کند خداوند را آنچنان در آنها ادراک می کند که در آئینه اشیاء را می بیند یعنی حقیقت آنها عین ظهور و تجلی ذات حق است. راغب در مفردات القرآن میگوید:  
والآیة هی العلامة الظاهرة، وحقیقته لکل شیء ظاهر هو ملازم لشیء لا یظهر ظهوره، فمتی أدرک مدرک الظاهر منهما علم انه ادرك الآخر الذی لم یدرکه بذاته.  
«آیه» نشانه پیداست و حقیقتش برای هر چیز نمایانی است که همراه چیز دیگر است که آن اندازه ظهور ندارد و هرگاه ادراک کننده ای آن چیز نمایان را ادراک کند دانسته میشود که خود به خود آن چیز دیگر را نیز ادراک کرده است.

فرق است میان دلالتی که یک مصنوع معمولی بر صانع خود میکند مثل یک ساختمان که بر سازنده دلالت میکند و میان دلالتی که مثلاً عکس و صورت بر صاحب عکس مینماید در مورد اول دلالت کننده سبب انتقال فکر از مصنوع به صانع میشود؛ یعنی نوعی تفکر و استدلال ذهن را از موجودی به موجود دیگر منتقل می نماید. ولی در مورد دوم ذهن مستقیماً از دلیل به مدلول عبور میکند و احیاناً خود دلیل مغفول عنه واقع می شود. از این جهت شبیه آئینه است که صورت را نشان میدهد و هیچ گونه تفکر و استدلالی وساطت ندارد، مانند لفظ و عبارت است در دلالت بر معنی که آنچنان فانی در معنی میگردد که گوینده و شنونده یکسره توجهش از لفظ سلب و متوجه معنی میگردد، گویی گوینده معنی را بدون وساطت لفظ به شنونده القا میکند و شنونده بدون لفظ آن را تلقی می نماید.

### عدم تأثیر اعتقاد به خدا در محاسبات علمی

اما هدف دوم از تمثیلی که در بیان استاد علامه آمده این است که بدانیم آیا اعتقاد به وجود خداوند در محاسبات علمی ما در مورد شناخت علل طبیعی که تحت مطالعه علوم است تغییری میدهد یا نه؟ و بالعکس آیا شناخت علل طبیعی و مادی اشیاء در این محاسبه فلسفی که ما را به سوی خداوند رهبری می کند تأثیری دارد یا ندارد؟  
و توضیح مطلب این است که کار علوم - چنانکه می دانیم - شناختن آثار و ترکیبات و علل پیدایش اشیاء است. علم کوشش دارد که به علل و آثار یک پدیده خاص - مثلاً باران یا بیماری سرطان - پی ببرد، علت مستقیم باران را به دست می آورد و بعد علت آن علت، و علت سوم را و همین طور... اکنون ببینیم آیا اعتقاد به وجود خداوند در این محاسبه های علمی تأثیری دارد یا ندارد؟ یعنی آیا لازم اعتقاد به خداوند این است که مثلاً برای باران یک علت مادی طبیعی قائل نشویم؟ یا اگر فرضاً قائل شدیم برای علت باران یک علت طبیعی قائل نشویم؟ اگر برای او نیز علت طبیعی قائل شدیم باید بالاخره در یک نقطه علت های طبیعی را متوقف کنیم و خداوند را در رأس عامل ها قرار دهیم؟ و اگر سلسله عامل های مادی و طبیعی را در جایی متوقف نکنیم خدا را انکار کرده ایم؟ پس علوم در یک حد معینی حق دارند عامل های طبیعی را به ما معرفی کنند و اما اگر بخواهند هر عامل طبیعی را مستند به یک عامل طبیعی دیگر معرفی کنند بر ضد فلسفه و علم الهی قیام کرده اند؟! یا چنین نیست؟ اعتقاد به خداوند کوچکترین تغییری در محاسبات علمی از نظر ایمان و اعتقاد به علل طبیعی نمی دهد؟

پاسخ منفی است. اثر اعتقاد به وجود خداوند فقط این است که اصالت و استقلال و قائم بالذات بودن را از جهان میگیرد؛ معلوم می شود قدرتی وجود دارد که قیوم جهان است و جهان با تمام طول و عرض و عمقش و با تمام ابعاد زمانی و مکانی اش و با سراسر علل و اسباب طبیعی اش به یک نسبت ناشی از ذات اوست. قرار دادن ذات واجب الوجود در ردیف یکی از علل و عوامل جهان، و او را به صورت یک «عامل» در آوردن مساوی است با قرار دادن او در ضمن مجموعه جهان و مخلوقات خود او؛ یعنی او دیگر خدا نیست بلکه مخلوقی از مخلوقات خداست.

### خطای بزرگ الهیات مسیحی قرون وسطی

موجب تأسف است که پا مخ اروپای قرون وسطی و حتی اروپای قرون جدید به پرسش بالا مثبت بوده است. در الهیات مسیحی، خداوند در ردیف علل طبیعی قرار می گرفته است و به همین جهت اعتقاد به خدا و محاسبات علمی با یکدیگر ناسازگار می افتاده اند و طبعاً موفقیت های علوم مساوی با شکست الهیات مسیحی بوده است. دوره های سه گانه معروف اگوست کنت که ادوار تفکر را به سه دوره اساطیری فلسفی، علمی تقسیم کرده است و مورد قبول عامه اروپاییان قرار گرفته است و طبعاً مقلدین شرقی آنها نیز آن را به سمع قبول تلقی کرده اند مبنی بر همین طرز تفکر است. اگوست کنت اگر با حکمت و معرفت اسلامی آشنا می بود می دانست پیش از آنکه طرز تفکر علمی در اروپا به وجود آید در میان مسلمین آن طرز تفکر وجود داشته است بعلاوه طرز تفکر چهارمی در حکمت و معرفت اسلامی موجود است که دنیای اروپا هنوز هم به آن واصل نشده است. پدر طبیعت که اگوست کنت به آن اشاره میکند همان پدر آسمانی الهیات مسیحی است، و آن گونه طرز تفکر که او را موقتاً جانشین علل طبیعی بنمایند شایسته همان پدر آسمانی است نه ذات خداوند که محیط بر همه اشیاء است و همه چیز به یک نسبت به او تعلق دارد.

### مراتب و درجات توحید

چنان که دانستیم جهان بینی، اسلام یک جهان بینی توحیدی محض است و در آن بیش از هر چیز بر توحید تکیه شده و موحد بودن بالاترین کمال بشر دانسته شده است. از این رو شایسته است در این باره بیشتر سخن گفته شود. توحید درجات و مراتب دارد همچنانکه شرک نیز که مقابل توحید است مراتب و درجات دارد. تا انسان همه مراحل توحید را طی نکند، موحد واقعی نیست.

### توحید ذاتی

توحید ذاتی یعنی شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی. اولین شناختی که هر کس از ذات حق دارد، غنا و بی نیازی اوست؛ همه چیز به او نیازمند است و از او مدد می گیرد و او از همه غنی است یا *أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ* و به تعبیر حکما واجب الوجود است. و دیگر «اولیت» یعنی مبدئیت و منشئیت و آفرینندگی اوست. او هم مبدأ و خالق موجودات دیگر است؛ موجودات همه از او هستند و او از چیزی نیست و به تعبیر حکما «علت اولی» است.

توحید ذاتی یعنی این حقیقت «دوئی بردار و تعدد پذیر نیست؛ مثل و مانند ندارد» *(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)* در مرتبه وجود او موجودی نیست *(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)*.

### توحید صفاتی

توحید صفاتی یعنی درک و شناسایی ذات حق به یگانگی عینی با صفات و یگانگی صفات با یکدیگر توحید ذاتی به معنی نفی ثانی داشتن و نفی مثل و مانند داشتن است و توحید صفاتی به معنی نفی هر گونه کثرت و ترکیب از خود ذات است. ذات خداوند در عین اینکه به اوصاف کمالیه جمال و جلال منصف است، دارای جنبه های مختلف عینی نیست. اختلاف ذات با صفات و اختلاف صفات با یکدیگر لازمه محدودیت وجود است برای وجود لایتناهی همچنانکه دومی قابل تصور نیست کثرت و ترکیب و اختلاف ذات و صفات نیز متصور نیست.

در اولین خطبه نهج البلاغه چنین آمده است:

*الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصَى نِعْمَاهُ الْعَادُونَ، وَلَا يُؤَدَى حَقُّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفَطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَائِعَةٌ مَوْجُودٌ ...*

سپاس ذات خدا را، آنکه ستایش کنندگان نتوانند به ستایش او برسند و شمار کنندگان نتوانند نعمت های او را برشمارند و کوشندگان نتوانند حق بندگی او را ادا نمایند، آنکه همتها هر چه دور پروازی کنند کنه او را نیابند و زیرکیها هر اندازه در قعر دریاها فطانت فرو روند به او نرسند ند آنکه صفت او را حد و و نهایتی و تغییری و تبدیلی نیست....

در این جمله ها - چنانکه میبینیم - از صفات نامحدود خداوند یاد شده است. بعد از چند جمله می فرماید :

*كَمَالِ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْسُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَّبَهُ وَ مَنْ قَرَّبَهُ ...*

اخلاص کامل، نفی صفات از پروردگار است زیرا موصوف گواهی می دهد که ذاتش غیر از صفت است و صفت گواهی میدهد که او چیزی است غیر از موصوف و هر کس خداوند را به صفتی توصیف کند ذات او را مقارن چیز دیگر قرار داده و هر کس خدا را مقارن چیزی قرار دهد ... الی آخر.

در این جمله ها هم برای خداوند اثبات صفت شده است (الَّذِي لَيْسَ لِيَصِفْتَهُ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ هُمُ مِنْهُ زَكَاةٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ... از خود این جمله ها معلوم است که صفتی که خداوند موصوف به آن صفت است صفت نامحدودیت ذات است که عین ذات است و صفتی که خداوند مبرا و منزله از اوست صفت محدود است که غیر ذات و غیر از صفت دیگر است. پس توحید صفاتی یعنی درک و شناختن یگانگی ذات و صفات حق.

### توحید افعالی

توحید افعالی یعنی درک و شناختن اینکه جهان، با همه نظامات و سنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل او و کار او و ناشی از اراده اوست. موجودات عالم همچنانکه در ذات استقلال ندارند و همه قائم به او و وابسته به او هستند و او به تعبیر قرآن «قیوم» همه عالم است، در مقام تأثیر و علیت نیز استقلال ندارند، در نتیجه خداوند همچنانکه در ذات شریک ندارد در فاعلیت نیز شریک ندارد. هر فاعل و سببی، حقیقت خود و وجود خود و تأثیر و فاعلیت خود را از او دارد و قائم به اوست. همه حولها و قوه ها به او است (ما شاء الله و لا قوة الا به، لا حول و لا قوة الا بالله).

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كَبِيرَةً تَكْبِيرًا.

سپاس ذات خدا را آن که همسر و فرزند نگرفت و برای او شریکی در مدیریت جهان و همچنین کمکی از روی ناتوانی برای اداره عالم نیست. او را بزرگ و برتر بدان؛ بزرگ و برتر دانستی که لایق ذات پاک او باشد.

### توحید در عبادت

مراتب سه گانه ای که در بالا گفته شد توحید نظری و از نوع شناختن است؛ اما توحید در عبادت، توحید عملی و از نوع «بودن» و «شدن» است. آن مراتب توحید، تفکر و اندیشه راستین است و این مرحله از توحید «بودن» و «شدن» راستین. توحید نظری بینش کمال است و توحید عملی جنبش در جهت رسیدن به کمال توحید نظری پی بردن به یگانگی خداست و توحید عملی «یگانه شدن» انسان است. توحید نظری «دیدن» است و توحید عملی «رفتن».

### جایگاه و اهمیت توحید نظری

پیش از آنکه توحید عملی را شرح دهیم لازم است نکته ای را درباره توحید نظری تذکر دهیم. و آن اینکه انسانیت انسان در گرو شناخت خداوند است، زیرا که شناخت انسان از انسان جدا نیست بلکه اصلی ترین و گرامی ترین بخش وجود اوست. انسان به هر اندازه به هستی و نظام هستی و مبدأ و اصل هستی شناخت پیدا کند انسانیت که نیمی از جوهرش علم و معرفت و شناختن است. در او تحقق یافته است.

### توحید عملی و مراتب عبادت

اکنون به توحید عملی بپردازیم

توحید عملی یا توحید در عبادت: یعنی یگانه پرستی به عبارت دیگر در جهت پرستش حق یگانه شدن عبادت از نظر اسلام مراتب و درجات دارد. روشن ترین مراتب عبادت انجام مراسم تقدیس و تنزیه است که اگر برای غیر خدا واقع شود مستلزم خروج کلی از جرگه اهل توحید و از حوزه اسلام است. ولی از نظر اسلام پرستش منحصر به این مرتبه نیست؛ هر نوع جهت اتخاذ کردن ایده آل گرفتن و قبله معنوی قرار دادن پرستش است آن کسی که هواهای نفسانی خود را جهت حرکت و ایده آن و قبله معنوی خود قرار بدهد آنها را پرستش کرده است:

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ .

آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را خدا و معبود خویش قرار داده است؟

آن کس که امر و فرمان شخص دیگر را که خدا به اطاعت او فرمان نداده، اطاعت کند و در برابر آن تسلیم محض باشد او را عبادت کرده است:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ .

همانا عالمان دینی خود و زاهدان خود را به جای خدا، خدای خویش ساخته اند.

وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ . همانا بعضی از ما انسانها بعضی دیگر را خدای خویش و مطاع و حاکم بر خویش قرار ندهیم.

بنابراین توحید عملی یا توحید در عبادت یعنی تنها خدا را مطاع و قبله روح و جهت حرکت و ایده آل قرار دادن و طرد هر مطاع و جهت و قبله و ایده آل دیگر؛ یعنی برای خدا خم شدن و راست شدن برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن برای خدا زیستن برای خدا مردن، آنچنانکه ابراهیم گفت:

وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ..... إِنَّ صَلَاتِي وَ نَسْكَي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ  
روی دل و چهره قلب خود را حقگرایانه به سوی حقیقتی کردم که ابداع کننده همه جهان علوی و سفلی است؛ هرگز جزء مشرکان نیستم... همانا نماز عبادتم، زیستنم و مردنم برای خداوند پروردگار جهان هاست. او را شریکی نیست. به این فرمان داده شده ام و من اولین تسلیم شدگان به حق هستم.

این توحید ابراهیمی، توحید عملی اوست. کلمه طیبه و لا إله إلا الله» بیش از هر چیزی ناظر بر توحید عملی است؛ یعنی جز خدا شایسته پرستش نیست.

### مراتب و درجات شرک

همچنانکه توحید مراتب و درجات دارد شرک نیز به نوبه خود مراتبی دارد که از مقایسه مراتب توحید با مراتب شرک به حکم تَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَسْمَائِهَا» هم توحید را بهتر میتوان شناخت و هم شرک را.

تاریخ نشان می دهد که در برابر توحیدی که پیامبران الهی از فجر تاریخ به آن دعوت میکرده اند انواع شرک ها نیز وجود داشته است.

### الف. شرک ذاتی

بعضی از ملل به دو ثنویت یا سه تثلیث یا چند اصل قدیم ازلی مستقل از یکدیگر قائل بوده اند؛ جهان را چند پایه ای و چند قطبی و چند کانونی می دانسته اند. اعتقاد به چند مبدئی نقطه مقابل توحید ذاتی است. این گونه اعتقاد سبب خروج از جرگه اهل توحید و از حوزه اسلام است. اسلام شرک ذاتی را در هر شکل و هر صورت بکلی طرد میکند.

### ب. شرک در خالقیت

برخی از ملل، خدا را ذات بی مثل و مانند میدانستند و او را به عنوان یگانه اصل جهان می شناختند اما برخی مخلوقات او را با او در خالقیت شریک می شمردند. مثلاً می گفتند خداوند مسؤول خلقت شرور» نیست؛ شرور آفریده بعضی از مخلوقات است. این گونه شرک که شرک در خالقیت و فاعلیت است، نقطه مقابل توحید افعالی است. اسلام این گونه شرک را نیز غیر قابل گذشت می داند. البته شرک در خالقیت به نوبه خود مراتب دارد که بعضی از آن مراتب، شرک خفی است نه شرک جلی؛ بنابراین موجب خروج کلی از جرگه اهل توحید و حوزه اسلام نیست.

### ج. شرک صفاتی

شرک در صفات، به علت دقیق بودن مسأله، در میان عامه مردم هرگز مطرح نمی شود. شرک در صفات مخصوص برخی اندیشمندان است که در این گونه مسائل می اندیشند، اما صلاحیت و تعمق کافی ندارند. اشاعره از متکلمین اسلامی دچار این نوع شرک شده اند. این نوع شرک نیز شرک خفی است و موجب خروج از حوزه اسلام نیست.

### د. شرک در پرستش

برخی از ملل در مرحله پرستش چوب یا سنگ یا فلز یا حیوان یا ستاره یا خورشید یا درخت یا دریا را می پرستیده اند. این نوع از شرک فراوان بوده و هنوز هم در گوشه این شرک شرک در پرستش است. و کنار جهان یافت می شود. و نقطه مقابل توحید در عبادت است.

البته شرک عملی نیز به نوبه خود مراتب دارد. بالاترین مراتبش که سبب خروج از حوزه اسلام است همان است که گفته شد و شرک جلی خوانده می شود. اما انواع شرک خفی وجود دارد که اسلام در برنامه توحید عملی با آنها سخت مبارزه می کند. بعضی از شرک ها آن اندازه ریز و پنهان است که با ذره بینهای بسیار قوی نیز به زحمت قابل دیدن است.

اسلام هرگونه هواپرستی جاه پرستی مقام پرستی، پول پرستی، شخص پرستی را شرک می شمارد. قرآن کریم در داستان برخورد موسی و فرعون، جابرانه فرمان راندن فرعون بر بنی اسرائیل را «تعبد بنده گرفتن» می خواند. از زبان موسی در جواب فرعون میگوید: «وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ " یعنی تو بنی اسرائیل را بنده خود ساخته ای و آنگاه بر من منت میگذاری که هنگامی که در خانه تو بودم چنین و چنان شد؟! بدیهی است که بنی اسرائیل نه فرعون را پرستش میکردند و نه بردگان فرعون بودند، بلکه صرفاً تحت سیطره طاغوتی و ظالمانه فرعون قرار داشتند که در جای دیگر از زبان فرعون این غلبه و سیطره ظالمانه را نقل میکند که: أَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ أَنَا زَبَرْدُستِ مَا وَ مَا فَوْقَ أَنَا هَسْتِيم وَ قَاهِرُ بَرِ أَنَا».



## مرز توحید و شرک

مرز دقیق توحید و شرک - چه توحید و شرک نظری و چه عملی - چیست؟ آیا اعتقاد به موجودی غیر خدا شرک است شرک ذاتی؟

### شرک نبودن اعتقاد به وجود غیر خدا

بدیهی است که مخلوق خدا فعل خداست؛ فعل خدا خود شأنی از شؤن اوست و ثانی او و در قبال او نیست. مخلوقات خداوند تجلیات فیاضیت او هستند. اعتقاد به وجود مخلوق از آن جهت که مخلوق است متمم و مکمل اعتقاد به توحید است نه ضد توحید پس مرز توحید و شرک وجود داشتن و وجود نداشتن شیء دیگر - هر چند مخلوق خود او - نیست.

### مرز توحید و شرک از نظر وهابیان

آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر مافوق الطبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود، اعم از فرشته یا انسان (مثلاً پیغمبر یا امام) شرک است اما اعتقاد به قدرت و تأثیر در حد معمولی و متعارف، شرک نیست. و همچنین اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است، زیرا انسان مرده جماد است و از نظر قوانین طبیعی جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده. پس اعتقاد به درک داشتن مرده و سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن از او شرک است، زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطبیعی برای غیر خداست و همچنین اعتقاد به تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیاء مسأله اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک به خصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای استجابت دعا شرک است. زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطبیعی در یک شیء است؛ چه هر چه که طبیعی است شناختنی و آزمودنی و حس کردنی و لمس کردنی است. علیهذا اعتقاد به مطلق تأثیرات برای اشیاء شرک نیست (آنچنانکه اشاعره پنداشته اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات مافوق الطبیعی برای اشیاء شرک است. پس هستی تقسیم می شود به دو بخش: طبیعت و ماوراء طبیعت ماوراء الطبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاصی مخلوق او و یا قلمرو مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبه ماوراء الطبیعی دارد از قبیل احیاء (زنده کردن) و اماتة (میراندن) روزی دادن و امثال اینها و باقی کارهای عادی و معمولی است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی قلمرو مخلوقات او این از جنبه توحید نظری. اما از جنبه توحید عملی هر نوع توجه معنوی به غیر خداوند - یعنی توحی که از طریق چهره و زبان توجه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجه نباشد بلکه توجه کننده بخواهد نوعی رابطه قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و متوجه خود سازد و به او توسل جوید و از او اجابت بخواهد. همه اینها شرک و پرستش غیر خداست چون عبادت جز اینها چیزی نیست و عبادت غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. بعلاوه انجام این گونه مراسم گذشته از اینکه انجام مراسم عملی عبادت است برای غیر خدا و عین اعمالی است که مشرکان برای بت ها انجام می دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطبیعی برای شخصیت مورد توجه پیغمبر یا امام است (نظریه وهابیان و وهابی مآبان عصر ما).

### نقد نظر وهابیان

این نظریه در زمان ما تا حدی شیوع یافته و در میان یک قشر بالخصوص علامتدروشنفکری شمرده میشود. ولی با توجه به موازین توحیدی این نظریه از لحاظ توحید ذاتی در حد نظریه اشاعره شرک آلود است و از نظر توحید در خالقیت و فاعلیت یکی از شرک آمیزترین نظریه هاست. اشاعره از اشیاء نفی تأثیر و سببیت کرده اند به حساب اینکه اعتقاد به تأثیر و سببیت اشیاء مستلزم اعتقاد به قطب ها و منشأها در مقابل خداست؛ در حالی که اشیاء آنگاه به صورت قطب ها در مقابل خداوند در می آیند که در ذات، استقلال داشته باشند. از اینجا معلوم میشود اشاعره ناآگاهانه نوعی استقلال ذاتی که مستلزم شرک ذاتی است برای اشیاء قائل بوده اند اما از آن غافل بوده اند و خواسته اند با نفی اثر از اشیاء، توحید در خالقیت را تثبیت نمایند؛ لهذا در همان حال که شرک در خالقیت را نفی کرده اند ناآگاهانه نوعی شرک در ذات را تأیید کرده اند.

عین این ایراد بر نظریه وهابی مآبان وارد است. اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیاء قائل شده اند و از این رو نقش مافوق حد عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته اند، غافل از آنکه موجودی که به تمام هویتش وابسته به اراده حق است و هیچ حیثیت مستقل از خود ندارد، تأثیر مافوق الطبیعی او مانند تأثیر طبیعی او پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حق است و او جز مجرای برای مرور فیض حق به اشیاء نیست. آیا واسطه فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطه رزق بودن میکائیل و واسطه احیاء بودن اسرافیل و واسطه قبض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟ از نظر توحید در خالقیت این نظریه بدترین انواع شرک

است، زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است؛ کارهای ماوراءالطبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است. قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فعلیت است، همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز نوعی دیگر از شرک در فعلیت است.

برخلاف تصور رایج، وهابگیری تنها یک نظریه ضد امامت نیست، بلکه پیش از آنکه ضد امامت باشد ضد توحید و ضد انسان است. از آن جهت ضد توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل است و بعلاوه به یک نوع شرک ذاتی خفی قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضد انسان است که استعداد انسانی انسان را که او را از ملائک برتر ساخته و به نص قرآن مجید خلیفه الله است و ملائک مأمور سجده به او درک نمیکنند و او را در حد یک حیوان طبیعی تنزل می دهد.

### مرز توحید و شرک در رابطه خدا، انسان و جهان

حقیقت این است که مرز توحید و شرک در رابطه خدا و انسان و جهان، «از اویی و به سوی اویی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «از اویی» است (انالله). هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و افعال، با خصلت و هویت از اویی بشناسیم او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته ایم، خواه آن شیء دارای یک اثر یا چند اثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبه ما فوق طبیعی داشته باشد یا نداشته باشد؛ زیرا خدا تنها خدای ماوراء الطبیعه خدای آسمان خدای ملکوت و جبروت نیست. خدای همه جهان است؛ او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیت و قیومیت دارد که به ماوراء الطبیعه، و جنبه ماوراء الطبیعه ای داشتن یک موجود به او جنبه خدایی نمی دهد.

جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیت از اویی دارد. قرآن کریم در آیات متعددی عملیات اعجاز آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت میدهد اما همراه آن نسبتها کلمه «بازنه» را اضافه می کند. این کلمه نمایشگر ماهیت از اویی این کارهاست که کسی نپندارد انبیاء از خود استقلال دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری از اویی» است. اعتقاد به وجود موجودی که موجودیتش از او نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثریتش از او نباشد باز هم شرک است خواه اثر، اثر ما فوق طبیعی باشد. مثل خلقت همه آسمانها و زمینها و یا یک اثر کوچک بی اهمیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی به سوی اویی است (انا الیه راجعون). توجه به هر موجود اعم از توجه ظاهری و معنوی - هرگاه به صورت توجه به یک راه برای رفتن به سوی حق باشد و نه یک مقصد توجه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجه به راه از آن جهت که راه است و توجه به علامتها و فلشها و نشانه های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از مقصد از آن جهت که اینها علامتها و نشانه ها و فلش ها هستند و به سوی مقصد بودن و به سوی مقصد رفتن است.

انبیاء و اولیاء راههای خدا هستند: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ . أَنَا نِهَايَةُ نِشَانِهِ هَاي سَبِيرِ الْإِلَهِ هَسْتَنْد: «وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَادِلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ . هَادِيَانِ وَرَاهِنَمَايَانِ بِه سَوِي حَق مِيْبَاشَنْد ... الدُّعَاءُ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَاءُ عَلَى مَرَضَةِ اللَّهِ .

### حکمت و عدل الهی

در جهان بینی توحیدی پاره ای مسائل مطرح است که به رابطه جهان با خدا مربوط میشود. از مهمترین این مسائل مسأله حکمت بالغه الهی و مسأله عدل الهی است که بسیار به یکدیگر نزدیک اند. در این قسمت، این دو مسأله را مورد بررسی قرار می دهیم.

### نظام احسن، اشکال ها و پاسخ ها

مسأله حکمت بالغه الهی به این صورت مطرح می شود که نظام هستی، نظامی حکیمانه است؛ یعنی نه تنها علم و شعور و اراده و مشیت در کار جهان دخیل است، بلکه نظام موجود، نظام احسن و اصلح است و وضعی دیگر و نظامی دیگر احسن و اصلح از این نظام ممتنع و ناممکن است؛ جهان موجود، کاملترین جهان ممکن است.

اینجاست که پرسشها و ایرادها مطرح میشود مبنی بر اینکه حوادث و پوچی هستی و پدیده هایی در جهان مشاهده میشود که از مقوله نقص یا شر یا زشتی یا عبث و است. حکمت الهی اقتضا میکند که کمال : به جای نقص خیر به جای شر زیبایی به جای زشتی و مفید بودن به جای عبث و پوچی بوده باشد. ناقص الخلقه ها، بلاها و مصیبتها، قباحت ،منظرها اعضا و اجزای زائد در بدن انسان و حیوان خلاف حکمت را ثابت میکند. عادلانه بودن نظام به این است که ظلم و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد آفات و بلاها وجود نداشته باشد، بلکه فنا و نیستی در آن وجود نداشته باشد؛ زیرا آوردن موجودی به و لذت هستی را به او چشانیدن و سپس فرستادن او به دیار نیستی ظلم است. عادلانه بودن نظام به این است که در موجودات آن نظام نقصهایی از قبیل جهل، عجز، ضعف و فقر وجود نداشته باشد؛ زیرا همینکه به اندام موجودی جامه هستی پوشانیده شد

دریغ داشتن شرایط و کمالات هستی از او ظلم است. اگر نظام موجود نظام عادلانه است پس این همه تبعیض ها چرا؟ چرا یکی سفید است و یکی سیاه؟ یکی زشت است و دیگری زیبا یکی سالم و دیگری علی؟ چرا یک موجود انسان آفریده شده و دیگری گوسفند یا عقرب یا کرم خاکی؟ یکی شیطان آفریده شده و دیگری فرشته؟ چرا همه یکسان آفریده نشدند و یا چرا کار برعکس نشد؟ مثلاً چرا آنکه سفید یا زیبا یا سالم است سیاه یا زشت یا علیل نشد؟ و همین طور... اینها و امثال اینها یک سلسله پرسشهاست که درباره جهان مطرح است و جهان بینی توحیدی که جهان را فعل خدای حکیم عادل علی الاطلاق می داند باید به این پرسش ها پاسخ دهد.

### الف) اصل غنا و کمال ذات حق

خدای متعال به حکم اینکه واجب الوجود علی الاطلاق است و فاقد هیچ کمالی و فعلیتی نیست، هیچ کاری را برای رسیدن خودش به هدفی و کمالی و برای جبران کمبودی در خودش نمیکند؛ کار او به معنی حرکت از نقص به کمال نیست. از این رو مفهوم حکمت درباره او این نیست که او در کارهای خود بهترین هدف ها را برای خود و بهترین وسیله ها را برای رسیدن به هدفهای خود انتخاب میکند. حکمت با این مفهوم درباره انسان صادق است نه درباره خدا حکمت الهی به معنی این است. که کار او رسانیدن موجودات است به کمالات و غایات وجودشان کار او ایجاد است که خود به کمال وجود از عدم رساندن است و یا تدبیر و تکمیل و سوق دادن اشیاء به سوی کمالات و خیرات آنهاست که نوعی دیگر از افزاضه و تکمیل است.

### ب) اصل ترتیب

فیض الهی یعنی فیض هستی که سراسر جهان را در بر گرفته - نظام خاص دارد. نوعی تقدم و تأخر و علیت و معلولیت و سببیت و مسببیت میان موجودات و مخلوقات حکمفرماست که غیر قابل تخلف است؛ یعنی هیچ موجودی نمی تواند از مرتبه خاص خود تجاوز و تجافی کند و مرتبه موجودی دیگر را اشغال نماید. لازمه درجات و مقامات داشتن مراتب هستی این است که میان آنها نوعی اختلاف از نظر نقص و کمال و شدت و ضعف حکمفرما باشد. اختلاف و تفاوت به این معنی که لازمه مراتب هستی است تبعیض نیست که ضد حکمت و ضد عدل شمرده شود؛ آنگاه تبعیض است که دو موجود قابلیت یک درجه معین از کمال را داشته باشند و به یکی داده شود و از دیگری دریغ گردد، اما آنجا که اختلاف ها و تفاوت ها به قصورهای ذاتی بر می گردد، تبعیض نیست.

### ج) اصل کلیت

اشتباه دیگر انسان که از مقایسه خدا با خودش پیدا میشود این است که انسان تصمیم میگیرد در زمان معین و مکان معین - البته تحت شرایط حاکم معین - خانه ای بسازد و می سازد. یک مقدار آجر و گل و سیمان و آهن را که هیچ رابطه ذاتی با یکدیگر ندارند با یک سلسله پیوندهای مصنوعی به یکدیگر مربوط می سازد و ذن نتیجه آنها ساختمان معینی است به نام خانه مسکونی.

خداوند چطور؟ آیا کار خداوند از این قبیل است؟ آیا صنع متفن الهی از نوع پیوند مصنوعی و عاریتی ایجاد کردن میان چند امر بیگانه است؟ ایجاد این گونه پیوندهای مصنوعی و عاریتی کار مخلوقی از قبیل انسان است که جزئی از این نظام است و در محدوده ای معین از قوا و نیروها و خاصیت های موجود و مخلوق اشیاء بهره گیری میکند؛ کار مخلوقی است که فاعلیتش و خالقیتش در حد فاعلیت حرکت است نه در حد فاعلیت ایجاد؛ یعنی در این حد است که حرکتی - آن هم فشری نه طبیعی در یک شی موجود به وجود می آورد. اما خداوند، فاعل ایجاد است او ایجاد کننده اشیاء با همه قوا و نیروها و خاصیت ها و خصلت های آنهاست.

### د) نیاز به مبدأ قابلی

برای وجود یافتن یک حقیقت و واقعیت، تنها فیاضیت و تام الفاعلیة بودن فاعل کافی نیست، قابلیت قابل هم شرط است؛ عدم قابلیت قابل در موارد زیادی منشأ محرومیت برخی موجودات از برخی خیرات و کمالات میگردد. راز پیدایش برخی نقص ها از قبیل جهل ها، عجز ها، از نظر نظام کلی و جنبه ارتباط با واجب الوجود، همین است.

### ه) فیاضیت مطلقه خدا

خداوند متعال همان طور که واجب بالذات است، واجب من جمیع الجهات است؛ از این رو محال است که موجودی قابلیت وجود پیدا کند و از ناحیه او افزاضه وجود نشود و امساک گردد.

### و) عدمی بودن شرور

شور و بدی ها یا خود از سنخ نیستی اند مانند جهل ها ، عجز ها، فقرها و یا از سنخ هستی اند اما شریعت آنها از آن نظر است که منشأ نیستیها میگردند مانند زلزله ها میکروب ها، سیل ها، تگرگ ها و امثال اینها هستیهایی که منشأ نیستی ها می گردند شریعتشان از نظر وجود اضافی و نسبی آنها به اشیاء دیگر است نه از نظر وجود فی نفسه آنها؛ یعنی هر چیزی که شر است برای خود شر نیست برای چیزی دیگر شر است. وجود حقیقی هر شیئی وجود فی نفسه اوست؛ وجود اضافی و نسبی او امری اعتباری و انتزاعی است. و لازمه لاینفک وجود حقیقی اوست.

### ز) در هم تنیدگی خیرات و شرور

خیرات و شرور دو صف جداگانه و مستقل از یکدیگر را تشکیل نمی دهند، بلکه شرور لوازم و اوصاف لاینفک خیرات میباشد ریشه شروری که خود از سنخ نیستی میباشد عدم قابلیت قابل هاست و به محض قابلیت قابل افاضه وجود از ناحیه ذات واجب الوجود حتمی و لا یتخلف است؛ اما ریشه شروری که از سنخ نیستی نیستند، لاینفک بودن و جدایی ناپذیری آنها از خیرات است.

### ح) مقدمه بودن شرور برای خیرات

هیچ شری محض نیست؛ عدم ها و نیستی ها به نوبه خود مقدمه هستی ها و خیرات و کمالات اند؛ شرور به نوبه خود مقدمه و پله تکامل اند. این است که گفته در هر شری خبری نهفته و در هر نیستی ، هستی ای پنهان است.

### ط) قانون و سنت

جهان هستی به حکم اینکه بر طبق نظام علی و معلولی جریان دارد و آن نظام . چنانکه گفته شد - کلی است بر اساس قوانین و سنن جریان می یابد. قرآن کریم به صراحت این مطلب را تأیید می کند.

### ی) وحدت جهان

جهان همچنانکه از یک نظام کلی لا یتخلف برخوردار است، در ذات خود یک واحد تجزیه ناپذیر است؛ یعنی مجموع خلقت یک واحد اندام وار را تشکیل می دهد. پس نه تنها شرور و اعدام از خیرات و هستی ها تفکیک ناپذیرند مجموعه اجزای جهان نیز به حکم اینکه یک واحد است و یک «جلوه» است، از یکدیگر جدایی ناپذیرند.

### نتیجه اصول دهگانه

بنا بر اصول دهگانه فوق آنچه امکان وجود دارد نظام معین که کلی لا یتغیر است؛ پس امر جهان دایر است میان اینکه موجود باشد و نظام نداشته باشد و یا نظام به شکلی دیگر باشد، مثلاً علتها به جای معلول ها و معلول ها به جای علتها باشد، محال است. پس آنچه از نظر حکمت بالغه مطرح است این است که جهان با نظام معین وجود داشته باشد و یا هیچ چیزی وجود نداشته باشد. بدیهی است که حکمت اقتضا میکند افضل را؛ یعنی هستی را نه نیستی را.

در پایان نظر به اینکه بحث «عدل» تاریخچه مخصوصی در میان مسلمین دارد بطوریکه جزء اصول مذهب شیعه قرار گرفته - یعنی از نظر شیعه عدل یکی از اصول اسلام است - بی فایده نیست اشاره ای به این تاریخچه بشود.

### تاریخچه اصل عدل در فرهنگ اسلامی

در شیعه، اصل عدل یکی از اصول دین است. در مقدمه کتاب عدل الهی گفته ایم که اصل عدل در فرهنگ اسلامی تقسیم میشود به عدل الهی و عدل انسانی، عدل الهی تقسیم می شود به عدل تکوینی و عدل تشریحی. عدل انسانی نیز به نوبه خود تقسیم می شود به عدل فردی و عدل اجتماعی عدلی که از اختصاصات مذهب شیعه شمرده شده است و به همین دلیل و همین معنی جزء اصول دین در مذهب شیعه قرار گرفته است عدل الهی است و این نوع از عدل است که در متن جهان بینی اسلامی واقع می شود.

عدل الهی یعنی اعتقاد به اینکه خداوند، چه در نظام تکوین و چه در نظام رفتار می کند و ظلم نمی نماید. علت اینکه اصل عدل یکی از تشریح به حق و عدل اصول در مذهب شیعه قرار گرفت، این است که گروهی در میان مسلمین پیدا شدند که آزادی و اختیار انسان را انکار کردند. آنها درباره قضا و قدر الهی نوعی اعتقاد پیدا کردند که با آزادی انسان بکلی منافی بود. آنها اصل علت و معلول و سبب و مسبب را در نظام کلی جهان و در نظام رفتار انسان انکار کردند و معتقد شدند که فضای الهی مستقیماً و بلا واسطه عمل میکند؛ بنابراین آتش نمی سوزاند بلکه خدا می سوزاند، مغناطیس به هیچ وجه تأثیری در جذب آهن ندارد بلکه خدا مستقیماً آهن را به طرف مغناطیس جذب میکند انسان کار خوب یا بد نمی کند بلکه خدا مستقیماً کارهای خوب و بد را در پیکر انسان انجام می دهد!

عموم شیعه و گروهی از اهل تسنن که «معتزله» نامیده می شوند، با استناد به دلایل قطعی عقلی و نقلی، مسأله مجبور بودن انسان را و اینکه قضا و قدر الهی در جهان به طور مستقیم عمل میکند نفی کردند و آن را منافی اصل عدل شمردند و از این رو به عدلیه معروف شدند.

از اینجا معلوم میشود که اصل عدل هر چند یک اصل الهی است، یعنی مربوط است به یکی از صفات خدا، اما یک اصل انسانی نیز هست، زیرا مربوط است به آزادی و اختیار انسان پس اعتقاد به اصل عدل در میان شیعه و معتزله یعنی اعتقاد به اصل آزادی انسان و مسؤلیت انسان و سازندگی انسان.

## قضا و قدر، جبر یا اختیار

### در آمد

یکی از مسائلی که توجه بشر را همیشه به خود جلب کرده است این است که آیا جریان کارهای جهان طبق یک برنامه و طرح قبلی غیر قابل تخلف صورت میگیرد و قدرتی نامرئی ولی بی نهایت مقتدر به نام سرنوشت و قضا و قدر بر سر جمیع وقایع عالم حکمرانی میکند و آنچه در زمان حاضر در حال صورت گرفتن است و یا در آینده صورت خواهد گرفت در گذشته معین و قطعی شده است و انسان مقهور و مجبور به دنیا می آید و از دنیا می رود؟ یا اصلاً و ابداً چنین چیزی بر حال و آینده ندارد و انسان که وجود ندارد و گذشته هیچ نوع تسلطی موجودات این جهان است حر و آزاد و مسلط بر مقدرات خویشتن است؟ یا سرنوشت، در نهایت اقتدار بر سراسر وقایع جهان حکمرانی میکند و نفوذش بر سراسر هستی بدون استثناء گسترده است؛ در عین حال این نفوذ غیر قابل رقابت و مقاومت ناپذیر، کوچکترین لطمه ای به حریت و آزادی بشر نمی زند. اگر اینچنین است چگونه میتوان آن را توجیه کرد و توضیح داد؟

برخی از منتقدین اسلام بزرگترین علت انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت قبلی ذکر کرده اند. اینجا طبعاً این سؤال پیش می آید: اگر اعتقاد به سرنوشت سبب رکود و انحطاط فرد یا اجتماع می شود، پس چرا مسلمانان صدر اول این طور نبودند؟

قطع نظر از اینکه مسلمانان صدر اول چگونه استنباط کرده بودند، باید ببینیم منطق قرآن در این مسأله چیست و از پیشوایان دین در این زمینه چه رسیده است و بالاخره منطقاً ما باید چه طرز تفکری را در این مسأله انتخاب کنیم؟

## آیات قرآن

(گروه نخست) در برخی از آیات قرآن صریحاً حکومت و دخالت سرنوشت و اینکه هیچ حادثه ای در جهان رخ نمیدهد مگر به مشیت الهی و آن حادثه قبلاً در کتابی مضبوط بوده است، تأیید شده است از قبیل:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ .

هیچ مصیبتی در زمین یا در نفوس شما به شما نمی رسد مگر آنکه قبل از آنکه آن را ظاهر کنیم، در کتابی ثبت شده و این بر خدا آسان است.

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مبین .

کلیدهای نهان نزد اوست جز او کسی نمی داند، و می داند آنچه را که در صحرا و در دریاست. برگی از درخت نمی افتد مگر آنکه او می داند، و دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيِّنَةٍ مِمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ .

می پرسند آیا چیزی از کار در دست ما هست؟ بگو تمام کار به دست خداست. ایشان در دل مطلبی دارند که از تو پنهان میکنند؛ پیش خود می گویند اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی شدیم به ایشان بگو اگر در خانه خود می بودید، کسانی که کشته شدن برایشان نوشته شده بود به خوابگاههای خویش می شتافتند.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . بگو ای خدا ای صاحب قدرت تو به آن کس که بخواهی قدرت می دهی و از آن کس که بخواهی باز میستانی؛ هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی ذلیل می سازی؛ نیکی در دست توست و تو بر همه چیز توانایی.

(گروه دوم) اما آیه ای که دلالت میکند بر اینکه انسان در عمل خود مختار و در سرنوشت خود مؤثر است و می تواند آن را تغییر دهد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.

خدا وضع هیچ مردمی را عوض نمیکند مگر آنکه خود آنها وضع نفسانی خود را تغییر دهند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ .

خدا مثل زده شهری را که امن و آرام بود و ارزاق از همه جا فراوان به سوی آن حمل میشد؛ ولی نعمتهای خدا را ناسپاسی کرد و از آن پس خدا گرسنگی و ناامنی را از همه طرف به آن چشانید.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

خدا چنان نیست که به آنها ستم کند ولی آنان چنان بودند که به خویشتن ستم می کردند.

وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ .

و پروردگارت نسبت به بندگان، ستمگر نمی باشد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

ما انسان را راه نمودیم او خود یا سپاسگزار است یا ناسپاس.

آیاتی دیگر نیز از این قبیل و هم از نوع دسته اول در قرآن کریم هست. این دو دسته آیات از نظر غالب علمای تفسیر و علمای کلام معارض یکدیگر شناخته شده اند. به عقیده آنها باید مفاد ظاهر یک دسته را پذیرفت و دسته دیگر را تأویل کرد.

### منشأ پندار تعارض

علت اینکه این دو دسته متعارض شناخته شده اند این است که به عقیده متکلمین و گذشته است این است که همه چیز باید جبراً و بدون اختیار صورت گیرد، و الاذبرخی از مفسرین لازمه اینکه همه چیز به تقدیر الهی باشد این است که انسان آزاد نباشد؛ آزادی با مقدر بودن سازگار نیست و لازمه اینکه همه چیز در علم خدا علم خدا جهل خواهد بود.

و از آن طرف لازمه اینکه انسان خود عامل مؤثر در خوشبختی و بدبختی خود باشد و سرنوشت خود را در اختیار داشته باشد که خوب کند یا بد، این است که تقدیری قبلی در کار نباشد. پس یک دسته از این دو دسته آیات باید تأویل شوند.

معتزله آیات تقدیر را تأویل کردند و اشاعره آیات اختیار را. علیهذا اگر نظر سومی باشد که بتواند این تعارض ظاهری را حل کند و هیچ گونه منافاتی بین قضا و قدر الهی به طور مطلق. یعنی علم سابق و ماضی و نافذ الهی و مشیت مطلقه او - و بین اختیار و آزادی بشر و در دست داشتن او سرنوشت خود را قائل نباشد احتیاجی به تأویل هیچ یک از این دو دسته آیات نخواهد بود. چنانکه خواهیم گفت مطلب از همین قرار است؛ یعنی نظر سومی وجود دارد که هیچ گونه تناقض و تعارضی میان این دو دسته از آیات نمی بیند. برای تبیین این نظر مطالبی توضیح داده خواهد شد. در ابتدا باید ببینیم واژه قضا و قدر دقیقاً به چه معناست.

### قضا و قدر

«قضا» به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است قاضی را از این جهت قاضی میگویند که میان متخاصمین حکم میکند و به کار آنها فیصله می دهد. در قرآن کریم این کلمه زیاد استعمال شده چه در مورد بشر و چه در مورد خدا و چه در مورد قطع و فصل قولی که سخنی موجب قطع و فصلی بشود و چه در مورد قطع و فصل عملی و تکوینی که حقیقتی از حقایق موجب قطع و فصل گردد. «قدر» به معنی اندازه و تعیین است. این کلمه نیز به همین معنی در قرآن کریم زیاد استعمال شده است.

حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت و تحتم یافته است، مقضی به قضای الهی میباشند و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است، مقدر به تقدیر الهی می باشند.

### قانون علیت و سرنوشت محتوم، سه دیدگاه

مطلب دیگری که باید بیان کنیم آن است که به طور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می شود سه گونه می توان نظر داد.

نظر اول : یکی اینکه بگوییم حوادث با گذشته خود هیچ گونه ارتباطی ندارد؛ هر حادثه در هر زمان که واقع میشود مربوط و مدیون امری که بر او تقدم دارند چه تقدم زمانی و چه غیر زمانی نیست؛ نه اصل وجود او به امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی و اندازه و حدود او مربوط به گذشته است و در گذشته تعیین شده است. البته با این فرض سرنوشت معنی ندارد. سرنوشت هیچ موجودی قبلاً، یعنی در مرتبه وجود یک موجود دیگر تعیین نمی شود زیرا رابطه وجودی میان آنها نیست. مطابق این نظر باید اصل علیت را یکسره انکار کنیم و حوادث را با گراف و اتفاق و صورت غیر علمی توجیه کنیم.

اصل علیت عمومی و پیوند ضروری و قطعی حوادث با یکدیگر و اینکه هر حادثه ای تحت و قطعیت خود را و همچنین تقدر و خصوصیات وجودی خود را از امری یا امری مقدم بر خود گرفته است، امری است مسلم و غیر قابل انکار اصل علیت و اصل. ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیت علی و معلولی را از اصول متعارفه همه علوم بشری باید شمرد. نظر دوم : نظر دیگر اینکه برای هر حادثه علت قائل بشویم، ولی نظام اسباب و مسببات را و اینکه هر علتی معلولی خاص ایجاب میکند و هر معلولی از علت معین امکان صدور دارد، منکر شویم و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است؛ همه حوادث و موجودات مستقیماً ا و بلا واسطه از او صادر میشوند؛ اراده خدا به هر حادثه ای مستقیماً و جداگانه تعلق میگیرد؛ چنین فرض کنیم که فضای الهی یعنی علم و اراده حق به وجود هر موجودی مستقل است از هر علم دیگر و قضای دیگر در این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد. علم حق در ازل تعلق گرفته که فلان حادثه در فلان وقت وجود پیدا کند و قهراً آن حادثه در آن وقت وجود پیدا میکند و هیچ چیزی هم در وجود آن حادثه دخالت ندارد. افعال و اعمال بشر یکی از آن حوادث است. این افعال و اعمال را مستقیماً و بلا واسطه قضا و قدر، یعنی علم و اراده الهی به وجود میآورد و اما خود بشر و قوه و نیروی او دخالتی در کار ندارد؛ اینها صرفاً یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری هستند. این همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری است و این همان اعتقادی است که اگر در فرد یا قومی پیدا شود زندگی آنها را تباه میکند.

نظر سوم : نظر سوم اینکه اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث جهان حکمفرماست و هر حادثی ضرورت و قطعیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت و وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال و استقبال میان هر موجودی و علل متقدمه او هست. بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجودی دیگر است که علت اوست و آن علت است که وجود این موجود را ایجاب کرده و به او ضرورت و حتمیت داده است و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود معلول علت دیگری است و همین طور.....

### فلسفه مادی و سرنوشت

پس لازمه قبول اصل علیت عمومی قبول این نکته است که هر حادثه ای ضرورت و قطعیت و همچنین خصوصیت و شکل و اندازه و کیفیت خود را از علت خود می گیرد. در این جهت فرق نمیکند که ما الهی مسلک باشیم و به علت العللی که اصل همه ایجابها (فضاها) و اصل همه تعیینها (قدرها) هست معتقد باشیم یا نباشیم و چنین علت العللی را نشناسیم از این رو از جنبه عملی و اجتماعی در این مسأله فرقی بین الهی و مادی نیست؛ زیرا اعتقاد به سرنوشت از اعتقاد به اصل علیت عمومی و نظام سببی و مسببی سرچشمه می گیرد خواه آنکه طرفدار این اعتقاد الهی باشد یا مادی.

چیزی که هست به عقیده یک نفر مادی، قضا و قدر صرفاً عینی است و به عقیده الهی، قضا و قدر در عین اینکه عینی است علمی هم هست. یعنی از نظر یک نفر مادی سرنوشت هر موجودی در علل گذشته تعیین می شود بدون آنکه خود آن علل به کار خود و خاصیت خود آگاه باشند ولی از نظر یک نفر الهی سلسله طولی علل مافوق زمان به خود و به کار و خاصیت خود آگاه می باشند. از این رو در مکتب الهیون آن علل نام کتاب و لوح و قلم و امثال اینها به خود میگیرند، اما در مکتب مادیون چیزی که شایسته این نام ها باشد وجود ندارد.

### جبر

از اینجا معلوم می شود که اعتقاد به قضا و قدر عمومی و اینکه هر حادثه ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر به قضا و قدر الهی است، مستلزم جبر نیست. اعتقاد به قضا و قدر آنگاه مستلزم جبر است که خود بشر و اراده او را دخیل در کار ندانیم و قضا و قدر را جانشین قوه و نیرو و اراده بشر بدانیم، و حال آنکه ، چنانکه اشاره شد . از ممتنع ترین ممتنعات این است که ذات حق بلاواسطه در حوادث جهان مؤثر باشد؛ زیرا ذات حق وجود هر موجودی را فقط و فقط از راه علل و اسباب خاص او ایجاب میکند. قضا و قدر الهی چیزی جز سرچشمه گرفتن نظام سببی و مسببی جهان از علم و اراده الهی نیست و چنانکه قبلاً اشاره شد لازم قبول اصل علیت عمومی و اصل ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیت علی و معلولی این است که سرنوشت هر موجودی با علل متقدمه خود بستگی داشته باشد، خواه آنکه طبق نظر الهیون مبدأ الهی در کار باشد و یا آنکه طبق نظر

مادیون مبدأ الهی در کار نباشد و فقط مبدأ مادی در کار باشد؛ یعنی خواه آنکه نظام اسباب و مسببات را قائم به غیر و منبعث و متکی به مشیت الهی بدانیم و یا آنکه این نظام را مستقل و قائم به ذات فرض کنیم، زیرا مستقل و قائم به ذات بودن نظام سببی و مسببی، و مستقل و قائم به ذات نبودن آن در مسأله سرنوشت و آزادی بشر تأثیر ندارد. از این رو بسیار جاهلان است که کسی عقیده جبر را ناشی از اعتقاد به قضا و قدر الهی بدانند و از این نظر اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر را مورد انتقاد قرار دهد.

### حتمی و غیر حتمی

در آثار و روایات دینی و در اشارات قرآنی، از قضا و قدر حتمی و قضا و قدر غیر حتمی یاد شده است و چنین مینماید [که] دوگونه قضا و قدر است: حتمی و غیر قابل تغییر، غیر حتمی و قابل تغییر.

### تبیین صحیح تغییر سرنوشت

باید توجه داشت که تغییر و تبدیل سرنوشت به معنی قیام عاملی در نقطه مقابل قضا و قدر یا در جهت مخالف قانون علیت، محال و ممتنع است. و اما تغییر سرنوشت به معنی اینکه عاملی که خود نیز از مظاهر قضا و قدر الهی و حلقه ای از حلقات علیت است سبب تغییر و تبدیل سرنوشتی بشود، و به عبارت هر چند شگفت و مشکل به نظر می رسد اما حقیقت است. دیگر، تغییر سرنوشت به موجب سرنوشت و تبدیل قضا و قدر به حکم قضا و قدر، شگفت تر آنجاست که قضا و قدر را از جنبه الهی در نظر بگیریم، زیرا تغییر قضا و قدر از این جنبه، مفهوم تغییر در عالم علوی و الواح و کتب و ملکوتی و علم الهی به خود میگیرد. مگر ممکن است در علم خداوند تغییر و تبدیل پیدا شود؟! این شگفتی آنگاه به سر حد نهایی خود میرسد که حوادث سفلی و مخصوصاً اراده و افعال و اعمال انسانی را سبب تغییراتی و محو و اثباتهایی در عالم علوی و برخی الواح تقدیری و کتب ملکوتی بدانیم.

### مسأله بداء

این همان مسأله عالی و شامخ بداء است. که قرآن کریم برای اولین بار در تاریخ معارف بشری از آن یاد کرده است:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .

خداوند هر چه را بخواهد که قبلاً ثبت شده است محو میکند و هر چه را بخواهد که قبلاً ثبت نشده است ثبت میکند و کتاب مادر اصل و مادر همه کتاب ها و نوشته ها منحصرأ نزد اوست.

در تمام سیستم های معارف بشری سابقه ندارد؛ در میان فرق اسلامی تنها دانشمندانی از شیعه اثنی عشریه هستند که در اثر اهتداء و اقتباس از کلمات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) توانسته اند به این حقیقت پی ببرند و این افتخار را به خود اختصاص دهند.

### موجود مادی و موجود مجرد

موجودات جهان برد و قسم اند: برخی از آنها امکان بیشتر از یک نوع خاص از وجود در آنها نیست مانند مجردات علوی؛ برخی دیگر این طور نیستند؛ امکان بیش از یک نوع خاص از وجود در آنها هست و آنها مادیات می باشند. موجودات مادی آنها هستند که از یک ماده خاص به وجود می آیند و زمینه به وجود آمدن موجودات دیگر می باشند، مانند همه موجوداتی که محسوس و ملموس ما می باشند. ماده طبیعی، نقش پذیر صورتهای مختلف است؛ ماده طبیعی استعداد تکامل دارد؛ ماده طبیعی از بعضی عوامل طبیعت قوت و نیرو میگیرد و از بعضی دیگر نقصان پیدا میکند و یا راه فنا و زوال میگیرد؛ ماده طبیعی استعداد دارد که با علل و عوامل مختلف مواجه شود و قهراً تحت تأثیر هر کدام از آنها یک حالت و کیفیت و اثری پیدا کند مخالف با حالت و کیفیت و اثری که از آن دیگری می توانست پیدا کند. یک تخم که در زمین کاشته میشود اگر مصادف شود با آب و هوا و حرارت و نور آفتی هم به او برخورد نکند از زمین میروید و رشد میکند و به سرحد کمال می رسد و اگر یکی از عوامل رشد و کمال کسر شود یا آفتی برسد، به آن حد نخواهد رسید. برای یک ماده طبیعی هزارها «اگر وجود دارد اگر چنین بشود، چنان می شود و اگر چنان بشود، چنین میشود؛ یعنی اگر مواجه با فلان سلسله از علل شود، چنین می شود و اگر با فلان سلسله دیگر مواجه گردد، چنان میگرد.

### سرنوشت حتمی و غیر حتمی

در مجردات که پیشتر از یک نحو نمی توانند وجود داشته باشند و تحت تأثیر علل مختلف قرار نمی گیرند، قضا و قدر حتمی است؛ غیر قابل تبدیل است، زیرا با بیش از یک سلسله از علل سر و کار ندارند و سرنوشت معلول با علت است؛ پس یک سرنوشت بیشتر ندارند، و چون امکان جانشین شدن سلسله ای از علل به جای این سلسله نیست، پس



سرنوشت آنها حتمی است. اما در غیر مجردات که امکان هزاران نقش و رنگ را دارند و تحت قانون حرکت میباشند و همواره بر سر دو راهیها و چهار راهیها میباشند، قضا و قدرهای غیر حتمی وجود دارد؛ یعنی یک نوع قضا و قدر سرنوشت آنها را معین نمیکند زیرا سرنوشت معلول در دست علت است و چون این امور با علل مختلف سر و کار دارند پس سرنوشتهای مختلف در انتظار آنهاست و چون هر سلسله از علل را در نظر بگیریم امکان جانشین شدن یک سلسله دیگر در کار هست پس سرنوشت آنها غیر حتمی است. به هر اندازه که «اگر» درباره آنها صحیح است، قضا و قدرها هست و امکان تغییر و تبدیل وجود دارد.

اگر کسی به نوعی بیماری مبتلا باشد ناچار علت خاصی سبب رنجوری او شده است و این سرنوشت خاص از آن علت ناشی شده است. حالا اگر این بیمار دوا بخورد، دوا علت دیگری است و سرنوشت دیگری همراه دارد. با خوردن دوا علت بیماری از میان میرود؛ یعنی سرنوشت بیمار تغییر میکند.

اگر از این بیمار دو پزشک عیادت کرده باشند و تشخیص و نسخه شان مخالف یکدیگر باشد یک نسخه مفید و شفا دهنده و نسخه دیگر مهلک و کشنده باشد باید گفت دو سرنوشت مختلف در انتظار این بیمار است و از آن نظر که از جانب بیمار، هم امکان انتخاب این نسخه موجود است هم امکان انتخاب آن نسخه، پس از نظر بیمار هیچ کدام از این دو سرنوشت حتمی نیست.

### امتیاز بشر

اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادث است که سرنوشت حتمی و تخلف ناپذیر ندارد، زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده ها و انتخاب ها و اختیارها که از خود بشر ظهور میکنند تمام امکاناتی که در مورد جمادات و نباتات و افعال غریزی حیوان وجود دارد و تمام «اگرهایی که در وقوع آنها هست در افعال و اعمال بشر هست. بعلاوه اینکه در انسان عقل و شعور و اراده اخلاقی و قوه انتخاب و ترجیح آفریده شده است. انسان قادر است عملی را که صد درصد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی ترک کند و قادر است کاری را که صد درصد مخالف طبیعت اوست و هیچ گونه عامل اجبار کننده خارجی هم وجود ندارد به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد، آن را انجام دهد. انسان مانند حیوان تحت تأثیر محرکات نفسانی و رغبت های درونی واقع می شود اما در مقابل آنها دست بسته و مسخر نیست؛ از یک نوع حریتی برخوردار است. یعنی اگر همه عواملی که برای یک حیوان در انجام عمل غریزی فراهم است و الزاماً او را وادار به عمل و حرکت می کند برای انسان فراهم باشد، تازه راه فعل و ترک برای او از ناحیه عقل و اراده خودش باز است. انجام این عمل مشروط است به اینکه قوه تمیز و تشخیص او همانند یک شورای عالی به تصویب برساند و قوه اراده او مانند یک قوه مجریه به کار بیفتد. اینجاست که تأثیر انسان در سرنوشت خود به عنوان یک عامل مختار، یعنی عاملی که پس از آنکه همه شرایط طبیعی فراهم است در انتخاب فعل و ترک «آزاد» است، معلوم می شود.

### نگاهی به صدر اسلام

از رسول اکرم ﷺ سؤال شد حرزهایی به عنوان استشفای مورد استفاده قرار می گیرد (مطابق نقل غزالی در احیاء العلوم از دوا و حرز هر دو سؤال شد، آیا می تواند این امور جلوی قدر الهی را بگیرد؟ فرمود: «إِنَّهَا مِنْ قَدْرِ اللَّهِ» یعنی خود اینها نیز از قدر الهی می باشد تأثیر اینها در جلوگیری از بیماری نیز به قضا و قدر الهی است.

علی در سایه دیوار کجی نشسته بود؛ از آنجا حرکت کرد و در زیر سایه دیوار دیگری نشست. به آن حضرت گفته شد: «یا امیرالمؤمنین! تَفَرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ؟» (از قضای الهی فرار میکنی؟) فرمود: «أَفَرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدْرِ اللَّهِ» از قضای الهی به قدر الهی پناه می برم؛ یعنی از نوعی قضا و قدر به نوعی دیگر از قضا و قدر پناه می برم.

یعنی اگر بنشینم و دیوار بر سرم خراب شود قضا و قدر الهی است، زیرا در جریان علل و اسباب اگر انسانی در زیر دیواری شکسته و مشرف به انهدام بنشیند آن دیوار بر سرش خراب می شود و صدمه می بیند و این خود قضا و قدر الهی است، و اگر خود را به کناری بکشد از خطر او مصون می ماند این نیز قضا و قدر الهی است. کما اینکه ممکن است در همان حال در یک جریان دیگر از علل و اسباب، خطری دیگر متوجه او گردد که آن نیز قضا و قدر الهی است. به هر حال خود را از خطر دور نگه داشتن پرهیز از امر خداست به امر خدا؛ فرار از قضای الهی است به قضای الهی.

### عوامل معنوی

در مثال های گذشته آنچه راجع به علل و اسباب و عوامل مؤثر در تغییر سرنوشت ذکر کردیم از حدود عوامل مادی و تأثیرات آنها تجاوز نمی کرد. بدیهی است از نظر جهان بینی مادی تنها باید به همین عوامل و روابط علی و معلولی میان آنها اکتفا کرد. اما از نظر جهان بینی الهی که واقعیت را در چهارچوب ماده و جسم و کیفیات و انفعالات جسمانی محدود و محصور نمیداند دنیای حوادث دارای تار و پودهایی بیشتر و پیچیده تر است و عواملی که در پدید آمدن حوادث شرکت دارند بسی افزون تر میباشند.

از نظر مادی عوامل مؤثر در اجل و روزی و سلامت و سعادت و خوشبختی منحصر مادی است. اما از نظر جهان بینی الهی علل و عوامل دیگری که عوامل روحی و معنوی نامیده می شوند نیز همدوش عوامل مادی در کار اجل و روزی و سلامت و سعادت و امثال این امور مؤثرند.

از نظر جهان بینی الهی، جهان یک واحد زنده و با شعور است؛ اعمال و افعال بشر حساب و عکس العمل دارد؛ خوب و بد در مقیاس جهان بی تفاوت نیست؛ اعمال خوب و بد بشر مواجه میشود با عکس العمل هایی از جهان که أحياناً در دوره حیات و زندگی خود فرد به او می رسد.

ایذاء جاندار، اعم از حیوان و انسان خصوصاً ایذاء به صاحبان حقوق، از قبیل پدر و مادر و معلم آثار سوئید در همین زندگی دنیایی بار می آورد؛ در طبیعت مکافات هست. این آثار و نتایج خود قسمتی از مظاهر قضا و قدر است. است. بدیهی است که این گونه قضا و ارتباطات میان حوادث و پدیده ها با جهان بینی الهی که بخشی از روابط علی جهان را یک دستگاه واحد زنده صاحب اراده و شعور می داند، قابل توجیه است و معلولی را تشکیل میدهد و اما با طرز تفکر مادی و جهان بینی ماتریالیستی قابل توجیه نیست. از نظر جهان بینی الهی جهان هم شنواست و هم بینا؛ ندا و فریاد جاندارها را می شنود و به آنها پاسخ میدهد. به همین جهت دعا یکی از علل این جهان است که در سرنوشت انسان مؤثر است، جلوی جریانهایی را می گیرد و یا جریانهایی به وجود می آورد. به عبارت دیگر دعا یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه ای میتواند مؤثر باشد یا جلوی قضا و قدری را بگیرد.

الدَّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبرَامًا .

دعا قضا را بر میگردداند هر چند آن قضا محکم شده باشد.

وَ إِذَا سَأَلْتَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ .

هرگاه بندگانم مرا از تو بخواهند من نزدیکم؛ خواسته آن که مرا بخواند اجابت می کنم.

همچنین صدقات و احسانها یکی دیگر از عوامل و مظاهر قضا و قدر است که از مجاری معنوی در تغییر و تبدیل سرنوشتها مؤثر است.

به طور کلی گناه و طاعت، توبه و پرده دری عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال این ها از اموری می باشند که در سرنوشت بشر از نظر عمر و سلامت و روزی مؤثر می باشند. امام صادق فرمود:

مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَ مَنْ يَعْيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْيشُ بِالْأَعْمَارِ .

عدد کسانی که به واسطه گناهان می میرند از کسانی که به واسطه سرآمدن عمر می میرند بیشتر است و عدد کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی دراز میکنند از کسانی که با عمر اصلی خود زندگی میکنند افزون است.

مقصود حدیث این است که گناهان اجل را تغییر می دهند و احسانها و نیکوکاریها عمر را زیاد میکنند. یعنی با اینکه اجل و عمر به حکم قضا و قدر الهی تعیین شده اند این امور عامل تغییر و تبدیل قضا و قدر میباشند و البته چنانکه قبلاً گفته شد خود این تغییر هم به قضا و قدر الهی است.

### آثار و فواید اعتقاد به قضا و قدر الهی

گفتیم عوامل مؤثر در کار جهان که مجموعاً علل و اسباب جهان را تشکیل می دهند و مظاهر قضا و قدر به شمار میروند منحصر به امور مادی نمی باشند؛ یک سلسله امور معنوی نیز وجود دارند که جزء عوامل مؤثر جهان اند و قهراً در تغییر و تبدیل سرنوشت مؤثرند. مطابق این نظر، یک سلسله حسابهای غیر مادی نیز جزء حساب عالم است. مثلاً حمایت از حق و عدالت یک حساب معنوی دارد ماورای حسابهای مادی و محسوس جهان به حق و عدالت برپاست و و به حمایت کسانی که به حمایت حق و عدالت بر می خیزند بر می خیزد و اجر و پاداش آنها را ضایع نمی کند:

إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثَبِتْ أَقْدَامَكُمْ .

اگر به یاری حقیقت برخیزید حقیقت به یاری شما بر می خیزد.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كَلَّ خَوَانٍ كَفُورٍ .

خداوند مدافع اهل ایمان است و خیانتکاران کافر نعمت را دوست نمی دارد.

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ .

خداوند یاری میکند آن کس را که او را یاری کند خداوند نیرومند و غالب است.

یکی از حساب های عالم توکل و اعتماد به خداست. توکل یعنی انسان در پیمودن راه حق چه از جنبه مثبت و چه از جنبه منفی، به خود تزلزل راه ندهد و مطمئن باشد که اگر در جریان زندگی هدف صحیح و خداپسند خود را در نظر بگیرد نه منافع شخصی را، اگر فعالیت خود را متوجه انجام وظیفه کند نه متوجه خود، کار خود را به خدا بازگذارد خداوند او را تحت حمایت خود قرار می دهد.

اینها و امثال این ها یک سلسله حسابهای مخصوصی است که فقط در جهان بینی الهی موجود است و از نظر جهان بینی الهی جزء عوامل علی و معلولی و مظاهر قضا و قدر است. بنابراین اعتقاد درست به قضا و قدر الهی، یک نفر با ایمان را در عمل و فعالیت صحیح، مطمئن تر و به نتیجه کار امیدوارتر می کند. زیرا از نظر مادی، سنن تشریحی یعنی مقرراتی که خوب است و باید بشر به آنها عمل کند، حساب مخصوصی در میان سنن تکوینی ندارد؛ حق و باطل درست و نادرست، عدالت و ستم، یک جور حساب دارند؛ جهان نسبت به طرفداران هر یک از اینها بی طرف است. اما از نظر الهی جهان نسبت به این امور بی طرف نیست؛ طرفدار اهل حق درستی و عدالت است.

### بخش دوم : معاد شناسی

#### معاد از ارکان جهان بینی اسلامی

یکی از اصول جهان بینی اسلامی که از ارکان ایمانی و اعتقادی دین اسلام است، اصل ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی است ایمان به عالم آخرت شرط مسلمانی است؛ یعنی اگر کسی این ایمان را از دست بدهد و انکار کند از زمره مسلمانان خارج است.

پیامبران الهی - بدون استثنا - پس از اصل توحید مهمترین اصلی که مردم را به آن متذکر کرده اند و ایمان به آن را از مردم خواسته اند همین اصل است که در اصطلاح متکلمان اسلامی به نام اصل معاد معروف شده است.

قرآن کریم در مورد عالم قیامت تعبیرات مختلفی دارد و هر تعبیری پایی از معرفت است یکی از آنها «الیوم الآخر» است. قرآن کریم با این تعبیر خود دو نکته را برای ما یادآوری میکند.

الف. اینکه حیات انسان بلکه دوره جهان، مجموعاً به دو دوره تقسیم می شود و هر دوره را به عنوان یک روز باید شناخت یکی روز و دوره ای که اول و ابتداست و پایان می پذیرد (دوره دنیا) ، دیگر روز و دوره ای که آخر است و پایان ناپذیر است (دوره آخرت)، همچنانکه در برخی تعبیرات دیگر قرآن، از حیات دنیوی به «اولی» و از حیات اخروی به آخرت یاد شده است .

ب. دیگر اینکه هم اکنون که دوره اول و نخستین حیات را طی میکنیم و به دوره دوم و روز دوم نرسیده ایم و از ما پنهان است سعادت ما در این روز و آن روز به این است که به آن دوره و آن روز ایمان پیدا کنیم سعادت ما در این روز از آن جهت بسته به این ایمان است که ما را متوجه عکس العمل اعمال ما میکند و می فهمیم که اعمال و رفتار ما از کوچکترین اندیشه ها و گفتارها و کردارها و خلق و خویها گرفته تا بزرگترین آنها مانند خود ما روز اول و روز آخر دارند. چنین نیست که در روز اول پایان یابند و معدوم گردند بلکه باقی میمانند و در روزی دیگر به حساب آنها رسیدگی می شود. پس کوشش کنیم که خود را و اعمال و نیات خود را نیکو سازیم و از اندیشه ها و کارهای بد پرهیز نماییم و به این ترتیب همواره در راه نیکی و نیک خوئی و نیک رفتاری گام برداریم و اما سعادت ما در آن روز از آن جهت بسته به این ایمان است که — چنانکه بعداً خواهیم گفت - مایه حیات سعادت آمیز یا شقاوت آلود انسان در آن جهان اعمال و رفتار او در این جهان است. این است که قرآن کریم ایمان به آخرت یا روز آخر را برای سعادت بشر یک امر حتمی و لازم می شمارد.

#### منبع و منشأ ایمان به حیات اخروی

منبع و منشأ ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی، قبل از هر چیز دیگر، وحی الهی است که وسیله پیامبران به بشر ابلاغ شده است.

بشر پس از آنکه خدا را شناخت و به صدق گفتار پیامبران ایمان آورد و دانست که آنچه به عنوان وحی ابلاغ میکنند واقعاً از طرف خداست و تخلف ناپذیر است، به روز قیامت و حیات جاوید اخروی که همه پیامبران ایمان به آن را مهمترین اصل پس از توحید معرفی کرده اند ایمان پیدا میکنند؛ از این رو درجه ایمان هر فرد به حیات اخروی از طرفی بستگی دارد به درجه ایمان او به اصل نبوت و صدق گفتار پیامبران و از طرف دیگر بستگی دارد به اینکه سطح معارف انسان تا چه حد بالا باشد و تصورش از امر معاد و عالم آخرت چه اندازه صحیح و معقول و خرد پسند باشد و تصورات جاهلانه و عامیانه در آن راه نیافته باشد.

البته علاوه بر راه وحی الهی که وسیله پیامبران به بشر ابلاغ شده است یک عده راه های دیگر - و لا اقل قرائن و علائم دیگر برای اعتقاد و ایمان به معاد وجود دارد که نتیجه تلاش های فکری و عقلی و علمی خود بشر است و حداقل، تأییدی برای صحت سخن پیامبران در امر معاد و عالم آخرت شمرده می شود. آن راه ها عبارتند از:

راه شناخت خدا

راه شناخت جهان

روح راه شناخت و نفس انسان

ماهیت مرگ

مرگ چیست؟ آیا مرگ نیستی و نابودی و فنا و انهدام است یا تحول و تطور و انتقال از جایی به جایی و از جهانی به جهانی؟

این پرسشی است که همواره برای بشر مطرح بوده و هست و هر کس مایل است پاسخ آن را مستقیماً بیابد و یا به پاسخی که داده شده ایمان و اعتقاد پیدا کند. ما مسلمانان به حکم اینکه به قرآن کریم ایمان و اعتقاد داریم پاسخ این پرسش را از قرآن کریم میگیریم و به آنچه در این زمینه گفته است ایمان و اعتقاد داریم.

ماهیت مرگ در قرآن

قرآن کریم پاسخ ویژه ای با تعبیر خاصی درباره ماهیت مرگ دارد. قرآن در این مورد کلمه «توفی» را به کار برده و مرگ را توفی خوانده است.

توفی و استیفاء هر دو از یک ماده اند (وفاء). هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید، در زبان عربی کلمه توفی را به کار می برند. تَوَفَّيْتُ الْمَالَ یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم. در چهارده آیه از آیات قرآن کریم این تعبیر در مورد مرگ آمده است. از همه آنها چنین استنباط میشود که مرگ از نظر قرآن تحویل گرفتن است؛ یعنی انسان در حین مرگ به تمام شخصیت و واقعیتش در تحویل مأموران الهی قرار میگیرد و آنان انسان را دریافت میکنند. از این تعبیر قرآن مطالب زیر استنباط می شود:

الف) مرگ نیستی و نابودی و فنا نیست انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه ای به نشئه دیگر است و حیات انسان به گونه ای دیگر ادامه می یابد.

ب) آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل میدهد و «من» واقعی او محسوب می شود، بدن و جهازات بدنی و هر چه از توابع بدن به شمار می رود نیست، زیرا بدن و جهازات بدنی و توابع آنها به جایی تحویل نمی شوند و در همین جهان تدریجاً منهدم میگردند. آن چیزی که شخصیت واقعی ما را تشکیل می دهد و «من» واقعی ما محسوب می شود همان است که در قرآن از آن به «نفس» و احیاناً به روح تعبیر شده است...

ج) روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقعی انسان است و جاودانگی انسان به واسطه جاودانگی اوست از نظر مقام و مرتبه وجودی در افقی مافوق ماده و مادیات قرار گرفته است. روح یا نفس هر چند محصول تکامل جوهری طبیعت است، اما طبیعت در اثر تکامل جوهری که تبدیل به روح یا نفس می شود، افق وجودی اش و مرتبه و مقام واقعی اش عوض میشود و در سطح بالاتری قرار می گیرد؛ یعنی از جنس عالمی دیگر میشود که عالم ماورای طبیعت است. با مرگ روح یا نفس به نشئه ای که از سنخ و نشئه روح است منتقل می شود و به تعبیر دیگر، هنگام مرگ آن حقیقت مافوق مادی بازستانده و تحویل گرفته می شود.

دلالت قرآن بر وجود روح

قرآن کریم در برخی آیات دیگر که درباره خلقت انسان بحث کرده و مربوط به معاد و حیات اخروی نیست این مطلب را گوشزد کرده که در انسان حقیقتی هست از جنس و سنخ ماورای جنس آب و گل درباره آدم اول میگوید:

و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي .

از روح خود در او دمیدم.

مسأله روح و نفس و بقای روح پس از مرگ از امهات معارف اسلامی است. نیمی از معارف اصیل غیر قابل انکار اسلامی بر اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعد الموت آن استوار است همچنانکه انسانیت و ارزش های واقعی انسانی بر این حقیقت استوار است و بدون آن همه آنها موهوم محض است.

تمام آیاتی که صریحاً زندگی بلافاصله پس از مرگ را بیان می کنند که نمونه هایی از آنها در اینجا آورده و می آوریم دلیل است که قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای بدن میدانند.

برخی می پندارند که از نظر قرآن روح و نفسی در کار نیست؛ انسان با مردن پایان می پذیرد؛ یعنی پس از مرگ شعور و ادراک و سرور و رنجی در کار نیست تا آنگاه که قیامت کبری به پا شود و انسان حیات مجدد بیابد. تنها آن وقت است که انسان بار دیگر خود را و جهان را می یابد ولی آیاتی که صریحاً حیات بلافاصله پس از مرگ را بیان میکند دلیل قاطعی است بر رد این نظریه.

این گروه می پندارند دلیل قائلین به روح آیه کریمه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» است و میگویند در قرآن مکرر نام روح به میان آمده در حالی که مقصود چیز دیگر؛ این آیه نیز همان معنی را طرح کرده که در آن آیات طرح شده است.

این گروه نمی دانند که دلیل قائلین به روح این آیه نیست. در حدود بیست آیه دیگرست. تازه این آیه به کمک آیات دیگری که ذکر روح در آن آیات آمده که برخی به صورت مطلق (روح) و بعضی به صورتهای مقید (روحنا، روح القدس، روحی، روحاً من أمرنا، و غیره آمده است و از آن جمله در مورد انسان با تعبیر وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي آمده است نشان دهنده این است که از نظر قرآن حقیقتی وجود دارد برتر از ملائکه و برتر از انسان به نام روح ملائکه و انسانها واقعیت امری» (دارند) یعنی روح خویش را از فیض او به اذن پروردگار دارند. یعنی مجموع آیات روح به ضمیمه آیه «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» که درباره انسان آمده است نشان می دهد که روح انسان واقعیتی غیر مادی دارد.

### زندگی پس از مرگ

### برزخ و قیامت کبری

### درآمد

آیا انسان پس از مرگ یکباره وارد عالم قیامت میشود و کارش یکسره می گردد، و یا انسان در فاصله مرگ و قیامت یک عالم خاصی را طی میکند و هنگامی که قیامت کبری به پا شد وارد عالم قیامت میگردد؟

مطابق آنچه از نصوص قرآن کریم و اخبار و روایات متواتر و غیر قابل انکاری که از رسول اکرم و ائمه اطهار رسیده است استفاده می شود، هیچ کس بلافاصله پس از مرگ وارد عالم قیامت کبری نمیشود؛ زیرا قیامت کبری مقارن است با یک سلسله انقلاب ها و دگرگونی های کلی در همه موجودات زمینی و آسمانی که ما سراغ داریم یعنی کوه ها دریاها ماه خورشید ستارگان و کهکشان ها. هنگام قیامت کبری هیچ چیزی در وضع موجود باقی نمی ماند. بعلاوه در قیامت کبری اولین و آخرین جمع می شوند، و ما می بینیم که هنوز نظام جهان برقرار است و شاید میلیونها و بلکه میلیاردها سال دیگر نیز برقرار باشد و میلیاردها میلیارد انسان دیگر بعد از این بیایند.

همچنین از نظر قرآن کریم - همان طور که از آیات گذشته و یک سلسله آیات دیگر استفاده می شود - هیچکس در فاصله مرگ و قیامت کبری در خاموشی و بی حسی فرو نمی رود؛ یعنی چنین نیست که انسان پس از مردن در حالی شبیه بیهوشی فرو رود و هیچ چیز را احساس نکنند نه لذتی داشته باشد نه المی، نه سروری داشته باشد و نه لذت و نه دردی؛ بلکه انسان بلافاصله پس از مرگ وارد مرحله ای دیگر از حیات میگردد که همه چیز را حس میکند از چیزهایی لذت می برد و از چیزهایی دیگر رنج؛ البته لذت و رنجش بستگی دارد به افکار و اخلاق و اعمالش در دنیا. این مرحله ادامه دارد تا آنگاه که قیامت کبری به پا شود. در آن هنگام در اثر یک سلسله انقلابها و دگرگونیهای بی نظیر که در آن واحد جهان را فرا میگیرد و از دورترین ستارگان گرفته تا زمین ما همه مشمول آن دگرگونی می شوند این مرحله یا این عالم که برای هر کسی یک فاصله و حد وسط میان دنیا و قیامت می شود، پایان می پذیرد.

پس از نظر قرآن کریم عالم پس از مرگ در دو مرحله صورت می گیرد، و به تعبیر صحیح تر، انسان پس از مرگ دو عالم را طی میکند: عالمی که مانند عالم دنیا پایان می پذیرد و عالم برزخ نامیده می شود، دیگر عالم قیامت کبری که به هیچ وجه پایان نمی پذیرد. اینک بحث مختصری درباره عالم برزخ و بحثی درباره عالم قیامت.

### عالم برزخ

اگر چیزی میان دو چیز دیگر حائل و فاصله باشد، آن چیز را «برزخ» می نامند. قرآن کریم از زندگی پس از مرگ تا قیامت کبری با کلمه «برزخ» تعبیر کرده است. در سوره مؤمنون آیه ۹۹ و ۱۰۰ می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.

تا آنگاه که یکی از آنها را مرگ فرا می رسد می گوید: پروردگار! مرا باز گردان باشد کار شایسته ای در زمینه هایی که نکرده ام انجام دهم. ابداء، این صرفاً سخنی است که او گوینده آن است و از جلوی آنها از حین مرگ تا روزی که مبعوث شوند برزخ و فاصله ای است.

این آیه تنها آیه ای است که فاصله میان مرگ و قیامت را «برزخ» خوانده است. علمای اسلام از همین جا اقتباس کرده و نام عالم بعد از دنیا و قبل از قیامت کبری را عالم برزخ نهاده اند.

در این آیه از ادامه حیات بعد از مرگ همین قدر سخن آمده است که انسانهایی پس از مرگ اظهار پشیمانی میکنند و درخواست بازگرداندن به دنیا می نمایند و به آنها پاسخ منفی داده میشود. این آیه کاملاً صراحت دارد که انسان پس از مرگ دارای نوعی حیات است که تقاضای بازگشت (رجوع میکند ولی تقاضایش پذیرفته نمی شود).

آیاتی که دلالت می کند که انسان در فاصله مرگ و قیامت از نوعی حیات برخوردار است و در آن حال شدیداً احساس میکند گفت و شنود دارد، لذت و رنج و سرور و اندوه دارد و بالاخره از نوعی زندگانی سعادت آمیز یا شقاوت آلود برخوردار است، زیاد است. مجموعاً در حدود ۱۵ آیه است که در قرآن کریم به نحوی از انحاء یک جریان حیاتی را یاد کرده است که می رساند در فاصله بین مرگ و قیامت از یک حیات کامل برخوردار است. این آیات بر چند گونه است:

۱. آیاتی که جریان یک سلسله گفت و شنودها میان انسانهای صالح و نیکوکار و یا انسانهای فاسد و بدکار را با فرشتگان الهی یاد می کند که بلافاصله بعد از مرگ صورت میگیرد. این گونه آیات زیاد است. آیه ۹۷ از سوره نساء و آیه ۱۰۰ از سوره مؤمنون - که قبلاً هر دو آیه را نقل و ترجمه کردیم. از این گونه آیات است.

۲. آیاتی که علاوه بر مضمون آیات بالا رسماً میگویند که فرشتگان پس از آن گفت و شنودها به صالحان و نیکوکاران میگویند از این پس از نعمتهای الهی بهره گیرید؛ یعنی آنها را در انتظار رسیدن قیامت کبری نمیگذارند. دو آیه ذیل مشتمل بر این مطلب است:

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

آنان که در حالی که پاکیزه اند فرشتگان آنان را تحویل میگیرند و فرشتگان به آنها میگویند: درود بر شما همانا به موجب کردارهای شایسته تان وارد بهشت گردید.

قَبِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ .

پس از مرگ به او گفته شد داخل بهشت شو او گفت: ای کاش مردم من که سخن مرا نشنیدند اکنون میدانستند که چگونه پروردگار مرا آمرزید و مرا جزء بندگان مکرم خویش قرار داد.

در آیات قبل از این آیه جریان محاوره این مرد مؤمن مؤمن آل یس با قومش نقل شده که مردم را به پیروی رسولانی که در شهر انطاکیه مردم را به ترک پرستش غیر خدا و پرستش مخلصانه خدا میخواندند دعوت میکند و سپس ایمان و اعتقاد خویش را اظهار میدارد و از آنها میخواهد که سخن او را بشنوند و به راه او بروند.

در این آیات میگوید ولی آن مردم سخن او را نشنیدند تا آنگاه که او به جهان دیگر رفت. در آن جهان در حالی که مغفرت و کرامت الهی را درباره خویشتن مشاهده کرد، آرزو کرد که ای کاش قوم من که هنوز در دنیایند از وضع سعادتمندانه من در این جهان آگاه می شدند. بدیهی است که همه این جریانها قبل از قیامت کبری همه اولین و آخرین جمع اند و کسی در روی زمین باقی نیست. ضمناً این نکته را باید بدانیم که آنچه پس از مرگ برای اهل سعادت آماده شده، بهشتهاست نه بهشت؛ یعنی انواع بهشتهاست بهشتهای در آخرت: به حسب مقامات قرب الهی متفاوت اند. بعلاوه همان طور که در اخبار و روایات اهل بیت رسیده است بعضی از این بهشتهای مربوط به عالم برزخ است نه عالم قیامت. علیهذا اینکه در دو آیه فوق کلمه بهشت آمده است نباید سبب اشتباه شود که مربوط به قیامت است.

۳. دسته سوم آیاتی است که در آن آیات سخنی از گفت و شنود فرشتگان با انسانها در میان نیست بلکه مستقیماً از حیات انسانهای سعادتمند و نیکوکار یا انسانهای بی سعادت و بدکار و تنعم دسته اول و عذاب و رنج دسته دوم در فاصله مرگ و قیامت یاد شده است. دو آیه ذیل از این گونه است:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .

گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه نزد پروردگار خویش زنده اند و روزی داده می شوند، بدانچه خدا از فضل و رحمت خویش به آنها عنایت کرده شادمان اند و آرزو میکنند که بشارت شهادت دوستان دنیاشان به آنها برسد تا آنها را با خود در این شهادت شریک ببینند.

وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ. النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أُدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ .

عذاب ناراحت کننده، آتش بر فرعونیان احاطه کرد، هر بامداد و شامگاه بر آن عرضه میشوند آنگاه که قیامت به پا شود گفته میشود فرعونیان را در شدیدترین عذاب داخل نمایید.



در دنیا بکارید در آخرت برداشت خواهید کرد. همان طور که محال است انسان جو بکارد و گندم برداشت کند و یا خار بکارد و گل بچیند حنظل بکارد و درخت خرما سبز شود محال است که انسان در دنیا اندیشه بد خلق و خوی بد عمل و کردار بد داشته باشد و در آخرت سود بگیرد.

### استدلال های قرآن

گرچه از آن نظر که ایمان و اعتقاد ما به قیامت از ایمان به قرآن و گفتار پیامبران سرچشمه میگیرد لزومی ندارد که درباره قیامت به ذکر برهان و استدلال بپردازیم و یا شواهد و قرائن علمی بیاوریم ولی نظر به اینکه خود قرآن کریم - لاقلاً برای نزدیک کردن مطلب به اذهان - به ذکر یک سلسله استدلالها پرداخته است و خواسته است افکار ما از راه استدلال و به طور مستقیم هم با جریان قیامت آشنا شود ما به طور اختصار آن استدلال ها را ذکر میکنیم.

استدلال های قرآن یک سلسله جواب هاست به منکران قیامت. این جواب ها برخی در مقام بیان این است که مانعی در راه قیامت نیست و در حقیقت پاسخی است به کسانی که قیامت را امر ناشدنی فرض میکردند. برخی آیات دیگر یک درجه جلوتر رفته و میگوید در همین جهان چیزهایی شبیه به قیامت وجود داشته و دارد و با دیدن چنین چیزها جای انکار و استبعاد نیست. برخی آیات از این هم یک درجه جلوتر رفته و وجود قیامت را یک امر ضروری و لازم و نتیجه قطعی خلقت حکیمانه جهان دانسته است. بنابراین مجموع آیتاتی که در آنها درباره قیامت استدلال شده است سه گروه است و به ترتیب ذکر میکنیم.

۱. در سوره پس آیه ۷۸ و ۷۹ می گوید:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ لِخَيْبِي الْعِظَامُ وَ هِيَ رَمِيمٌ. قُلْ يُخَبِّئُهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.

برای ما مثلی آورد و خلقت خود را فراموش کرد گفت این استخوانهای پوسیده را کی زنده میکند؟ بگو همان کس که اولین بار آن را ابداع کرد و او به هر مخلوقی آگاه است. این آیه پاسخ به مردی از کافران است که استخوان پوسیده ای را در دست گرفته، آمد و آن استخوان را با دست خود نرم کرد و به صورت پودر درآورد و سپس آن را در هوا متفرق ساخت؛ آنگاه گفت چه کسی میتواند این ذرات پراکنده را زنده کند؟ قرآن جواب میدهد همان کس که اولین بار او را آفرید.

انسان گاهی با مقیاس قدرت و توانایی خود امور را به شدنی و ناشدنی تقسیم میکند؛ وقتی چیزی را ماوراء قدرت و تصور خود دیدگمان می برد آن چیز در ذات خود ناشدنی است. قرآن میگوید با قیاس به توانایی بشر البته این امر ناشدنی است ولی با مقایسه با قدرتی که اولین بار حیات را در جسم مرده آفرید چطور؟ با قیاس به آن قدرت امری است ممکن و قابل انجام.

۲. گروه دوم آیتاتی است که به ذکر نمونه میپردازد. این گروه به نوبه خود به دو دسته تقسیم می شود:

الف) آیتاتی که جریان خاصی را در گذشته شرح میدهد که مرده ای از نو زنده شده است، مانند آیتاتی که در داستان حضرت ابراهیم آمده است که به خداوند گفت: پروردگارا! به من چگونگی زنده کردن مردگان را بنمایان در پاسخ او گفته شد: مگر به آن ایمان نداری؟ او گفت: چرا این تقاضا برای این است که قلبم مطمئن گردد. به او گفته شد چهار مرغ را بگیر و سرهای آنها را ببر و بدنهای اینها را تکه تکه بکن و هر قسمتی را برکوهی قرار بده و سپس آن مرغها را بخوان، خواهی دید به امر خدا آن مرغ ها زنده خواهند شد و به سوی تو خواهند آمد.

ب) آیتاتی که به یک امر خارق العاده و استثنایی مانند داستان ابراهیم استناد نکرده است بلکه نظام موجود و مشهود را که همواره زمین و گیاهان در فصل پاییز و زمستان می میرند و سپس در بهار زنده میگردند مورد استناد قرار می دهد، میگوید همان طور که مکرر در طول عمر خود مشاهده میکنید که زمین پس از طراوت و حیات و شادابی به سوی مردگی و افسردگی میرود و بار دیگر با تغییر فصل شرایط عوض می شود و زمین و درختان و گیاهان حیات خود را از سر میگیرند، در نظام کل جهان، جهان رو به خاموشی و سردی و افسردگی خواهد رفت، خورشید و ستارگان همه متلاشی و پراکنده خواهند شد تمام جهان یکسره می میرد، اما این مردن همیشگی نیست.

پیامبران از خرابی و خاموشی همه جانبه جهان و سپس زندگی جدید و حشر مردگان زمین در یک نظام جدید ما را از جانب خدا آگاه ساخته اند و ما که به دلایلی گفتار آنها به آنچه آنها گفته از آن جمله تجدید حیات کلی متعدد صدق را دانسته ایم به جهان پس از یک دوره خاموشی ایمان و اعتراف داریم. قرآن از آن جهت نظام موت و حیات روی زمین را مثال می آورد که ما آن را به عنوان نمونه کوچکی از یک حیات کلی تر بشناسیم و در کار قیامت استبعاد نکنیم و آن را خارج از مجموعه نظامات و سنن آفرینش ندانیم.



آیات دیگر از این قبیل که قیامت را خارج از نظام موت و حیات عالم هستی که نمونه کوچکش را در زمین میبینیم نمیداند فراوان است و ما به همین دو آیه قناعت میکنیم. تفاوت این گروه آیات با گروه اول در این است که تنها به قادر بودن خداوند تکیه نمیکند بلکه نمونه مشابه میآورد که در جهان محسوس قدرت خداوند به همین صورت تجلی کرده و عمل نموده است.

۳. گروه سوم آیاتی است که قیامت را امر ضروری و حتمی معرفی میکنند و نبود آن را مستلزم یک امر ناروا (محال) درباره ذات خداوند می داند. این مطلب از دو راه بیان شده است یکی از راه عدل الهی و اینکه خداوند به هر مخلوقی آنچه را که استحقاق دارد و شایسته آن است عنایت میکند، دیگر از راه حکمت خداوند و اینکه ذات اقدس الهی مخلوقات را برای غایت و هدفی آفریده است، حکمت الهی ایجاب میکند که موجودات را به کمال لایق و غایت ممکنشان سوق دهد.

قرآن کریم میگوید اگر قیامت و حیات جاوید و سعادت جاوید و پاداش و کیفر اخروی نباشد بر ضد عدل خداوندی است و نوعی ظلم است و ظلم بر خداوند ناروا است و هم میگوید اگر حیات جاوید و پایان ثابت و ابدی در کار نباشد خلقت عبث و پوچ است و عبثکاری بر خداوند نارواست. آیاتی که با تکیه بر عدل خداوندی و با حکمت خداوندی بازگشت به خدا و حیات جاویدان را امری حتمی و تخلف ناپذیر خوانده است بسیار است. اکنون دو مورد از دو سوره قرآن می آوریم که در هر دو مورد هم بر عدل الهی تکیه شده است و هم بر حکمت او:

۱. در سوره مبارکه «ص» پس از ذکر این مطلب که کسانی که از راه خدا منحرف شده اند، به موجب اینکه روز حساب را فراموش کرده اند عذاب شدید خواهند داشت در آیه ۲۷ و آیه ۲۸ درباره روز حساب روز قیامت چنین می فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.

ما آسمان و زمین را باطل و پوچ نیافریده ایم آن اندیشه اینکه خلقت بر پوچی است گمان کسانی است که با حقیقت از در عناد آمده اند. پس وای بر چنین کسان از آتش آیا ما کسانی را که به خدا و معاد و پیامبر ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند مانند تباہکاران قرار خواهیم داد یا پرهیزکاران را مانند اهل فسق و فجور قرار خواهیم داد؟ چنانکه می بینیم در آیه اول از این دو آیه به حکیم بودن خدا و حکیمانه بودن خلقت و در آیه دوم به عدل الهی و عادلانه بودن آفرینش استناد شده است.

۲. در سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۱ و ۲۲ چنین آمده است:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيَجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

آیا آنان که مرتکب کارهای بد میگردند گمان کرده اند که آنها را مانند مردسی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده اند قرار دهیم در حالی که زندگی و مردگی شان یکسان است؟ حکمی که رانده اند بد حکمی است و خداوند آسمان ها و زمین را به حق نه به باطل و پوچی آفریده است و برای اینکه هر کسی به جزای پاداش یا کیفر آنچه کسب کرده برسد و آنان هرگز مورد ظلم قرار نخواهند گرفت.

در آیه اول از این دو آیه به اصل عدل اشاره شده است و در آیه دوم به اصل حکمت و در ذیل آیه دوم بار دیگر عدل الهی به عنوان غایت و هدف از قیام قیامت ذکر شده است. اینجا لازم است توضیحی درباره این دو اصل بدهیم که چگونه است که عدل الهی و هم حکمت الهی حیات جاویدان را ایجاب میکند؟ و چگونه است که اگر فرض کنیم حیات جاویدانی در پی این حیات محدود نباشد که هر کس به نتیجه جاوید کردارش برسد آفرینش جهان و انسان هم از نظر عدل الهی غیر قابل توجیه است و هم از نظر حکمت الهی؟ از عدل الهی آغاز میکنیم.

### حکمت الهی

ما انسان ها کارهایمان بر دو قسم است کارهای عبث و بیهوده که نتیجه ای بر آنها مترتب نیست؛ یعنی هیچ تأثیری در رساندن ما به کمالاتی که در استعداد ما هست و به عبارت دیگر در رساندن ما به سعادت واقعی ندارد؛ و دیگر کارهای بخردانه و عقل پسند که نتایج خوب و مفیدی به بار می آورد و ما را به کمال لایقمان می رساند. نوع اول را کارهای لغو و باطل و پوچ و نوع دوم را کارهای اصیل و حکیمانه می نامیم.

پس کار حکیمانه ما انسانها عبارت است از کاری که ما را به کمال لایقمان برساند. کار حکیمانه خداوند چطور؟ آیا کار حکیمانه خداوند نیز عبارت است از کاری که او را به سر حد کمال سوق دهد و کار عبث خدا عبارت است از کاری که او را به سوی کمال سوق ندهد؟ نه او غنی و بی نیاز است، آنچه او میکند فضل و جود و بخشش و اعطاء است. او کاری را برای رفع نیازی از خود و برای رسیدن به کمال و سعادت انجام نمیدهد. کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که مخلوق را به کمال لایق خود برساند و نسبت دادن کار عبث به خداوند به این معنی است که مخلوقی را بیافریند بدون آنکه آن مخلوق را به کمال ممکن و لایقش برساند. این است که مفهوم حکمت درباره خداوند با آنچه درباره انسان صدق، و حکمت می کند متفاوت است. حکمت در انسان عبارت است از خردمندی و گام برداشتن در مسیر کمال انسانی در مورد ذات باری عبارت است از رساندن مخلوقات به کمال، لایقشان و به عبارت دیگر حکمت درباره خداوند عبارت است از آفرینش اشیاء بر اساس سوق دادن آنها به سوی غایات و کمال لایق آنها.

از آنجا که حکمت در مورد انسان عبارت است از انجام دادن کار برای رسیدن خود انسان به کمالات خویش هیچ ضرورتی ندارد که میان کار انسان و نتیجه ای که انسان از آن کار می خواهد بگیرد رابطه واقعی وجود داشته باشد؛ یعنی ضرورتی ندارد که آن کار طبیعتاً متوجه آن نتیجه باشد و آن نتیجه کمال آن کار محسوب گردد. آنچه ضرورت دارد این است که نتیجه کار برای انسان کمال و نفع محسوب شود؛ مثلاً انسان از خاک و چوب و و سنگ و فلز و پوست و پشم و پنبه و غیره ابزار می سازد و از آن نتیجه حکیمانه میگیرد مثل اینکه صندلی میسازد یا خانه می سازد و یا اتومبیل میسازد و با جامه فراهم میکند صندلی برای چوب و خانه برای سنگ و آجر و گچ و آهن و اتومبیل برای مجموعه ای از فلز و غیره کمال محسوب نمی شود و این مواد به سوی این صور و شکلهای حرکت نمیکند ولی نتیجه ای که انسان از آنها میگیرد از قبیل نشستن روی صندلی و سکنی در خانه و حرکت با اتومبیل و پوشیدن جامه برای انسان یک کمال و حداقل یک امر نافع محسوب می گردد.

ولی میان کار خدا و نتیجه ای که بر آن مترتب میشود رابطه واقعی و طبیعی برقرار است؛ یعنی غایت و نتیجه هر کار عبارت است از کمال واقعی خود آن کار. خداوند آفریده خود را که فعل او و کار اوست به سوی کمال خود آن آفریده سوق می دهد، آنچنانکه می بینیم که هر دانه ای و بذری به سوی غایت و کمال خویش در حرکت است. پاسخی که قرآن می دهد این است که آری اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس، اگر همه زادنها برای مردن و همه رویدنها و سبز و خرم شدنها برای زرد و خشک و متلاشی شدن و همه نو شدنها برای کهنه شدن بود جای این اشکال و شبهه بود. اما این گونه اظهار نظرها درباره هستی از دید ناقص سرچشمه می گیرد؛ از آنجا ناشی می شود که هستی در غالب محدود دنیا و طبیعت محصور فرض شود اما هستی به دنیا و طبیعت محدود و محصور نمیشود؛ دنیا روز اول است روز اول روز آخر به دنبال خود دارد؛ دنیا «رفتن» است و آخرت «رسیدن». علی می فرماید:

الدنیا دار مجاز و الآخرة دار قرار

دنیا خانه عبور و آخرت خانه اقامت است.

آخرت است که به دنیا معنی میدهد زیرا مقصد است که به حرکت و تکاپو معنی و مفهوم میدهد. اگر جهان آخرت که جهان جاودانگی است نبود جهان مقصد نهایی نداشت که واقعاً مقصد باشد نه «مرحله» و «منزل»؛ گردش روزگار چیزی از نوع سرگشتگی بود و به اصطلاح قرآن خلقت و آفرینش «عبث» و «باطل» و «لعب» بود. اما پیامبران آمده اند که جلو این اشتباه اساسی را بگیرند و ما را به حقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن سراسر هستی را در نظر ما پوچ و بی معنی میکند و اندیشه پوچی را در مغز ما رسوخ میدهد. با رسوخ اندیشه پوچی و به عبارت دیگر با پوچ پنداری، خود ما به صورت موجودی پوچ و بی معنی و بی هدف در می آییم. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به عالم آخرت این است که ما را از پوچ پنداری و پوچ بودن نجات می بخشد و به ما و اندیشه و هستی ما معنی میدهد.

### تفاوت های دو جهان

آیا بر جهان آخرت همین قوانین طبیعی و اصول و نوامیسی که بر جهان دنیا حکومت میکند حکمفرماست؟ آیا بین زندگی این جهان و آن جهان تفاوت یا تفاوتی وجود ندارد؟ آیا نشئه آخرت عین نشئه دنیاست، تنها فرقی که دارد این است که زماناً بعد از این نشئه است؟

سلماً بین دو جهان تفاوتی است؛ اگر مشابهتهایی وجود دارد وجود تفاوت هم حتمی است.

وجوه مشترک زندگی دنیا و آخرت این است که هر دو زندگی حقیقی و واقعی است؛ در هر دو زندگی انسان به خود و آنچه به خود تعلق دارد آگاه است؛ در هر دو زندگی لذت و رنج سرور و اندوه، سعادت و شقاوت هست؛ غرایز انسان اعم از غرایز حیوانی و غرایز ویژه انسان، در هر دو زندگی حکمفرماست؛ در هر دو زندگی انسان با بدن و اندام کامل و اعضا و جوارح زندگی میکند؛ در هر دو زندگی فضا و اجرام هست. اما تفاوتی اساسی هم در کار است.

دو نشئه و دو عالم است و دو نوع زندگی است، با قوانینی متفاوت. برای نشان دادن تفاوت هایی که بین این دو نوع زندگی وجود دارد مثالی در دست نیست زیرا هر مثالی که بیاوریم از دنیا خواهد بود و تابع قوانین دنیاست؛ ولی از برای تقریب می توان با کمی مسامحه - دنیا و آخرت را به عالم رحم و دنیا تشبیه نمود. طفل در رحم، نوعی زندگی دارد و پس از تولد، از نوعی دیگر از زندگی برخوردار میگردد. یک جنبه مشترک این دو زندگی این است که در هر دو، تغذیه هست اما نحوه تغذیه جنین با تغذیه کودک پس از تولد فرق دارد. طفل در رحم مادر همچون یک گیاه زندگی میکند از خون مادر از راه بند ناف مانند ریشه گیاه غذای خود را میگیرد نه با ریه ها تنفس انجام میدهد و نه معده اش فعالیتی دارد؛ ولی به محض اینکه به این جهان یا می نهد نظام زندگیش بر هم می خورد، نشسته دیگری پیدا میکند و نظامی دیگر بر حیاتش حاکم میگردد و جهانش عوض می شود. در اینجا یک لحظه هم نمی تواند مثل سابق زندگی کند؛ در اینجا باید تنفس کند و از راه دهان غذا بخورد. اگر قبل از تولد هوا وارد ریه اش و غذا وارد معده اش می شد، می مرد. حالا بر عکس، اگر لحظه ای چند هوا وارد ریه اش نشود و ساعتی چند غذا وارد معده اش نگردد میمیرد بعد از تولد اگر کسی بخواهد همان وضع سابق را برای طفل ادامه دهد، مثلاً او را در محفظه ای قرار دهد و از همان راه بند ناف خون به او تزریق کند و در عوض، مجرای دهان و بینی او را مسدود نماید، ممکن نیست؛ زیرا نظام زندگی طفل عوض شده است و باید از نظام نوین استفاده کند.

جهان آخرت نیز نسبت به دنیا چنین است. وضع زندگی در آخرت با وضع آن در دنیا متفاوت است. در هر دو تا حیات هست ولی نه یکجور، زندگی در آنجا قوانین و نظاماتی دارد غیر از آنچه که در اینجا هست. به عبارت دیگر، دنیا و آخرت دو نوع جهان و دو نشئه اند. برای بدست آوردن تفاوت های این دو جهان، باید به توصیفهایی که از ناحیه متون دینی در این باره رسیده است مراجعه کنیم. اکنون چند تفاوت را ذیلاً بیان میکنیم:

۱. **ثبات و تغییر.** در این جهان حرکت و تغییر هست. کودک جوان میگردد کامل میشود به پیری میرسد و سپس می میرد. در این جهان نواها کهنه می شود و کهنه ها از بین می رود؛ ولی در جهان آخرت پیری و کهنگی وجود ندارد، مرگی هم در کار نیست. آنجا جهان بقاء است و اینجا جهان فناست آنجا خانه ثبات و قرار است و اینجا خانه زوال و فنا. ۲. **زندگی خالص و ناخالص.** دومین تفاوت این است که در این جهان موت و حیات، مرگ و زندگی با هم آمیخته است ولی آن جهان سرایا زندگی است. در اینجا جماداتی و حیواناتی وجود دارند و هر کدام به دیگری تبدیل میگردند. جسمی که اکنون بدن ماست و حیات دارد زمانی مرده و جماد بوده است و بار دیگر نیز حیات از آن جدا می گردد و به حالت جمادی بر میگردد. زندگی و مرگ در دنیا مخلوط به هم اند. اما در آخرت چنین نیست؛ آنجا یکپارچه حیات است؛ زمین آخرت، جواهر و سنگریزه های آن درخت و میوه آن همگی حیات دارند، آتش آنجا هم دراک و فعال است.

قرآن کریم می فرماید:

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ .

همانا منحصراً خانه آخرت خانه ای است که زنده است.

آخرت یک موجود زنده و یک حیوان و جاندار است.

عضوها و اندام ها در این جهان، شعور و درک ندارند ولی در آن جهان پوست بدن و ناخن هم فهم دارد و حتی سخن میگوید. در قیامت بر دهان ها مهر زده می شود و هر عضوی خودش کارهایی را که انجام داده است بازگو میکند. از زبان پرسش نمیشود تا با دروغگویی پرده پوشی کند. هر عضوی در آنجا ناطق میگردد، خودش کارهای خود را شرح می دهد.

آری زندگی در جهان آخرت خالص است، آمیخته کهنگی و فرسودگی و مرگ و به موت نیست از عنصر و فنا در آنجا خبر و اثری نیست؛ بر آن جهان، جاودانگی حکمفرماست. ۳. **کشت و درو.** سومین تفاوت دنیا و آخرت این است که اینجا خانه کشت کردن و تخم پاشیدن است و آنجا خانه بهره برداری و درو کردن. در آخرت، عمل نیست مقدمه نیست هر چه هست محصول و نتیجه است مانند روزی است که نتیجه امتحانات دانش آموزان اعلام میگردد. اگر دانش آموزی در وقت امتحان اعلام کند که به من مهلت درس خواندن بدهید و یا در وقت اعلام نتیجه تقاضا کند که اکنون از من بپرسید تا جواب دهم پاسخی که دریافت میدارد این است که وقت امتحان گذشته و اکنون وقت نمره دادن است. انبیاء که فریاد میکنند ای مردم به عمل صالح بپردازید و ذخیره ای برای خانه واپسین خویش تهیه کنید برای این است که زمان عمل محدود است.

امیر المؤمنین علی می فرماید:

وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ .

امروز کار است و محاسبه نیست و فردا محاسبه است و کار نیست.

در جای دیگر می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْمَلُوا وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضَاءُ لَدُنَّةٌ، وَالْمُنْقَلَبُ فُسِيحٌ.

ای بندگان خدا هم اکنون که زبانها آزاد و بدنها سالم است و اعضاء فرمان می برد و میدان فعالیت باز است بکوشید.

یعنی بدن وسیله فعالیت و کار توست پیش از آنکه از تو گرفته شود و متلاشی گردد با آن کار کن کاری که به حال تو سودمند باشد.

۴. **سرنوشت اختصاصی و مشترک.** چهارمین تفاوتی که بین نظام دنیا و نظام آخرت سراغ داریم این است که سرنوشت ها در دنیا تا حدی مشترک است ولی در آخرت هر کس سرنوشتی جداگانه دارد. منظور این است که زندگی دنیا اجتماعی است و در زندگی اجتماعی همبستگی و وحدت حکمفرماست، کارهای خوب نیکوکاران در سعادت دیگران مؤثر است و کارهای بد بدکاران نیز در جامعه اثر می گذارد و به همین دلیل است که مسؤلیت های مشترک نیز وجود دارد. افراد یک جامعه مانند اعضاء و جوارح بدن، کم و بیش جور یکدیگر را باید بکشند، اختلال یکی از آنها موجب زوال سلامت از عضوهای دیگر می گردد؛ مثلاً اگر کبد خوب کار نکند، ضرر آن به عضوهای دیگر هم می رسد. به واسطه سرنوشت مشترک داشتن افراد اجتماع است که اگر یک نفر بخواهد گناهی مرتکب شود بر دیگران لازم است مانع او گردند. رسول اکرم ﷺ تأثیر گناه فرد را بر جامعه ضمن مثلی بیان کرده اند که گروهی سوار کشتی بودند و کشتی در دریا حرکت میکرد؛ یکی از مسافران در جایی که نشسته بود مشغول سوراخ کردن کشتی شد، دیگران به عذر اینکه جایگاه شخص خودش را سوراخ می کند متعرض او نشدند و کشتی غرق شد؛ ولی اگر دستش را گرفته و مانع کارش می شدند هم خود جان به سلامت میبردند و هم او را نجات می دادند.

در دنیا خشک و تر با هم میسوزند و یا با هم از سوختن مصون می مانند. در جامعه که گروهی زندگی مشترک دارند و در آن هم بدکار هست و هم نیکوکار، گاهی بدکاران از ثمره کار نیکوکاران منتفع میگردند و گاهی مردم بیگناه از صدمه گناهکاران آسیب می بینند. ولی جهان دیگر چنین نیست در آنجا محال است که کسی در عمل دیگری سهیم گردد، نه کسی از ثمره کار نیکی که خودش در آن سهمی نداشته است بهره مند می شود و نه کسی از کیفر گناهان دیگران معذب می گردد.

#### ارتباط دو جهان

شک نیست که بین دنیا و آخرت ارتباط نیز برقرار است، ارتباطی بسیار شدید. ارتباط دنیا و آخرت در این حد است که مانند دو بخش از یک عمر و دو فصل از یک سال اند؛ در یک فصل باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد؛ بلکه اساساً یکی کشت است و دیگری محصول یکی هسته است و دیگری میوه آن بهشت و جهنم آخرت در اینجا پدید می آیند.

در حدیث دیگر است که رسول اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج وارد بهشت شدم فرشتگانی دیدم که بنائی میکنند، خشتی از طلا و خشتی از نقره و گاهی هم از کار کردن دست میکشند. به ایشان گفتم چرا گاهی کار میکنید و گاهی از کار دست میکشید؟ پاسخ دادند: تا مصالح بنایی برسد. پرسیدم مصالحی که میخواهید چیست؟ گفتند ذکر مؤمن که در دنیا میگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هر وقت بگوید ما می سازیم و هر وقت خودداری کند ما نیز خودداری میکنیم.

در حدیث دیگر آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

هر کس که بگوید سبحان الله خدا برای او درختی در بهشت می نشاند، و هر کس بگوید الحمد لله خدای برای او درختی در بهشت می نشاند و هر کس بگوید لا اله الا الله خدا برای او درختی در بهشت مینشاند و هر کس بگوید الله اکبر خدا برای او درختی در بهشت می نشاند مردی از فریش گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است. حضرت فرمودند بلی ولی مواظب باشید که آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عز و جل است که ای کسانی که ایمان آوردید خدا و فرستاده او را فرمان برید و عمل های خویش را باطل نکنید.

یعنی همچنانکه با کارهای نیک این جهات درختان بهشت را به وجود می آورید با اعمال بد خویش نیز آتش جهنم را شعله ور می سازید و ممکن است این آتش، آنچه را که حسنات شما ایجاد کرده اند نابود سازند.

در حدیث دیگر فرمود:

إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.

حسد ورزیدن ایمان آدمی را میخورد آنچه‌ان که آتش، هیزم را می بلعد و خاکستر میکند.

## مجازات های اخروی

### سه نوع کیفر

مجازات بر سه گونه است :

مجازات قرار دادی تنبیه و عبرت.

مجازات که با گناه رابطه تکوینی و طبیعی دارد مکافات دنیوی).

مجازات که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

### تنبیه و عبرت

نوع اول مجازات همان کیفرها و مقررات جزائی است که در جوامع بشری به وسیله مقننین الهی یا غیر الهی وضع گردیده است. فایده اینگونه مجازات ها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیله خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد میکند؛ و به همین جهت میتوان این نوع از مجازات را «تنبیه» نامید.

فایده دیگر، تشفی و تسلی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره های ابتدائی و جامعه های بدوی ظاهراً قوی تر بوده است. اگر جانی را از طریق قانون مجازات نمی کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می آمد. این حس هم اکنون هم در بشر هست نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف تر یا «پنهان تر است. انسان ستمدیده دچار عقده روحی میگردد اگر عقده او خالی نگردد ممکن است . بطور آگاهانه یا ناآگاهانه - روزی مرتکب جنایت گردد ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند عقده اش باز میگردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می شود.

قوانین جزائی برای تربیت مجرمین و برای برقراری نظم در جامعه ها ضروری و لازم است؛ هیچ چیز دیگری نمیتواند جانشین آن گردد. این که برخی میگویند بجای مجازات باید مجرم را تربیت کرد و بجای زندان باید دار التادیب ایجاد کرد یک مغالطه است؛ تربیت و ایجاد دار التادیب بی شبهه لازم و ضروری است و مسلماً تربیت صحیح از میزان جرائم میکاهد؛ همچنانکه ناپسامانی اجتماعی یکی از علل وقوع جرائم است و برقراری نظامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی صحیح نیز به نوبه خود از جرائم میکاهد؛ ولی هیچیک از اینها جای دیگری را نمی گیرد؛ نه تربیت و نه نظامات عادلانه جانشین کیفر و مجازات میگردد، و نه کیفر و مجازات جانشین تربیت صحیح و نظام اجتماعی سالم می شود.

هر اندازه تربیت درست و نظام اجتماعی عادلانه و سالم باشد باز افرادی طاغی و سرکش پیدا میشوند که تنها راه جلوگیری از آنها مجازاتها و کیفرهاست که احیاناً باید سخت و شدید باشد.

### مکافات دنیوی

دومین نوع از انواع مجازات کیفرهایی است که رابطه علی و معلولی با جرم دارند یعنی معلول جرم و نتیجه طبیعی آن است. این کیفرها را مکافات عمل یا اثر وضعی گناه مینامند. بسیاری از گناهان اثرات وضعی ناگواری در همین جهان برای ارتکاب کننده به وجود می آورد. مثلاً شرابخواری علاوه بر اینکه زبان های اجتماعی به بار می آورد صدمه هایی بر روان و جسم شرابخوار وارد می سازد. شرابخواری موجب اختلال اعصاب و تصلب شرائین و ناراحتی های کبدی می گردد.

فحشاء ممکن است سوزاک و سفلیس تولید کند. اینها اثر ذاتی گناه است و کیفر قانونی نیست تا گفته شود که باید تناسب جرم و مجازات در آن رعایت گردد. اگر کسی سمی کشنده را بنوشد و به اندرز نصیحتگو اعتناء نکند خواهد مرد. مردن نتیجه طبیعی و اثر وضعی نوشیدن سم است. چنین آدم خیره سری قطعاً می میرد، ولی غلط است که کسی بگوید این بیچاره فقط پنج دقیقه مرتکب جرم شده چرا به کیفر مرگ مبتلا شد و هستی خود را از دست داد؟ اگر به کسی بگویند خود را از قله کوه پرت نکن و گرنه نابود میگردد، حق ندارد اعتراض کند و بگوید چه تناسبی هست میان خیره سری من و این جزای شاق. اینجا حساب علت و معلول است. سقوط از کوه یا نوشیدن زهر، علت است و نابودی معلول آن است. اثر آن علتها این است و جز این نتواند بود. مسأله تناسب جرم و کیفر مربوط به کیفرهای قراردادی است که رابطه آنها با جرم، رابطه قراردادی است نه واقعی و ذاتی، اما مکافاتهای طبیعی، نتیجه و لازمه عملند و هر چیزی در نظام علت و معلول جهان، موقعیت خاصی دارد و هرگز ممکن نیست که علت واقعی معلول واقعی را به دنبال خود نیاورد. در بحث تفاوتهای دنیا و آخرت گفتیم که دنیا موسم کشت است و آخرت فصل درو ولی گاهی برخی از اعمال در همین دنیا نتایج خود را نشان می دهد و به

اصطلاح کشته ها درو میگردد. البته این دریافت ثمره عمل و درو کردن کشته، نوعی از جزای الهی است ولی جزای کامل نیست محاسبه دقیق و مجازات کامل در آخرت انجام میگردد. دنیا خانه عمل است و احیاناً جزا هم در آن دیده می شود ولی آخرت صد در صد خانه جزا و حساب است در آنجا مجالی برای عمل نیست.

### عذاب اخروی

مجازات های جهان دیگر رابطه تکوینی قوی تری با گناهان دارند. رابطه عمل و جزا در آخرت نه مانند نوع اول قراردادی است و نه مانند نوع دوم از نوع رابطه علی و معلولی است بلکه از آن هم یک درجه بالاتر است. در اینجا رابطه «عینیت و اتحاد حکمفرماست؛ یعنی آنچه که در آخرت به عنوان پاداش یا کیفر به نیکوکاران و بدکاران داده میشود تجسم خود عمل آنهاست.

قرآن کریم می فرماید:

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا .

روزی که هر کس آنچه از کار نیک یا زشت انجام داده است حاضر می بیند، آرزو می کند که کاش بین او و بین کار زشتش مسافت درازی فاصله میبود.

در جای دیگر می فرماید:

وَ جَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا .

آنچه را که انجام داده اند حاضر می یابند و پروردگار تو به احدی ستم نمی کند.

در جای دیگر می فرماید:

يَوْمَئِذٍ يَصُدِّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

در این روز مردم گروه گروه بیرون می آیند تا در نمایشگاه اعمال، اعمال آنها به آنها ارائه داده شود. پس هر کس هموزن یک ذره، کار نیک کند آن را می بیند و هر کس هموزن یک ذره کار زشت کند می بیند.

در آیه ای که به قول برخی از مفسرین آخرین آیه ای است از قرآن که نازل شده است می فرماید:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ .

و بپرهیزید از آن روز که بسوی خدا بازگشت داده می شوید، آنگاه به هر کسی آنچه که فراهم کرده است به تمام و کمال پرداخت می گردد و به آنان ستم نمی شود.

درباره مال یتیم خوردن تعبیر قرآن کریم این است:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا .

آنان که اموال یتیمان را به ستم میخورند جز این نیست که در شکم خویش آتش فرو میبرند و بزودی در آتشی افروخته می افتند.

یعنی مال یتیم خوردن عیناً آتش خوردن است اما چون در این دنیا هستند نمی فهمند، به محض اینکه حجاب بدن کنار رفت و از این جهان بیرون شدند آتش میگیرند و می سوزند.

### تناسب کیفر و گناه

گاهی در بحث عدل الهی این اشکال مطرح میشود که کیفرهای اخروی تناسبی با گناهان ندارند، و این مجازاتها غیر عادلانه است. با توجه به بحثهای گذشته پاسخ اشکال تناسب کیفر و گناه به این صورت خلاصه میشود که رعایت تناسب بحثی است که در مورد کیفرهای اجتماعی و قراردادی قابل طرح است. البته در اینگونه کیفرها، قانونگذار باید متناسب بودن کیفر را با جرم در نظر بگیرد؛ اما در کیفرهایی که رابطه تکوینی با عمل دارد یعنی معلول واقعی و اثر حقیقی کردار است یا کیفری که با گناه رابطه عینیت و وحدت دارد یعنی در حقیقت خود عمل است ، دیگر مجالی از برای بحث تناسب داشتن و نداشتن نیست. برتراند راسل که میگوید چگونه ممکن است خدایی باشد و ما را در برابر جرمهای بسیار کوچک مجازاتهای بسیار بزرگ بکند این معنی را درک نمی کرده که رابطه آخرت با دنیا از قبیل روابط قراردادی و اجتماعی نیست.

امثال راسل از معارف و حقایق اسلامی دور و بی خبرند، با الفبای معارف الهی هم آشنایی ندارند. آشنایی امثال راسل فقط با دنیای مسیحی است، از حکمت و فلسفه و عرفان اسلامی و از معارف بلند اسلامی کمترین آگاهی ندارند. راسل در نظر کسی که اندک آشنایی با معارف اسلامی دارد، در فلسفه به مفهوم اسلامی و شرقی آن، یک کودک دبستانی هم بشمار نمی رود.

اسلام در دامن خود مردان بزرگی را تربیت کرده است که در وقتی که در همین جهان بوده اند، با جهان آخرت آشنا شده اند و حقایق را که فوق تصور «راسل» هاست لمس کرده اند.

شاگردان مکتب قرآن، این حقیقت را نیک آموخته اند که جزای آخرت عین کردار دنیاست، چیزی جدا از عمل نیست.

### شفاعت

یکی از مباحثی که در بحث معاد، باید طرح و بحث و تحقیق شود مبحث «شفاعت» است. درباره شفاعت مشاجرات و گفتگوهای هست و مخصوصاً پس از ظهور کیش وهابیت بازار گرمتری پیدا کرده است. کیش وهابیت منسوب به محمد بن عبدالوهاب است و هم اکنون تقریباً مذهب رسمی دولت سعودی بشمار می رود؛ کیشی است که به نحوی بسیار سطحی و قشری دم از توحید در پرستش میزند و به همین جهت بسیاری از معارف دقیق و عالی اسلام را منکر است. توحیدی که وهابیه طرفدار آن هستند مانند توحید اشاعره با بسیاری از اصول اسلامی مخالف است.

### ایراد و اشکال

آنچه به عنوان ایراد بر شفاعت گفته شده و یا می توان گفت از این قرار است:

۱. شفاعت با توحید در عبادت منافات دارد و اعتقاد به آن نوعی شرک است.

این همان اشکالی است که وهابی ها مطرح می کنند و جمعی وهابی مسلک در میان شیعه نیز فریفته آن شده اند.

۲. شفاعت نه تنها با توحید در پرستش نمی سازد، بلکه با توحید ذاتی نیز ناسازگار است زیرا لازمه اعتقاد به شفاعت این است که رحمت و شفقت شفیع، بیشتر و وسیعتر از رحمت خدا دانسته شود؛ چه مفروض این است که اگر شفاعت نباشد خدا گناهکار را عذاب میکند.

۳. اعتقاد به شفاعت موجب تجری نفوس مایل به گناه، بلکه موجب تشویق آنها به ارتکاب گناه است.

۴. قرآن کریم شفاعت را باطل شناخته و مردود دانسته است. قرآن روز رستاخیز را چنین معرفی میکند در آن روز هیچکس از دیگری دفاع نمیکند و شفاعتی هم در کار نیست.

۵. شفاعت با اصلی که قرآن کریم تأسیس فرموده و سعادت هر کسی را وابسته به عمل خودش دانسته و فرموده: «وَأَنْ تَسْأَلَ الْإِنْسَانَ الْإِثْمَ مَا سَعَىٰ» منافات دارد.

۶. لازمه صحت شفاعت این است که معتقد شویم خدا تحت تأثیر شفیع قرار می گیرد و خشمش تبدیل به رحمت میگردد در حالی که خدا انفعال پذیر نیست تغییر حالت بر او راه ندارد و هیچ عاملی نمیتواند در او اثر بگذارد؛ تغییر پذیری مخالف با وجوب ذاتی ذات الهی است.

۷. شفاعت یک نوع استثناء قائل شدن و تبعیض و بی عدالتی است، در حالی که در دستگاه خدا بی عدالتی وجود ندارد. به تعبیری دیگر شفاعت استثناء در قانون خداست و

حال آنکه قانون های خدا کلی و لا یتغیر و استثناء نا پذیر است: «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا».

توضیح اشکال این است که مسلماً شفاعت شامل همه مرتکبین جرم نميگردد زیرا در این صورت دیگر نه قانون معنی خواهد داشت و نه شفاعت. طبیعت شفاعت ملازم با

تبعیض و استثناء است ایراد هم از همین راه است که چگونه رواست که مجرمین به دو گروه تقسیم گردند، یک عده به خاطر اینکه پارتی دارند از چنگال کیفر بگریزند و عده

ای دیگر به جرم اینکه پارتی ندارند گرفتار کیفر گردند؟

### ضعف قانون

تأثیر عوامل سه گانه «پول» و «پارتی» و «زور» در یک جامعه نشانه ناتوانی و ضعف قانون است. وقتی قانون ضعیف باشد طبعاً نمیتواند بر اقویا و زورمندان چیره گردد، سطوت

خود را فقط به ضعفا نشان میدهد. قانون ضعیف مجرمین ضعیف را به تله می اندازد و به پای میز مجازات میکشاند ولی از تله انداختن زورمندان مجرم عاجز می ماند.

قرآن مقررات الهی را قوانین نیرومند و قوی معرفی میکند و تأثیر «پول» و «پارتی» و «زور» را در محکمه عدل الهی نفی مینماید. در قرآن از پول به عنوان «عدل» از ماده «عدول» زیرا وقتی که به عنوان رشوه داده شود سبب عدول و انحراف از حق و حقیقت میگردد؛ یا از «عدل» به معنی عوض و «معادل» و از پارتی به عنوان «شفاعت» و از زور به عنوان «تصرت» یاد شده است.

صدر اسلام است و مجری قانون هم امیرالمؤمنین است، تعجبی ندارد؛ اگر می خواهید بدانید دستگاهی که رسول خدا به جریان انداخته بود تا کجا به حرکت آمده بود و چه اشخاصی را زیر مهمیز عدالت می کشید به داستان ذیل توجه کنید :

عمرو عاص از طرف عمر حاکم مصر بود؛ روزی پسر عمرو عاص به صورت یکی از رعایا سیلی زد، ستمدیده به نزد عمرو عاص رفته شکایت کرد ولی وی ترتیب اثر نداد. این مرد غیور حرکت کرد به مدینه و نزد عمر آمد و عرض حال داد. عمر، عمرو عاص و پسرش را احضار و محاکمه نمود. در این محاکمه یک جمله تاریخی از عمر نقل شده است خطاب به عمرو عاص و پسرش گفت:

مَتَى اسْتَعْبَدْتُمُ النَّاسَ وَ قَدْ وُلِدْتَهُمْ اَمْهَاتُهُمْ اَحْرَارًا.

از کی مردم را برده خویش گرفته اید در حالی که از مادران خویش آزاد متولد گردیده اند.

سپس دستور قصاص صادر نمود. عمر با پسر خودش نیز همینطور رفتار نمود؛ وقتی ثابت گردید پسرش شراب خورده است حد الهی را درباره او اجرا نمود. اینها عدالتی بود که رسول خدا به مسلمین آموخته بود و مسلمین هنوز آن را فراموش نکرده بودند، و به عبارتی دیگر، چرخ بود که رسول خدا به حرکت آورده بود و تا مدت زیادی کم و بیش به همان شکل به حرکت خود ادامه می داد.

#### اقسام شفاعت

حقیقت این است که شفاعت اقسامی دارد که برخی از آنها نادرست و ظالمانه است و در دستگاه الهی وجود ندارد ولی برخی صحیح و عادلانه است و وجود دارد. شفاعت غلط بر هم زنده قانون و ضد آن است ولی شفاعت صحیح، حافظ و تایید کننده قانون است شفاعت غلط آن است که کسی بخواهد از راه پارتی بازی جلوی اجرای قانون را بگیرد بر حسب چنین تصویری از شفاعت مجرم برخلاف خواست قانونگذار و برخلاف هدف قوانین اقدام میکند و از راه توسل به پارتی بر اراده قانونگذار و هدف قانون چیره میگردد اینگونه شفاعت در دنیا ظلم است و در آخرت غیر ممکن ایرادهایی که بر شفاعت میشود بر همین قسم از شفاعت وارد است و این همان است که قرآن کریم آن را نفی فرموده است. شفاعت صحیح، نوعی دیگر از شفاعت است که در آن نه استثناء و تبعیض وجود دارد و نه نقض قوانین و نه مستلزم غلبه بر اراده قانونگذار است. قرآن این نوع شفاعت را صریحاً تایید کرده است. شفاعت صحیح نیز اقسامی دارد که بزودی بشرح آن می پردازیم.

#### نقض قانون

نوع نادرست شفاعت که به دلایل عقلی و نقلی مردود شناخته شده است این است که گناهکار بتواند وسیله ای برانگیزد و به توسط آن از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند درست همان طوری که در پارتی بازی های اجتماعات منحط بشری تحقق دارد.

بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه را چنین می پندارند؛ می پندارند که پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و ائمه اطهار خصوصاً امام حسین متنفذهایی هستند که در دستگاه خدا اعمال نفوذ میکنند، اراده خدا را تغییر میدهند و قانون را نقض میکنند.

#### حفظ قانون

اکنون ببینیم شفاعت صحیح کدام است؟ شفاعت صحیح که تأیید کننده قانون و حافظ نظام است و آیات و روایات زیادی از طریق شیعه و سنی وجود آن را اثبات می کند بر دو گونه است :

شفاعت «هبری» یا شفاعت «عمل».

شفاعت مغفرت» یا شفاعت «فضل».



نوع اول شفاعتی است که شامل نجات از عذاب و نیل به حسنات و حتی بالا رفتن درجات می باشد و نوع دوم شفاعتی است که تأثیر آن در از بین بردن عذاب و در مغفرت گناهان است و حداکثر ممکن است سبب وصول به حسنات و ثوابها هم بشود ولی بالا برنده درجه شخص نخواهد بود و این همان است که درباره آن ، رسول اکرم ﷺ فرموده است:

إِذْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، أَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

من شفاعتم را برای گناهکارانی از امت که مرتکب گناه کبیره شده اند ذخیره کرده ام، اما نیکوکاران مورد مؤاخذة قرار نمی گیرند.

### شفاعت رهبری

برای توضیح این نوع از شفاعت لازم است مطلبی را که در بخش قبل مورد دقت قرار دادیم به یاد آوریم. در آن بحث گفتیم که اعمال و کردارهایی که انسان در دنیا مرتکب می گردد، در جهان دیگر تجسم و تمثیل پیدا میکنند و حقیقت عینی آنها جلوه گر می شود. اکنون می افزاییم که در آخرت نه تنها اعمال، تجسم پیدا می کنند بلکه روابط نیز مجسم میگردد؛ روابط معنوی ای که در این جهان بین مردم برقرار است در آن جهان صورت عینی و ملکوتی پیدا میکنند زمانی که یک انسان سبب هدایت انسانی دیگر میشود رابطه رهبری و پیروی در میان آنان در رستاخیز به صورت عینی در می آید و هادی به صورت پیشوا و امام، و «هدایت یافته» به صورت پیرو و مأموم ظاهر میگردد. در مورد گمراه ساختن و اغواء هم همینطور است. قرآن کریم می فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ.

روزی که هر مردمی را با پیشوای ایشان می خوانیم.

یعنی هر کسی با پیشوای خودش یعنی با همان کس که عملاً الگوی او و الهام بخش او بوده است، محشور می گردد.

درباره تجسم پیشوایی فرعون نسبت به قوم خود در آخرت می فرماید:

يَقْدَمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ .

فرعون پیشاپیش اتباع و پیروانش حرکت می کند، پس در آتش واردشان می سازد.

فرعون که در این جهان گمراه و پیشوای گمراهان بوده، و گمراهان دیگر قومش گام جای گام او میگذاشتند در آن جهان نیز به صورت قائد و امام آنان مجسم می شود. فرعون، شفیع و واسطه قوم خود میباشد هم در دنیا و هم در آخرت، شفیع است که در دنیا موجب گناهان و ضلالتها بوده است و در آخرت واسطه رسانیدن به دوزخ و آتش شفیع و واسطه بودن او در بردن قوم به دوزخ در جهان آخرت همانا تجسم واسطه بودن او در جهان دنیا در گمراهی قومش است. نکته جالب در تعبیر قرآن این است که می فرماید فرعون قوم خود را در آن جهان وارد دوزخ می سازد. قرآن با این تعبیر خود تجسم تأثیر فرعون را در گمراهی پیروانش گوشزد میکند و میگوید همانطور که در دنیا فرعون آنها را وارد گمراهی کرد، در آخرت آنها را وارد دوزخ میکند؛ بلکه وارد کردن آنها به دوزخ در آن جهان عیناً ظهور و تجسم وارد کردن آنها در گمراهی در این جهان است.

البته روشن است که همانطوری که در این جهان هر یک از رهبری حق و باطل و انشعابات و تقسیماتی دارد در جهان دیگر هم چنین خواهد بود. مثلاً همه کسانی که از نور هدایت رسول اکرم استضاء کرده اند و از شریعت آن وجود مبارک بهره مند شده اند به دنبال او خواهند بود و او جان های ما نثار قدمش - پرچمدار نیکوکاران - است که در قیامت «پرچم سپاس (لواء الحمد) را در د در دست دارد. در این معنای شفاعت است که رسول اکرم ﷺ شفیع امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و حضرت زهران میباشد و آنها شفیع حسنین و هر امامی شفیع امام و شفیع شاگردان و پیروان خویش است؛ سلسله مراتب محفوظ است، سایر دیگر و معصومین هر چه دارند به توسط رسول اکرم دارند.

### شفاعت مغفرت

دومین نوع شفاعت وساطت در مغفرت و عفو و بخشیدن گناهان است. این معنای از شفاعت است که آماج اشکالها و ایرادهای منتقدین و منکرین قرار گرفته است ولی با توضیحی که به خواست خدا در این کتاب درباره آن داده میشود روشن می گردد که نه تنها ایرادی بر آن وارد نیست بلکه از معارف عالی و گرانقدر اسلام است و مبنای خاصی دارد که عمق معارف اسلامی را می رساند.

جاذبه رحمت

مقدمتاً باید به این نکته توجه کنیم که برای نیل به سعادت، علاوه بر جریان اعمال و گامهایی که خود انسان بر می دارد یک جریان دیگری نیز همیشه در جهان است و آن جریان رحمت سابقه پروردگار است. در متون دینی آمده است:

یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ.

ای کسی که رحمت او بر غضبش تقدم دارد.

به هر حال این واقعیتی است که در نظام هستی اصالت از آن رحمت و سعادت و رستگاری است و کفرها و فسقها و شرور، عارضی و غیراصیل می باشند و همواره آنچه که عارضی است به سبب جاذبه رحمت تا حدی که ممکن است برطرف می گردد. وجود امدادهای غیبی و تأییدات رحمانی یکی از شواهد غلبه رحمت بر غضب است. مغفرت پروردگار و زایل ساختن عوارض گناه یکی دیگر از شواهد تسلط رأفت و مهربانی او بر غضب و قهر می باشد.

### اصل تطهیر

در نظام هستی، یکی از جلوه های رحمت الهی نمود تطهیر است. دستگاه آفرینش دارای خصیصه شستشو و تطهیر است. اینکه دریاها و گیاهان گاز انیدرید کربنیک هوا را میگیرند و جو را تصفیه میکنند یکی از مظاهر تطهیر است. اگر هوایی که به وسیله تنفس موجودات زنده و احتراق مواد سوختی آلوده شده است به وسیله پالایشگاه گیاه و دریا پاک نمی شد جو زمین در مدت کوتاهی صلاحیت زیستن را از دست میداد؛ زیرا تنفس در آن غیر ممکن میگشت تجزیه لاشه های حیواناتی که می میرند، و همچنین تجزیه زوائدی که از موجودات زنده دفع میگردد یک نمونه دیگر از پالایش و تطهیر آفرینش است.

همیگونه که در مادیات و قوانین عالم طبیعت مظاهری از تطهیر و تصفیه وجود دارد در معنویات هم مصادیقی از برای تطهیر و شستشو یافت میشود مغفرت و محو عوارض سوء گناه از این قبیل است. مغفرت عبارت است از شستشو دادن دلها و روانها - تا حدی که قابل شستشو باشند - از عوارض و آثار گناهان.

البته بعضی از دلها قابلیت خود را از برای پاکیزه شدن آنچنان از دست میدهند که دیگر با هیچ آبی تطهیر نمی پذیرند. آنها گویی تبدیل به عین نجاست شده اند. کفر و شرک نسبت به خدا وقتی که در دل استقرار پیدا کند دل را از قابلیت تطهیر خارج می سازد. استقرار کفر در دل در لسان قرآن کریم مهر زده شدن دل» و «طبع و ختم الهی نامیده شده است.

### اصل سلامت

از شواهد غلبه رحمت بر غضب در نظام هستی این است که همواره در جهان، اصالت از آن سلامت و صحت است و مرض ها و بیماری ها استثنائی و اتفاقیند. در ساختمان هر موجود زنده قدرتی نهفته است که به نفع سلامت و تندرستی او فعالیت میکند و از هستی او حمایت مینماید وجود گلبولهای سفید در خون با قدرت دفاعی عجیبی که دارند شاهد این مدعاست. خاصیت جبران کنندگی و ترمیم کنندگی در بدن موجودات زنده شاهدهی دیگر است. شکستگی استخوان، پارگی زخم کمبود مواد غذایی به وسیله فعالیت درونی موجود زنده جبران می گردد. از لحاظ فطرت دینی هر نوزادی با فطرت پاک به دنیا می آید:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَيْوَاهُ يَهُودَانِيَةً أَوْ نَصْرَانِيَةً .

نوزاد به فطرت پاک زاییده میشود لیکن پدر و مادر ممکن است او را یهودی یا نصرانی کنند.

در سرشت هر موجودی که از مسیر اصلی خود منحرف گردیده است کششی وجود دارد که او را بسوی حالت اولیه باز میگرداند به اصطلاح فلاسفه، در هر طبیعت که گرفتار قسر گردد، میلی برای رجعت به حالت طبیعی پدید می آید؛ یعنی همیشه در جهان نیروی گریز از انحراف و توجه به سلامت و صحت حکمفرماست. غضب است. وجود مغفرت نیز از همین اصل اینها شواهدی از. چیرگی رحمت بر ناشی می شود.

### رحمت عام

اصل مغفرت، یک پدیده استثنائی نیست، یک فرمول کلی است که از غلبه رحمت در نظام هستی نتیجه شده است. از اینجا دانسته میشود که مغفرت الهی، عام است و همه موجودات را در حدود امکان و قابلیت آنها - فرا میگیرد. این اصل در فوز به سعادت و نجات از عذاب برای همه رستگاران مؤثر است؛ لهذا قرآن کریم می فرماید:

مَنْ يَصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ .

هر کس که در آن روز از عذاب خدا نجات یابد مشمول رحمت خدا قرار گرفته است.

یعنی اگر رحمت نباشد عذاب از احدی برداشته نمی شود. رسول اکرم ﷺ در خطبه ای که در اواخر عمر شریفشان برای مسلمین ایراد فرمودند، این نکته را گوشزد فرمودند که برای نجات و رستگاری، دو عامل و دو رکن اساسی وجود دارد عمل و رحمت.

رمز مغفرت خواهی رسول اکرم ﷺ و سایر انبیاء و ائمه معصومین نیز در همان عمومیت و شمول اصل مغفرت است و در حقیقت می توان گفت که هر کس مقرب تر است از این اصل بیشتر استفاده میکند و بطور کلی هر کس قریش بیشتر است، از اسماء حسناى الهی و صفات کمال او بیشتر از دیگران استزائه می نماید.  
رسول اکرم می فرماید :

إِنَّهُ لَيَعَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً .

آثاری از کدورت بر قلبم ظاهر میشود و من در هر روز هفتاد بار از خدا مغفرت می طلبم.

### رابطه مغفرت و شفاعت

مغفرت الهی چه ارتباطی با شفاعت دارد؟

مغفرت الهی مانند هر رحمت دیگر دارای نظام و قانون است. ما درباره نظام داشتن جهان در کتاب عدل الهی ، مفصلاً بحث کردیم و گفتیم که اختلاف موجودات لازمه نظام هستی است و نیز گفتیم که تفاوت موجودات با یکدیگر نه قراردادی است و نه آفریده شده بلکه لازمه ذات آنها یعنی لازمه هویت آنها و نحوه وجود آنهاست، نبودن این تفاوتها عین نبودن خود آنهاست و با فرض وجود آنها فرض عدم تفاوت، غیر معقول است.

از آنچه در آنجا بیان کردیم به خوبی دانسته می شود که امکان ندارد هیچیک از هم باید از جریانهای رحمت پروردگار بدون نظام انجام گیرد. به همین دلیل مغفرت پروردگار طریق نفوس کاملین و ارواح بزرگ انبیاء و اولیاء به گناهکاران برسد و این لازمه نظام داشتن جهان است به همان دلیلی که رحمت وحی بدون واسطه انجام نمی گیرد و همه مردم از جانب خدا به نبوت برانگیخته نمی شوند و هیچ رحمت دیگر هم بدون واسطه واقع نمی شود، رحمت مغفرت هم بی واسطه ممکن نیست تحقق پیدا کند.

اگر فرضاً هیچ دلیل نقلی بر شفاعت در دست نبود ناچار بودیم از راه عقل و براهین قاطعی از قبیل برهان امکان اشرف و نظام داشتن هستی به آن قائل شویم. وقتی کسی وجود مغفرت خدا را بپذیرد مبانی محکم عقلی او را ناچار می سازد که بگوید جریان مغفرت باید از مجرای یک عقل کلی یا یک نفس کلی یعنی عقل و نفسی که دارای مقام ولایت کلیه الهیه است صورت گیرد؛ امکان ندارد که فیض الهی بیرون از قانون و حساب به موجودات برسد.

ولی خوشبختانه قرآن کریم ما را در اینجا نیز رهبری فرموده است؛ با ضمیمه کردن روایات اسلامی، خصوصاً با توجه به آنچه در روایات معتبر و شامخ شیعه در باب ولایت کلیه رسول خدا و ائمه اطهار و مراتب ولایت در طبقات پایین تر اهل ایمان رسیده است، چنین استنباط میکنیم که وسیله مغفرت تنها یک روح کلی نیست بلکه نفوس کلیه و جزئیه بشری با اختلاف مراتبی که دارند هر کدام سهمی از شفاعت دارند و این یکی از مهمترین معارف اسلام و قرآن است که تنها در مذهب مقدس شیعه به وسیله ائمه اطهار و شاگردان مکتب آنها خوب توضیح داده شده است، لهذا از افتخارات این مذهب شمرده می شود.

### شرایط شفاعت

با توجه به اینکه شفاعت همان مغفرت الهی است که وقتی به خداوند که منبع و صاحب خیرها و رحمتهاست نسبت داده میشود با نام «مغفرت» خوانده می شود و هنگامی که به وسائط و مجاری رحمت منسوب میگردد نام «شفاعت» به خود می گیرد، واضح میگردد که هر شرطی برای شمول مغفرت هست برای شمول شفاعت نیز هست. از نظر عقلی شرط مغفرت چیزی جز قابلیت داشتن شخص برای آن نیست. اگر کسی از رحمت خدا محروم گردد صرفاً به موجب قابل نبودن خود او است نه آنکه - معاذ الله - در رحمت خدا محدودیت و ضیق باشد. رحمت خدا همچون اعتبار بانکی یک بازرگان نیست که محدود باشد. اعتبار رحمت الهی نامحدود است ولی قابلهای متفاوتند ممکن است کسی بکلی فاقد قابلیت باشد و نتواند از رحمت خدا بهره ای بگیرد. از نظر متون دینی این اندازه مسلم است که کفر به خدا و شرک، مانع مغفرت است.

قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ .

خدا شرک را نمی آمرزد و آنچه پایین تر از شرک است برای هر کس که بخواهد می بخشد.

اگر ایمان از دست برود رابطه انسان با مغفرت یکباره بریده می شود و دیگر بهره برداری از این لطف عظیم امکان نخواهد داشت. زمانی که بر دل آدمی مهر کفر زده شود مانند ظرف در بسته ای میگردد که اگر در همه اقیانوسهای جهان فرو برده شود قطره ای آب به درون آن نخواهد رفت. وجود چنین فردی همچون شوره زاری می گردد که آب رحمت حق در آن بجای گل، بوته های خار پدید می آورد.

از آیات کریمه قرآن چنین استنباط میگردد که ایمان به خدا شرط لازم و ضروری نیل به شفاعت و مغفرت است ولی شرط کافی نیست. هیچکس هم نمی تواند جمیع شرایط را به صورت قطعی بیان کند خدا خودش می داند و بس. در آیه ای که مغفرت گناهی دیگر غیر شرک را نوید میدهد قید «لِمَنْ يَشَاءُ» وجود دارد و در آیات شفاعت هم قید و لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى (شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا بپسندد) هست و این هر دو به یک معنی است؛ گویی قرآن نخواست است که همه شرایط شمول شفاعت را بطور صریح بیان کند، خواسته است قلوب را در میان خوف و رجا نگهدارد. از اینجا میتوان فهمید که اشکالی که میگوید عقیده به شفاعت موجب تجری است، ناوارد است.

### شفاعت از آن خدا است

فرق اساسی شفاعت واقعی و حقیقی با شفاعت باطل و نادرست در این است که شفاعت واقعی از خدا شروع میشود و به گناهکار ختم می گردد، و در شفاعت باطل عکس آن فرض شده است.

در شفاعت حقیقی مشفوع عنده، یعنی خداوند، برانگیزاننده وسیله یعنی شفیع است؛ و در شفاعت باطل مشفوع له، یعنی گناهکار، برانگیزاننده او است. در شفاعت های باطل که نمونه آن در دنیا وجود دارد، شفیع، صفت وسیله بودن را از ناحیه مجرم کسب کرده است زیرا او است که وسیله را برانگیخته و به شفاعت وادار کرده است، او است که وسیله را وسیله قرار داده است. ولی در شفاعتهای حق دیگر در شفاعت غلط، شفیع تحت تأثیر مشفوع له (گناهکار) قرار می گیرد و مشفوع عنده صاحب قدرت تحت تأثیر شفیع قرار می گیرد، ولی در شفاعت صحیح برعکس است؛ مشفوع عنده صاحب قدرت خدا علت مؤثر در شفیع که نسبت دادن آن به انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه الهی صحیح است، وسیله بودن شفیع از ناحیه خداست خداست که وسیله را وسیله قرار داده است. به عبارت اوست، و شفیع تحت تأثیر او و به خواست او در گناهکار مؤثر واقع می شود. سلسله جنبان رحمت در نوع غلط شفاعت گناهکار است و در نوع صحیح آن، مشفوع عنده (خدا) است.

قرآن کریم در این باره تعبیری فوق العاده جالب و عجیب دارد که می فرماید:

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا .

بگو شفاعت تمامی مخصوص خداست.

این آیه در کمال صراحت شفاعت و وساطت را تأیید می کند و در کمال صراحت همه شفاعتها را از خدا و متعلق به خدا می داند؛ زیرا خداست که شفیع را، شفیع قرار میدهد. این آیه ممکن است تنها ناظر به شفاعتی باشد که در قیامت صورت می گیرد و به اصطلاح مربوط به قوس صعودی» باشد، ممکن هم هست که شامل مطلق واسطه ها و وساطتهای رحمت باشد، یعنی شامل «قوس نزولی» هم باشد؛ به عبارت دیگر ممکن است شامل تمام نظام سببی و مسببی جهان باشد؛ به هر حال از آن جهت که به شفاعت اخروی مربوط است به این معنی است که بدون خواست خدا قدرت شفیع برانگیختن ندارد و شفیع بدون اذن او قدرت دم زدن ندارد.

### توحید و توسلات

از آنچه گفتیم نکته ای عالی و مهم در توحید عبادتی به دست می آید. آن نکته این است که در توسل و استشفاع به اولیاء خدا اول باید تحقیق کرد که به کسی و از کسی باشد که خداوند او را وسیله قرار داده است. قرآن کریم می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ .

بطور کلی، توسل به وسائل و تسبب به اسباب با توجه به اینکه خداست که سبب را آفریده است و خداست که سبب را سبب قرار داده است و خداست که از ما خواسته است از این وسائل و اسباب استفاده کنیم به هیچ وجه شرک نیست، بلکه عین توحید است. در این جهت هیچ فرقی میان اسباب مادی و اسباب روحی، میان اسباب ظاهری و اسباب معنوی میان اسباب دنیوی و اسباب اخروی نیست؛ منتهای امر اسباب مادی را از روی تجربه و آزمایش علمی می توان شناخت و فهمید که چه چیز سبب است؟ و اسباب معنوی را از طریق دین، یعنی از طریق وحی و از طریق کتاب و سنت باید کشف کرد.

ثانیاً هنگامی که انسان متوسل میشود با استشفاع میکند باید توجهش به خدا، و از خدا به وسیله و شفیع باشد زیرا چنانکه گفتیم شفاعت واقعی آن است که مشفوع عنده، شفیع را برانگیخته است برای شفاعت، و چون خدا خواسته و رضایت داده است شفیع شفاعت میکند بر خلاف شفاعت باطل که توجه اصلی به شفیع است برای اینکه اثر بر روی مشفوع عنده بگذارد، لهذا مجرم در این وقت همه توجهش به شفیع است که برود با قدرت و نفوذی که در مشفوع عنده دارد او را راضی گرداند. پس اگر توجه اصیل به شفیع باشد و از ناحیه توجه به خدا پیدا نشده باشد شرک در عبادت خواهد بود. فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد اعتناء به نظام آفرینش نداشته باشد گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال گناهکاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت می کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند.

قرآن کریم می فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا .

و اگر ایشان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش میخواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت میکرد، خدا را تو به پذیر مهربان می یافتند.

به عمل صالح و تقوای فقط نمی توان تکیه کرد؛ همانطوری که رسول اکرم ﷺ در آخرین روزهای زندگی پاکشان فرمودند: «نجات دهنده ای نیست جز عمل و دیگر رحمت خدا.

### پاسخ ایرادها

با تفسیری که از شفاعت مغفرت کردیم پاسخ ایرادهای شفاعت به این ترتیب به دست می آید:

۱. شفاعت نه با توحید عبادتی منافات دارد و نه با توحید ذاتی، زیرا رحمت شفیع چیزی جز پرتوی از رحمت خدا نیست و انبعاث شفاعت و رحمت هم از ناحیه پروردگار است.
۲. همانطوری که اعتقاد به مغفرت خدا موجب تجری نمیگردد و تنها ایجاد امیدواری میکند اعتقاد به شفاعت هم موجب تشویق به گناه نیست. توجه به این نکته که شرط شمول مغفرت و شفاعت مشیت خدا و رضای او است روشن می کند که اثر این اعتقاد تا این اندازه است که دلها را از یأس و نومیدی نجات میدهد و همواره بین خوف و رجاء نگه میدارد.
۳. شفاعت بر دو نوع است باطل و صحیح علت اینکه در برخی از آیات قرآن شفاعت مردود شناخته شده و در برخی دیگر اثبات شده است وجود دو نوع تصور از شفاعت است؛ قرآن خواسته است اذهان را از شفاعت باطل، متوجه شفاعت صحیح بفرماید.
۴. شفاعت با اصل عمل منافات ندارد؛ زیرا عمل به منزله علت قابل، و رحمت پروردگار به منزله علت فاعلی است.
۵. در شفاعت صحیح تصور این که خدا تحت تأثیر قرار گیرد وجود ندارد، زیرا شفاعت صحیح جریانی است از بالا به پایین.
۶. در شفاعت، و همچنین در مغفرت، استثناء و بی عدالتی وجود ندارد؛ رحمت پروردگار نامحدود است و هر که محروم است از آن جهت است که قابلیت را بکلی از دست داده است؛ یعنی محرومیت از ناحیه قصور قابل است.

### بخش اول : پیامبری

#### فلسفه نبوت یا نیاز انسان به هدایت الهی

#### فعالیت های التذادی و تدبیری

مکتب یا ایدئولوژی چیست و چگونه تعریف میشود؟ چه ضرورتی است که انسان به عنوان یک فرد و یا به عنوان عضو یک جامعه پیرو یک مکتب باشد و به یک ایدئولوژی بپیوندد و ایمان داشته باشد؟ آیا وجود یک ایدئولوژی برای فرد یا جامعه انسان ضروری است؟ مقدمه ای اینجا لازم است.

فعالیتهای انسان دو گونه است: التذادی و تدبیری فعالیتهای التذادی همان فعالیتهای ساده ای است که انسان تحت تأثیر مستقیم غریزه و طبیعت و یا عادت که طبیعت ثانوی است برای رسیدن به یک لذت و یا فرار از یک رنج انجام میدهد؛ مثلاً تشنه میشود و به سوی ظرف آب دست می برد، گزنده ای می بیند و پا به فرار میگذارد، میل شدید به سیگار پیدا میکند و سیگار آتش می زند.

این گونه کارها کارهایی است موافق و ملایم با میل، و مستقیماً با لذت و رنج سر و کار دارد. کار لذت آور با نوعی جاذبه انسان را به سوی خود می کشد و کاو رنج آور با نوعی دافعه انسان را از خود دور می سازد.

فعالیت های تدبیری کارهایی است که خود آن کارها جاذبه یا دافعه ای ندارند و غریزه و طبیعت انسان را به سوی آن کارها نمیکشاند و یا از آنها دور نمی سازد، انسان به حکم عقل و اراده به خاطر مصلحتی که در آنها نهفته است و یا به خاطر مصلحتی که در ترک آنها میبیند آنها را انجام میدهند یا ترک میکنند؛ یعنی نیروی محرک و برانگیزاننده انسان مصلحت است نه لذت، لذت را طبیعت تشخیص می دهد و مصلحت را عقل لذت برانگیزاننده میل است و مصلحت برانگیزاننده؛ اراده انسان از کارهای التذادی در حین انجام کار لذت می برد ولی از کارهای مصلحتی لذت نمی برد، اما از تصور اینکه گامی به سوی مصلحت نهایی که خبر و کمال و یا لذتی در آینده است - نزدیک میشود خرسند میگردد. فرق است میان کاری که لذت بخش و مسرت آفرین باشد با کاری که لذتی نمی بخشد و احیاناً رنج آور است ولی انسان با رضایت و خرسندی آن رنج را تحمل میکند. کارهای مصلحتی در اثر دور دست بودن نتیجه، لذت آور و بهجت زا نیستند، اما رضایت بخش هستند. لذت و رنج از مشترکات انسان و حیوان است، اما رضایت و خرسندی و یا کراهت و نارضایی از مختصات انسان است همچنانکه آرزو داشتن از مختصات بشر است. رضایت و کراهت و آرزو در قلمرو معقولات و در حوزه تفکرات بشر واقع اند نه در حوزه حواس و ادراکات حسی او.

گفتیم که انسان کارهای تدبیری خویش را با نیروی عقل و اراده انجام می دهد، برخلاف کارهای التذادی که به حکم احساس و میل صورت میگیرد، معنی اینکه به حکم عقل انجام میگیرد این است که نیروی حسابگر عقل، خیر و کمال و یا لذتی را در دور دست میبیند و راه وصول به آن را که احیاناً صعب العبور است کشف میکند و طرح وصول به آن را می ریزد؛ و معنی اینکه با نیروی اراده انجام می گیرد این است که در انسان یک قوه وابسته به قوه عقل وجود دارد که نقش اجرا کننده مصوبات عقل را دارد و احیاناً بر خلاف همه میلیها و همه جاذبه ها و کششهای طبیعی، مصوبات عقلانی و طرحهای فکری را به مرحله عمل در می آورد.

### فعالیت های انسانی و حیوانی

انسان در فعالیت های تدبیری خود همواره یک طرح و نقشه و یک تئوری را در مرحله عمل پیاده میکند. انسان هر اندازه از ناحیه عقل و اراده تکامل یافته تر باشد، فعالیت هایش بیشتر تدبیری است تا التذادی و هر اندازه به افق حیوانیت نزدیکتر باشد فعالیتهایش بیشتر التذادی است تا تدبیری؛ زیرا فعالیت حیوان همه التذادی ن در حیوان احیاناً فعالیت هایی که نشان میدهد برای هدف ها و نتیجه های دور دست است دیده می شود از قبیل لانه ساختن، مهاجرتها، جفتگیریها، و تولید نسلها؛ ولی هیچ یک از آنها آگاهانه و از روی وقوف به هدف و از روی تفکر برای پیدا کردن راه وصول و انتخاب وسیله صورت نمیگیرد بلکه با نوعی الهام جبری و غریزی از ماوراء صورت میگیرد انسان از نظر فعالیتهای تدبیری تا آنجا دایره فعالینش گسترش می یابد که فعالیتهای التذادی اش را هم در بر می گیرد؛ یعنی برنامه ریزیهای مصلحتی تا آنجا ممکن است به دقت پی ریزی شود که لذتها در کادر مصلحتها قرار گیرد و هر لذتی در عین اینکه لذت است مصلحت هم باشد و هر فعالیت طبیعی در همان حال که پاسخگویی به دعوت طبیعت است اطاعت فرمان عقل نیز باشد. اگر فعالیت تدبیری فعالیتهای التذادی را زیر پوشش خود قرار دهد. و اگر فعالیتهای التذادی، بخشی از طرح کلی و برنامه عام تدبیری زندگی قرار گیرد، طبیعت با عقل و میل با اراده انطباق می یابند.

فعالیت تدبیری به حکم آنکه بر محور یک سلسله غایات و اهداف دوردست میگردد، خواه ناخواه نیازمند به طرح و برنامه و روش و انتخاب وسیله برای وصول به مقصد است و تا آنجا که جنبه فردی دارد - یعنی یک فرد خود برای خود تدبیر می کند - طراح و برنامه ریز و تئورسین و تعیین کننده راه و روش و وسیله، عقل فردی است که البته با میزان معلومات و اطلاعات و آموخته ها و نیرومندی فضاوت او بستگی دارد.

### شرط لازم و کافی برای انسانی شدن فعالیت ها

فعالیت تدبیری فرضاً به اوج کمال خود برسد، برای انسانی شدن فعالیت های انسان کافی نیست. فعالیت تدبیری انسان، شرط لازم انسانی است، زیرا نیمی از انسانی انسان را عقل و علم و آگاهی و و تدبیر او : تشکیل می دهد، اما شرط کافی نیست. فعالیت انسانی آنگاه انسانی است که علاوه بر عقلانی بودن و ارادی بودن، در جهت گرایشهای عالی انسانی باشد و لاقلاً با گرایشهای عالی در تضاد نباشد، و الاجنابیت آمیزترین فعالیتهای بشری احیاناً با تدبیرها و تیز هوشی ها و مآل اندیشی ها و طرح ریزی ها و تئوری سازی ها صورت می گیرد. نقشه های شیطانی استعماری بهترین شاهد مدعاست. در اصطلاحات دینی اسلامی، نیروی تدبیر آنجا که از گرایش های انسانی و ایمانی جدا میشود و در خدمت اهداف مادی و حیوانی قرار می گیرد نکرا» و «شیطنت» نامیده شده است.

در اینکه نیروی عقل و تفکر و اندیشه برای تدبیرهای جزئی و محدود زندگی ضروری و مفید است بحثی نیست. انسان در زندگی همواره مواجه با مسائلی است از قبیل انتخاب دوست انتخاب رشته تحصیلی انتخاب همسر انتخاب شغل مسافرت، معاشرت، تفریح فعالیت های نیکوکارانه مبارزه با کژی ها و ناراستی ها و..... بدون شک در همه اینها نیازمند به تفکر و اندیشه و تدبیر است و هر چه بیشتر و بهتر بیندیشد موفقیت بیشتری کسب میکند و احیاناً نیازمند به استمداد از تفکر و تجربه دیگران می شود (اصل) مشورت در همه این موارد جزئی، انسان طرح تهیه میکند و آن را به مرحله اجرا در می آورد.

### ناتوانی انسان از ارائه طرح جامع و کلی

در دایره کلی و وسیع چطور؟ آیا انسان قادر است طرحی کلی برای همه مسائل زندگی شخصی خود که همه را در برگیرد و منطبق بر همه مصالح زندگی او باشد بریزد، یا قدرت طرح ریزی فکری فردی در حدود مسائل جزئی و محدود است و احاطه بر مجموع مصالح زندگی که سعادت همه جانبه را در برگیرد از عهده نیروی عملی بیرون است؟ می دانیم که برخی فیلسوفان به چنین «خودکفایی» معتقد بوده اند؛ مدعی شده اند که راه سعادت و شقاوت را کشف کرده ایم و با اعتماد به عقل و ارادهی خویشتن را خوشبخت می سازیم. اما از طرف دیگر می دانیم که در جهان در فیلسوف یافت نمی شوند که در پیدا کردن این راه، وحدت نظر داشته باشند. خود سعادت که غایت اصلی و نهایی است و در ابتدا مفهومی واضح و بدیهی به نظر می رسد، یکی از ابهام آمیزترین مفاهیم است. اینکه سعادت چیست و با چه چیزهایی محقق می شود، شقاوت چیست و عوامل آن کدام است، هنوز به صورت یک مجهول مطرح است و ناشناخته باقی مانده است. چرا؟ چون هنوز که هنوز است خود بشر و استعدادها و امکاناتش ناشناخته است. مگر ممکن است خود بشر ناشناخته بماند و سعادتش که چیست و با چه چیزی میسر می شود شناخته گردد؟!

بالتر اینکه انسان موجودی اجتماعی است؛ زندگی اجتماعی هزارها مسأله و مشکل برایش به وجود می آورد که باید همه آنها را حل کند و تکلیفش را در مقابل همه آنها روشن نماید؛ و چون موجودی اجتماعی است سعادتش، آرمان هایش، با سعادت ها، و آرمان ها و و روشش انتخاب وسیله اش ملاکهای خیر و شرها و راه و روشها و انتخاب وسیله های دیگران آمیخته است؛ نمی تواند راه خود را مستقل از دیگران برگزیند؛ سعادت خود را باید در شاهرهای ملاک های خیر و شرش راه جستجو کند که جامعه را به سعادت و کمال برساند.

و اگر مسأله حیات ابدی و جاودانگی روح و تجربه نداشتن عقل نسبت به نشسته ما بعد نشسته دنیا را در نظر بگیریم مسأله بسی مشکل تر می شود.

### اصل نبوت

اینچنین مکتبی را چه کسی قادر است طرح و پی ریزی کند؟ بدون شک عقل یک فرد قادر نیست. آیا عقل جمع قادر است؟ آیا انسان می تواند با استفاده از مجموع تجارب و معلومات گذشته و حال خود چنین طرحی بریزد؟ اگر انسان را بالاترین مجهول برای خودش بدانیم به طریق اولی جامعه انسانی و سعادت اجتماعی مجهول تر است. پس چه باید کرد؟ اینجاست که اگر دیدی راستین درباره هستی و خلقت داشته باشیم، نظام هستی را نظامی متعادل بدانیم، خلا و پوچی را از هستی نفی نماییم باید اعتراف کنیم که دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، این بزرگترین نیازها را مهمل نگذاشته و از افقی مافوق افق عقل انسان، یعنی افق وحی، خطوط اصلی این شاهره را مشخص کرده است (اصل نبوت). کار عقل و علم، حرکت در درون این خطوط اصلی است چه زیبا و عالی گفته بوعلی «در کتاب نجات آنجا که نیاز انسانها را به شریعت الهی که به وسیله انسانی (نبی) بیان شده باشد، توضیح می دهد. میگوید:

فَالْحَاجَةُ إِلَى هَذَا الْإِنْسَانِ فِي أَنْ يَبْقَى نَوْعَ الْإِنْسَانِ وَ يَتَحَصَلَ وُجُودُهُ أَشَدُّ مِنْ الْحَاجَةِ إِلَى إِنْبَاتِ الشَّعْرِ عَلَى الْحَاجِبِينَ وَ تَقَعِيرِ الْأَخْمَصِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ وَأَشْيَاءَ أُخْرَى مِنَ الْمَنَافِعِ الَّتِي لَا ضَرُورَةَ إِلَيْهَا فِي الْبَقَاءِ بَلْ أَكْثَرُ مَا لَهَا إِلَيْهَا تَنَفُّعٌ فِي الْبَقَاءِ.

نیاز به نبی و بیان کننده شریعت الهی و ایدئولوژی انسانی در بقای نوع انسان و در رسیدن انسان به کمال وجودی انسانی اش، بسی بیشتر است از نیاز به رویانیدن مو بر ابروان و مقتر ساختن کف دو پا و منافعی دیگر از این قبیل که صرفاً نافع در بقای نوع انسان اند بدون آنکه ضرورت بقای نوع ایجاب کند.

### هدایت عامه و فلسفه نبوت

اعتقاد به وحی و نبوت، از نوعی بینش درباره جهان و انسان ناشی می شود یعنی اصل هدایت عامه در سراسر هستی اصل هدایت عامه لازمه جهان بینی توحیدی اسلامی است؛ از این رو اصل نبوت لازمه این جهان بینی است. خداوند متعال به حکم اینکه واجب الوجود بالذات است و واجب الوجود بالذات، واجب من جمیع الجهات است، فیاض علی الاطلاق است و به هر نوعی از انواع موجودات در حدی که برای آن موجود ممکن و شایسته است تفضّل و عنایت دارد و موجودات را در مسیر کمالشان هدایت میکند. این

هدایت، شامل همه موجودات است: از کوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین ستاره و از پست ترین موجود بیجان گرفته تا عالی ترین و راقی ترین جاندارها که ما میشناسیم یعنی انسان از این روست که قرآن واژه «وحی» را همچنانکه در مورد هدایت انسان به کار برده در مورد هدایت جمادات و نباتات و حیوانات به کار برده است. هیچ موجودی در این جهان ثابت و یکنواخت نیست؛ دائماً منزل و جایگاه عوض میکند و به سوی مقصودی روان است.

جهان ما جهانی هدفدار است؛ یعنی در درون موجودات کشتی به سوی هدف کمالی شان موجود است و هدفداری همان هدایت الهی است.

کلمه «وحی» در قرآن کریم مکرر به کار رفته است. شکل استعمال این کلمه و موارد مختلف استعمال آن نشان میدهد که قرآن آن را منحصر به انسان نمی داند، در همه اشیاء و لاقل در موجودات زنده ساری و جاری می داند؛ از این رو در مورد زنبور عسل به وحی تعبیر میکند چیزی که هست درجات وحی و هدایت بر حسب تکامل موجودات متفاوت است.

عالی ترین درجه وحی همان است که به سلسله پیامبران می شود. این وحی بر اساس نیازی است که نوع بشر به هدایتی الهی دارد، که از طرفی بشر را به سوی مقصودی که ماورای افق محسوسات و مادیات است و خواه ناخواه گذرگاه بشر خواهد بود راهنمایی نماید و از طرف دیگر نیاز بشر را در زندگی اجتماعی که همواره نیازمند به قانونی است که تضمین الهی داشته باشد برآورد. [در آغاز این ایدئولوژی کمال بخش و ناتوانی او را برای تنظیم و تدوین یک فصل نیاز بشر را به ایدئولوژی صحیح روشن کردیم.

پیامبران به منزله دستگاه گیرنده ای هستند که در پیکره بشریت کار گذاشته شده است. پیامبران افراد برگزیده ای هستند که صلاحیت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارند. این صلاحیت را خدا می داند و پس، قرآن کریم می فرماید:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

خدا خود بهتر میداند که رسالت خویش را در چه محلی قرار دهد.

## ویژگی های پیامبران

پیامبران الهی که از طریق وحی با ریشه و مبدأ هستی اتصال پیدا میکنند، دارای امتیازات و اختصاصاتی میباشند که اکنون به آنها اشاره می شود:

### ۱. اعجاز

هر پیامبری که از جانب خدا مبعوث میشود از قدرت و نیرویی خارق العاده برخوردار است و با آن قدرت خارق العاده یک یا چند اثر مافوق قدرت بشری ابراز می دارد که نشان دهنده بهره مندی او از آن نیروی خارق العاده الهی است و گواه راستین بودن دعوت او و آسمانی بودن سخن اوست. قرآن کریم آثار خارق العاده ای را که پیامبران به اذن خدا برای گواهی بر صدق گفتار خود ارائه می کرده اند «آیت» یعنی نشانه و علامت نبوت می خوانند و متکلمین اسلامی از آن نظر که این علامتها عجز و ناتوانی سایر افراد را آشکار می سازد «معجزه» می نامند. قرآن کریم نقل می کند که مردم هر زمان از پیامبران زمان خویش تقاضای «آیت» و «معجزه» می کردند و آن پیامبران به این تقاضا که تقاضایی معقول و منطقی بود. زیرا از طرف مردمی جویای حقیقت صورت می گرفت و بدون آن برای آن مردم راهی به شناخت پیامبری آن پیامبر نبود - جواب مثبت می دادند؛ ولی اگر تقاضای معجزات به منظور دیگری جز جویندگی حقیقت صورت می گرفت. مثلاً به صورت معامله پیشنهاد میشد که اگر فلان کار را بکنی ما در عوض دعوت تو را می پذیریم - پیامبران از انجام آن استنکاف می کردند. قرآن کریم معجزات زیادی برای پیغمبران نقل کرده است از مرده زنده کردن و بیمار لاعلاج را شفا دادن تا در گهواره سخن گفتن و عصا را تبدیل به اژدها کردن و از نهان و آینده خبر دادن.

### ۲. عصمت

از جمله مختصات پیامبران عصمت است. عصمت یعنی مصونیت از گناه و از اشتباه؛ یعنی پیامبران نه تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار میگیرند و مرتکب گناه میشوند و نه در کار خود دچار خطا و اشتباه میشوند. برکناری آنها از گناه و از اشتباه، حد اعلائی قابلیت اعتماد را به آنها میدهد. اکنون ببینیم این مصونیت به چه صورت است؟ آیا مثلاً به این صورت است که هر وقت می خواهند مرتکب گناه یا اشتباه شوند یک مأمور غیبی می آید و مانند پدری که مانع لغزش فرزندش می شود جلوی آنها را میگیرد؟ و یا به این صورت است که پیامبران سرشت و ساختمانشان طوری است که نه امکان گناه در آنهاست و نه امکان اشتباه، آنچنانکه مثلاً یک فرشته زنا نمی کند به دلیل اینکه از شهوت جنسی خالی است و یا یک ماشین حساب اشتباه نمی کند به دلیل اینکه فاقد ذهن است؟ و یا اینکه گناه نکردن و اشتباه نکردن پیامبران معلول نوع بیش و درجه یقین و ایمان آنهاست؟ البته تنها همین شق صحیح است. اکنون هر یک از این دو مصونیت را جداگانه ذکر می کنیم.



اما مصونیت از گناه : انسان یک موجود مختار است و کارهای خویش را بر اساس منافع و مضار و مصالح و مفاسدی که تشخیص می دهد انتخاب می کند؛ از این رو تشخیص نقش مهمی در اختیار و انتخاب کارها دارد؛ محال است که انسان چیزی را که بر حسب تشخیص او مفید هیچ گونه فایده ای نیست و از طرف دیگر زبان و ضرر دارد انتخاب کند؛ مثلاً انسان عاقل علاقمند به حیات، دانسته خود را از کوه پرت نمیکند و یا زهر کشنده را نمی نوشد.

افراد مردم از نظر ایمان و توجه به آثار گناهان متفاوت اند؛ به هر اندازه که ایمانشان قوی تر و توجه شان به آثار گناهان شدیدتر باشد، اجتنابشان از گناه بیشتر و ارتکاب آن کمتر میشود. اگر درجه ایمان در حد شهود و عیان برسد، به حدی که آدمی حالت خود را در حین ارتکاب گناه حالت شخصی ببیند که می خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده ای را بنوشد در اینجا احتمال اختیار گناه به صفر می رسد؛ یعنی هرگز به طرف گناه نمیروند چنین حالی را عصمت از گناه نامیم. پس عصمت از گناه ناشی از کمال ایمان و شدت تقواست. ضرورتی ندارد که برای اینکه انسان به حد مصونیت» و «معصومیت از گناه برسد یک نیروی خارجی جبراً او را از گناه باز دارد و یا شخص معصوم به حسب سرشت و ساختمان، مسلوب القدره باشد. اگر انسانی قدرت بر گناه نداشته باشد و یا یک قوه ای جبری همواره جلوگیری او از گناه باشد، گناه نکردن او برایش کمالی شمرده نمی شود، زیرا او مانند انسانی است که در زندان حبس شده و قادر به خلافتکاری نیست. خلافتکاری نکردن چنین انسانی را به حساب درستی و امانت او نتوان می گذاشت.

اما مصونیت از اشتباه : مصونیت از اشتباه نیز مولود نوع بینش پیامبران است اشتباه همواره از آنجا رخ می دهد که انسان به وسیله یک حس درونی یا بیرونی واقعیتی ارتباط پیدا می کند و یک سلسله صورتهای ذهنی از آنها در ذهن خود بینی می کند و با قوه عقل خود آن صورتهای تجزیه و ترکیب می کند و انواع تصرفات در آنها می نماید؛ آنگاه در تطبیق صورتهای ذهنی به واقعتهای خارجی و در ترتیب از صورتهای گاه خطا و اشتباه رخ می دهد. اما آنجا که انسان مستقیماً با واقعتهای عین به وسیله یک حس خاص مواجه است و ادراک واقعیت عین اتصال با واقعیت است نه صورتی ذهنی از اتصال با واقعیت دیگر خطا و اشتباه معنی ندارد پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند.

### تفاوت پیامبران و نوابغ

از همین جا می توان به تفاوت پیامبران و نوابغ پی برد. نوابغ افرادی هستند که نیروی فکر و تعقل و حسابگری قوی دارند؛ یعنی از راه حواشی خود با اشیاء تمام می گیرند و با نیروی حسابگر عقل خود بر روی فراورده های ذهنی خود کار می کنند. و به نتیجه میرسند و احیاناً خطا می کنند. پیامبران الهی علاوه بر برخورداری : نیروی خرد و اندیشه و حسابگریهای ذهنی به نیروی دیگری به نام وحی مجهز و توابع از این نیروی بهره اند و به همین جهت به هیچ وجه نتوان پیامبران را با نوابغ مقابله کرد، زیرا مقایسه هنگامی صحیح است که کار هر دو گروه از یک نوع و از یک سنخ باشد، اما از آنجا که از دو نوع و دو سنخ است مقایسه غلط است. مثلاً صحیح است که قوه بینایی و یا قوه شنوایی و با قوه فکر دو نفر را با هم مقایسه کنیم، اما صحیح نیست که قوه بینایی یک نفر را با قوه شنوایی یک نفر دیگر مقایسه کنیم و بگوییم کدامیک قوی تر است. نبوغ نوابغ مربوط است به نیروی تفکر و اندیشه بشری، و فوق العادگی پیامبران مربوط است به نیروی دیگری به نام وحی و اتصال مبدأ هستی، و لهذا قیاس گرفتن آنها با یکدیگر غلط است.

### ۳. رهبری

پیامبری با آنکه از مسیر معنوی به سوی خدا و تقرب به ذات او و بریدن از خلق سیر من الخلق الی الحق آغاز میشود که مستلزم انصراف از برون و توجه به درون است - ولی سرانجام با بازگشت به خلق و برون، به منظور اصلاح و سازمان بخشیدن به زندگی انسان و هدایت آن در یک مسیر صحیح (سیر بالحق فی الخلق) پایان می یابد. کلمه «نبی» در زبان عربی به معنی «خبر آورنده» است — و در فارسی کلمه «پیامبر» همان معنی را می دهد و کلمه «رسول» در زبان عربی به معنی «فرستاده» است. پیامبر پیام خدا را به خلق خدا ابلاغ میکند و نیروهای آنها را بیدار می نماید و سامان می بخشد و به سوی خداوند و آنچه رضای خداوند است یعنی صلح و صفا و اصلاح طلبی و بی آزاری و آزادی از غیر خدا و راستی و درستی و محبت و عدالت و سایر اخلاق حسنه، دعوت میکند و بشریت را از زنجیر اطاعت هوای نفس و اطاعت از انواع بت ها و طاغوت ها رهایی می بخشد.

بنابراین، رهبری خلق و سامان بخشیدن و به حرکت آوردن نیروهای انسانی در جهت رضای خدا و صلاح بشریت لازم لا ینفک پیامبری است.

### ۴. خلوص نیت

پیامبران به حکم اینکه تکیه گاه خدایی دارند و هرگز از یاد نمی برند که رسالتی از طرف خداوند بر عهده آنها گذاشته شده است و کار «او» را انجام میدهند در کار خود نهایت خلوص را دارند. یعنی هیچ منظوری و هیچ هدفی جز هدایت بشر که خواسته خداوند است ندارند. از مردم اجر برای انجام رسالت خود نمی خواهند. قرآن کریم در سوره الشعراء به طور خلاصه گفتار بسیاری از پیامبران را در مواجهه با قومشان نقل کرده است و البته هر پیغمبری به مناسبت مشکل و مشکلاتی که در راه خویش می دیده است یک نوع پیام برای قوم خود داشته است؛ ولی یکی از مطالبی که در پیام همه پیامبران تکرار شده است این است که: «من اجور و مزدی از شما نمی خواهم». لهذا خلوص و بی نظری، یکی از مشخصات پیامبری است و به همین جهت پیام پیامبران همواره با یک «قاطعیت» بی نظیر همراه است. پیامبران به حکم اینکه خود را مبعوث احساس میکنند و در رسالت خویش و ضرورت آن و ثمر بخشی آن کوچکترین تردیدی ندارند، با چنان «قاطعیتی» پیام خویش را تبلیغ میکنند و از آن دفاع میکنند که ماندنی برای آن نتوان یافت.

#### ۵. سازندگی

پیامبران که به نیروها تحرک میدهند و سامان میبخشند، صرفاً در جهت ساختن فرد و ساختن جامعه انسانی است و به عبارت دیگر در جهت سعادت بشری است؛ محال و ممتنع است که در جهت فاسد کردن فرد و یا تباهی جامعه انسانی صورت گیرد. علیهذا اگر اثر دعوت یک مدعی پیامبری، فاسد ساختن انسانها، از کار انداختن نیروهای آنها یا به فحشاء و هرزگی افتادن انسان ها و یا تباهی جامعه انسانی و انحطاط مجتمع انسانی باشد خود دلیل قاطعی است بر اینکه این مدعی در دعوی خودش صادق نیست. اقبال لاهوری در اینجا نیز سخن ارزنده ای دارد، می گوید:

راه دیگری برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیغمبر (حقیقی بودن رسالتش و واقعیت داشتن اتصال درونی اش با خدا) آزمودن انواع انسانیتی است که ایجاد کرده و نیز توجه به آن جهان فرهنگی و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است.

#### ۶. درگیری و مبارزه

در افتادن با شرکها، خرافه ها، جهالتها، ساخته های خیالیافانه، ظلمها و ستمها و ستمگریها یکی دیگر از علائم و نشانه های صداقت پیامبری یک مدعی پیامبری است؛ یعنی محال است که یک نفر پیامبر واقعی از جانب خدا برگزیده شود و در پیامش چیزی باشد که بوی شرک بدهد و یا به کمک ظالم و ستمگر بشتابد و ظلم و بی عدالتی را تأیید نماید و یا در برابر شرکها جهالتها، خرافات، ستمگریها سکوت کند و به ستیزه و مبارزه بر نخیزد.

توحید، عقل، عدل از اصول دعوت همه پیامبران است و تنها دعوت افرادی که در این مسیر دعوت میکنند قابل مطالعه و مطالبه دلیل و معجزه است؛ یعنی اگر شخصی در پیام خود چیزی بر ضد توحید یا بر ضد حکم قطعی و مسلم همه عقول و یا بر ضد عدل و تأیید ظلم بیاورد پیامش ارزش مطالعه و مطالبه دلیل هم ندارد؛ همچنانکه اگر یک مدعی پیامبری مرتکب گناه یا اشتباه شود و یا توانایی رهبری خلق را نداشته باشد. هر چند منشأ این ناتوانی یک عیب جسمانی و یک بیماری نفرت اور نظیر جذام باشد - یا دعوتش در مسیر سازندگی انسانها نباشد، پیامش ارزش مطالبه دلیل و معجزه ندارد. علیهذا چنین اشخاصی به فرض (به فرض محال) اعجازگر هم باشند و معجزات فراوانی هم ارائه نمایند، عقل پیروی آنها را جایز نمی شمارد.

#### جنبه بشری

پیامبران با همه جنبه های خارق العاده ای که دارند از قبیل معجزه، عصمت از گناه، سمت از اشتباه، رهبری بی نظیر، سازندگی بی نظیر، درگیری بی نظیر با شرکها، خرافه ها و ستمگریها از جنس بشرند؛ یعنی همه لوازم بشریت را دارند مانند دیگران می خورند، می خوابند، راه می روند، تولید مثل می کنند و بالأخره می میرند و همه نیازهایی که لازمه بشریت است در آنها هست. پیامبران مانند دیا موظفند و تکالیفی که به وسیله آنها به مردم دیگر ابلاغ می شود، شامل خود آنها هم هست؛ حرام و حلالها درباره آنها هم هست و احیاناً برخی تکالیف شدیدتر متوجه آنها می شود، آنچنانکه بر رسول اکرم تهجد یعنی بیداری آخر شب و نافله شب واجب بود.

#### پیامبران صاحب شریعت

پیامبران به طور کلی مستقلاً به دو دسته اند یک دسته اقلیت اند که به خود آنها یک سلسله قوانین و دستورات وحی شده است و مأموریت یافته اند آن قوانین را به مردم ابلاغ و مردم را بر اساس آن قوانین و دستورات هدایت نمایند. این پیغمبران در اصطلاح قرآن به نام «اولی العزم» خوانده می شوند. ما دقیقاً نمی دانیم که پیغمبران اولی العزم چند نفر بوده اند، خصوصاً با توجه به اینکه قرآن کریم تصریح میکند که فقط داستان بعضی پیامبران را بازگو کرده است - اگر قرآن داستان همه پیامبران را بازگو کرده بود و لاقلاً اگر مدعی میشد که پیغمبران مهم همه در قرآن بازگو شده اند ممکن بود عده پیغمبران اولی العزم از روی آنچه در قرآن بازگو شده است دانسته شود ولی اینقدر میدانیم که

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم الانبیاء (صلوات الله علیه و علیهم) پیامبران اولی العزم و صاحب شریعت بوده اند و به هر یک از اینها یک سلسله دستورها و قوانین وحی شده است که به مردم ابلاغ و مردم را بر اساس آن قوانین تربیت کنند.

دسته دوم پیامبرانی هستند که از خود شریعت و قوانینی نداشته اند، بلکه مأمور تبلیغ و ترویج شریعت و قوانینی بوده اند که در آن زمان وجود داشته است. اکثریت پیامبران از این گروه می باشند؛ مثلاً هود و صالح و لوط و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و یوسف و یوشع و شعیب و هارون و زکریا و یحیی از این دسته اند.

### نقش تاریخی پیامبران

آیا پیامبران نقشی مثبت یا منفی در حرکت تاریخ داشته اند یا بکلی فاقد نقش بوده اند؟ اگر نقشی داشته اند چه نقشی بوده است؟ مثبت بوده یا منفی؟ اینکه پیامبران نقش مؤثری در تاریخ داشته اند و مردمی بی اثر و نقش نبوده اند. حتی از طرف مخالفان دین و مذهب جای انکار نیست. پیامبران در گذشته مظهر یک قدرت عظیم ملی بوده اند. قدرتهای ملی در گذشته - در مقابل قدرتهای ناشی از زر و زور - منحصر بوده به قدرتهای ناشی از گرایشهای خونی و قبیله ای و میهنی که سران قبائل و سرداران ملی مظهر آن به شمار می رفته اند، و دیگر قدرتهای ناشی از گرایشهای اعتقادی و ایمانی که پیامبران و ارباب ادیان مظهر آن به شمار می رفته اند. در اینکه پیامبران به پشتوانه نیروی مذهبی قدرتی بوده اند سخنی نیست؛ سخن در جهت عملکرد این نیروست اینجاست که نظریات مختلف ابراز شده است.

الف) گروهی معمولاً در آثار و نوشته های خود با یک صغرا و کبرای ساده مدعی می شوند که نقش پیامبران منفی بوده است، به این بیان که: جهتگیری پیامبران، جهانگیری معنوی و ضد دنیایی بوده است؛ محور تعلیمات پیامبران انصراف از دنیا و توجه به آخرت پرداختن به درون و رها ساختن برون، گرایش به ذهنیت و گریز از عینیت بوده است؛ از این رو همیشه نیروی دین و مذهب و پیامبران که مظهر این نیرو بوده اند، در جهت دلسرد کردن بشر از زندگی و به مثابه ترمزی برای پیشرفت بوده است و به این ترتیب نقش پیامبران در تاریخ همواره منفی بوده است. معمولاً متظاهران به روشنفکری اینچنین اظهار نظر میکنند.

ب) گروهی دیگر به نحوی دیگر نقش ارباب ادیان را منفی معرفی می کنند. ایشان بر عکس گروه اول برای ارباب ادیان جهتگیری دنیا گرایانه قائل اند و جهتگیری معنوی آنان را فریبی و پوششی بر روی این جهتگیری می دانند و مدعی هستند این جهتگیری دنیا گرایانه همواره در جهت حفظ وضع موجود و به سود طبقه زیر دست و علیه طبقه زیر دست و در جهت مبارزه با تکامل جامعه بوده است. مدعی هستند که تاریخ مانند هر پدیده دیگر حرکت دیالکتیکی دارد، یعنی حرکت ناشی از تضاد درونی با پیدایش مالکیت جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شد: طبقه حاکم و بهره کش، و دیگر طبقه محروم و بهره ده طبقه حاکم همیشه طرفدار حفظ وضع موجود برای حفظ امتیازات خود بوده است و علی رغم تکامل جبری ابزار تولید می خواهد جامعه را در یک حال نگه دارد؛ اما طبقه محکوم، هماهنگ با تکامل ابزار تولید، می خواهد وضع موجود را واژگون سازد و وضع کاملتری جانشین آن سازد. طبقه حاکم در سه چهره مختلف نقش خود را ایفا کرده است: دین، دولت، ثروت؛ به عبارت دیگر: عامل زور، عامل زر، عامل فریب، نقش ارباب ادیان، اغفال و غریب به سود ستمگران و استثمارگران بوده است. آخرت گرایی ارباب ادیان، واقعی نبوده، قریبی بوده بر چهره دنیاگرایی آنان برای تسخیر وجدان طبقه محروم و انقلابی و پیشرو، پس نقش تاریخی ارباب ادیان از آن جهت منفی بوده که هموار در جناح طبقه کهنه گرا و محافظه کار و طرفدار حفظ وضع موجود - یعنی صاحبان زر و زور بوده است.

ت) مارکسیسم در توجیه تاریخ همین است. از نظر مارکسیسم سه عامل دین و دولت و ثروت همزاد اصل مالکیت و در طول تاریخ عوامل ضد خلقی بوده اند.

ج) بعضی دیگر تاریخ را به نوعی دیگر و بر ضد نظریه بالا تفسیر می کنند و در عین حال نقش دین و مذهب و مظاهر آن یعنی پیامبران را منفی می دانند. ایشان مدعی هستند قانون تکامل طبیعت و تکامل تاریخ بر اساس غلبه اقویا و حذف سعفاست؛ نیرومندان عامل پیشرفت تاریخ و ضعیفان عامل توقف و انحطاط بوده و هستند؛ دین و مذهب اختراع ضعفا برای ترمز اقویاست؛ ارباب ادیان مفاهیم عدل، آزادی، راستی درستی انصاف، محبت، ترحم، تعاون... را، به عبارت دیگر اخلاق بردگی را به سود ضعفا یعنی طبقه منحت و ضد تکامل و به زبان طبقه اقویا یعنی طبقه پیشرو و عامل تکامل اختراع کردند و وجدان اقویا را تحت تأثیر قرار دادند و مانع حذف و از بین رفتن ضعفا و اصلاح و بهبود نژاد بشر و پیدایش ابر مردها گشتند. لهذا نقش مذهب و پیامبران که مظهر این نیرو بوده اند، از آن جهت که طرفدار «اخلاق بردگی و بر ضد اخلاق خواجگی - که عامل تکامل تاریخ و جامعه است. بوده اند، منفی بوده است. نیچه فیلسوف ماتریالیست و معروف آلمان طرفدار این نظریه است.

د) از سه گروه بالا که بگذریم، گروههای دیگر، حتی منکران ادیان، نقش پیامبران را در گذشته مثبت و مفید و در جهت تکامل تاریخ می دانند. این گروهها از طرفی به محتوای تعلیمات اخلاقی و اجتماعی پیامبران و از طرف دیگر به واقعیت های عینی تاریخی توجه کرده اند و به این نتیجه رسیده اند که پیامبران در گذشته اساسی ترین نقشها را در

اصلاح و بهبود و پیشرفت جوامع داشته اند. تمدن بشر، دو جنبه دارد: مادی و معنوی جنبه مادی تمدن جنبه فنی و صنعتی آن است که دوره به دوره تکامل یافته تا به امروز رسیده است؛ جنبه معنوی تمدن مربوط به روابط انسانی انسانهاست. جنبه معنوی تمدن مرهون تعلیمات پیامبران است و در پرتو جنبه معنوی تمدن است که جنبه های مادی آن نیز مجال رشد می یابد. علیهذا نقش پیامبران در تکامل جنبه معنوی تمدن به طور مستقیم است و در تکامل جنبه مادی به صورت غیر مستقیم.

از نظر این گروهها در نقش مثبت تعلیمات پیامبران در گذشته سخنی نیست منتها بعضی از این گروهها نقش مثبت این تعلیمات را منحصر به گذشته می دانند و امروز دوره این گونه تعلیمات را منقضی می شمارند و مدعی هستند که با پیشرفت علوم، تعلیمات دینی نقش خود را از دست داده و در آینده بیشتر از دست خواهد داد؛ ولی بعضی دیگر مدعی هستند که نقش ایمان و ایدئولوژی مذهبی نقشی است که هرگز پیشرفتهای علمی جایگزین آن نخواهد شد، همچنانکه مکاتب فلسفی نیز نتوانسته اند جایگزین آن گردند در میان نقشهای مختلفی که پیامبران در گذشته داشته اند احیاناً مواردی پیدا میشود که تکامل شعور اجتماعی بشر موجب بی نیازی از پشتوانه تعلیمات دینی است ولی اساسی ترین نقشها همانهاست که در گذشته ه بوده و در آینده به قوت خود باقی خواهد بود. اینک موارد تأثیر تعلیمات پیامبران در تکامل تاریخی :

### ۱. تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت در گذشته انگیزه دینی و مذهبی داشته است. انگیزه مذهبی در گذشته یار و یاور معلمان و پدران و مادران بوده است. این مورد از مواردی است که تکامل شعور اجتماعی، نیاز به انگیزه مذهبی را رفع کرده است.

### ۲. استوار ساختن میثاق ها و پیمان ها

زندگی اجتماعی بشر بر اساس محترم شمردن پیمانها و میثاقها و قراردادهای وفائی به عهدهاست. احترام به عهد و پیمان یکی از ارکان جنبه انسانی تمدن بشری است. این نقش را همواره مذهب بر عهده داشته است و هنوز که هنوز است جانشینی پیدا نکرده است. ویل دورانت با آنکه یک عنصر ضد مذهب است، در کتاب درس های تاریخ به این حقیقت اعتراف میکند و میگوید: مذهب... به مدد شعائر خود میثاقهای بشری را به صورت روابط با مهات انسان و خدا در آورد و از این راه استحکام و ثبات به وجود آورده است. مذهب به طور کلی پشتوانه محکم ارزشهای اخلاقی و انسانی بوده است. ارزشهای اخلاقی منهای مذهب در حکم اسکفای بدون پشتوانه است که زود بی اعتباری اش روشن میشود.

### ۳. آزادی از اسارت های اجتماعی

نقش پیامبران در مبارزه با استبدادها و اختناقها و درگیری با مظاهر طغیان، از اساسی ترین نقشهاست. قرآن بر این نقش پیامبران تأکید فراوان دارد: اولاً بها داشتن عدل را به عنوان هدف بعثت و رسالت ذکر میکند؛ ثانیاً در داستانهای خود درگیریهای پیامبران را با مظاهر استبداد مکرر یادآوری می کند و در برخی آیات خود تصریح می کند که طبقه ای که با پیامبران همواره در ستیز بوده اند، این طبقه بوده اند سخن مارکس و پیروانش که دین و دولت و ثروت سه چهره مختلف از طبقه حاکم و بر ضد طبقه محروم و مظلوم بوده اند، یاوه ای بیش نیست و بر ضد حقایق مسلم تاریخی است.

### هدف نبوت ها و بعثت ها

نقش پیامبران در تکامل تاریخ تا اندازه ای روشن شد. اکنون مسأله ای دیگر مطرح است و آن اینکه هدف اصلی از مبعوث شدن پیامبران و به اصطلاح منظور نهایی از ارسال رسل و انزال کتب چیست؟ آخرین سخن پیامبران کدام است؟

ممکن است گفته شود هدف اصلی هدایت مردم سعادت مردم، نجات مردم خیر و صلاح و فلاح مردم است. شک نیست که پیامبران برای هدایت مردم به راه راست و برای سعادت و نجات مردم و خیر و صلاح و فلاح مردم مبعوث شده اند. سخن در این نیست؛ سخن در این است که این راه راست به چه مقصود نهایی منتهی می شود؟ سعادت مردم از نظر این مکتب در چیست؟ در این مکتب چه نوع اسارتها برای بشر تشخیص داده شده که می خواهد مردم را از آن گرفتاریها نجات دهد؟ این مکتب، خیر و صلاح و فلاح نهایی را در چه چیز می داند؟

در قرآن کریم ضمن اینکه به همه این معانی اشاره یا تصریح شده، دو معنی و دو مفهوم مشخص ذکر شده که . میرساند هدف اصلی این دو امر است یعنی همه ی تعلیمات پیامبران مقدمه ای است برای این دو امر ، آن دو امر عبارتند از شناختن خدا و نزدیک شدن به او، و دیگر برقراری عدل و قسط در جامعه بشری قرآن کریم از طرفی می گوید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وداعياً إلى الله إلى سراجاً منيراً.

ای پیامبر ما تو را گواه گواه است و نوید دهنده و اعلام خطر کننده و دیون کننده به سوی خدا به اذن و رخصت خود او و چراغی نورده فرستادیم.

در میان همه جنبه هایی که در این آیه آمده است، پیداست که دعوت به سوی خدا تنها چیزی است که میتواند هدف اصلی به شمار آید.

۱. پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند؛ یعنی دو مقصد مستقل داشته اند. یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی، و دیگری به سعادت دنیوی او توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده اند به توحید اجتماعی پرداخته اند و از آن جهت که میخواستند سعادت اخروی بشر را تأمین کنند، به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است پرداخته اند.

۲. هدف اصلی، توحید اجتماعی است؛ توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است توحید نظری مربوط به شناخت خداوند است. برای انسان — فی حد ذاته — هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد یا نشناسد، تنها عامل محرک روح او خدا باشد یا هزاران چیز دیگر — همچنانکه به طریق اولی برای خداوند فرق نمی کند که انسان او را بشناسد یا نشناسد، بپرستد یا نپرستد — ولی نظر به اینکه کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

۳. هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست؛ توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است، زیرا — همچنانکه فریاد گفته شد. در جهان بینی توحیدی جهان ماهیت از اویی» و «به سوی اویی دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از یک امتیاز خاص بهره مند است و آن اینکه به حکم «تَفَخُّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَاقِعِيتر واقعیت خدایی است. فطرت بشر فطرت خداجویانه است؛ از این رو سعادتش کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب اوست؛ ولی نظر به اینکه انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم دیگر انسان نیست و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکمفرما نباشد حرکت خداجویانه انسان امکان پذیر نیست پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته اند. علیهذا ارزشهای اجتماعی از قبیل عدل آزادی مساوات دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی شوند؛ همه ارزششان ارزش مقدمی و وسیله ای است که با قطع نظر از ذی المقدمه، بود و نبود آنها علی السویه است؛ اینها شرایط وصول به کمال اند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری اند نه خود فلاح و رستگاری وسائل نجات اند نه خود نجات.

۴. نظریه چهارم این است که همچنانکه در نظریه سوم آمده است غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی، در حرکت به سوی خدا خلاصه می شود و پس ادعای اینکه پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند شرک لا یغفر است، همچنانکه ادعای اینکه هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست ماده پرستی است؛ ولی! بر خلاف نظریه سوم ارزشهای اخلاقی با اینکه مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خدانشناسی و خدا پرستی هستند، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح اینکه رابطه مقدمه و ذی المقدمه دو گونه است: در یک گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی المقدمه می رساند؛ پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش علی السویه است. مثلاً انسان می خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار میدهد. بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی السویه است. همچنین است نردبان برای عبور به پشت بام و کارنامه کلاس برای نام نویسی در کلاس بالاتر.

گونه دیگر این است که مقدمه در عین اینکه وسیله عبور به ذی المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل و یگانه از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش علی السویه نیست؛ پس از وصول به ذی المقدمه وجودش همان طور ضروری است که قبل از وصول مثلاً معلومات کلاسهای اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاسهای بالاتر اما چنین نیست که با رسیدن به کلاسهای بالاتر نیازی به آن معلومات نباشد اگر فرضاً همه آنها فراموش شود و کان لم یکن گردد، زبانی به جایی نرسد و دانش آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد، بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آنهاست که می توان کلاس بالاتر را ادامه داد.

سر مطلب این است که گاهی مقدمه مرتبه ضعیفی از ذی المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت بام : نیست، همچنانکه سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن طرف نهر نیست، ولی معلومات کلاس های پایین و معلومات کلاس های بالا مراتب و درجات یک حقیقت اند.

ارزش های اخلاقی و اجتماعی نسبت به و معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی درستی، عدل، کرم، احسان خیرخواهی، جود، عفو علی السویه است؛ زیرا اخلاق عالی انسانی نوعی خداگونه بودن است (تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ و در حقیقت، درجه و

مرتبه ای از خداشناسی و خداپرستی است ولو به صورت نا آگاهانه؛ یعنی علاقه انسان به این ارزشها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احياناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد. این است که معارف اسلامی می گوید دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هر چند مشرک باشند اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند. در حقیقت این گونه اشخاص بدون آنکه خودآگاه باشند، به درجه ای از خدا پرستی رسیده اند.

### معجزه ختمیه

#### اشاره

آنچه تا کنون گذشت بحث های کلی نبوت بود که اختصاص به پیامبر و دین خاصی ندارد. اینک برخی از مهمترین مسائل مربوط به پیامبر خاتم و معجزه ختمه مشخصات اسلام و فلسفه ختم نبوت را از نظر میگذرانیم.

#### ویژگی های معجزه ختمیه

قرآن کریم معجزه جاویدان خاتم پیامبران است. پیامبران پیشین از قبیل ابراهیم و موسی و عیسی که هم کتاب آسمانی داشته اند و هم معجزه، زمینه اعجازشان چیزی غیر از کتاب آسمانی شان بوده است از قبیل تبدیل شدن آتش سوزان به برد و سلام یا اژدها شدن چوب خشک و یا زنده شدن مردگان. بدیهی است که هر کدام از این معجزات امری موقت و زودگذر بوده است. ولی زمینه معجزه خاتم پیامبران، خود کتاب اوست. کتاب او در آن واحد، هم کتاب است و هم برهان و رسالتش. به همین دلیل، معجزه ختمیه بر خلاف سایر معجزات، جاویدان و باقی است نه موقت و زودگذر. از نوع کتاب بودن معجزه خاتم پیامبران چیزی است متناسب با عصر و زمانش که عصر پیشرفت علم و دانش و تمدن و فرهنگ است و این پیشرفتها امکان می دهد که تدریجاً جنبه هایی از اعجاز این کتاب کریم مکشوف گردد که قبلاً مکشوف نبوده است؛ همچنانکه جاودانگی آن متناسب است با جاودانگی پیام و رسالتش که برای همیشه باقی و نسیخ ناپذیر است.

قرآن کریم صریحاً جنبه اعجاز و فوق بشری خود را در آیاتی چند اعلام کرده ، همچنانکه به وقوع معجزات دیگر غیر از قرآن از خاتم الانبیاء تصریح کرده است.

#### برداشت غلط از آیات قرآن در باب معجزه

برخی از مستشرقان و کشیشان مسیحی به استناد آیاتی که قرآن به «اقتراحات مشرکان در مطالبه معجزه جواب منفی داده است، مدعی شده اند که پیامبر اسلام به مردم می گفته من معجزه ای جز قرآن ندارم اگر قرآن را به عنوان معجزه می پذیرید فیها و الا از من معجزه ای دیگر ساخته نیست. بعضی از نویسندگان «روشنفکر» مسلمان اخیر نیز همین نظر را پذیرفته اند و آن را به این شکل توجیه کرده اند که معجزه دلیل است اما دلیل اقتناعی برای بشر نابالغ و کودک که در پی امور اعجاب آور و غیر عادی است؛ انسان رشد یافته به این گونه امور توجهی ندارد و سر و کارش با منطق است و چون دوره پیامبر اسلام دوره عقل و منطق است نه دوره اوهام و خیالات ذهنی پیامبر اسلام از اجابت درخواست هر گونه معجزه ای غیر از قرآن به اذن خدا امتناع کرده است.

#### نقد برداشت پیش گفته

آیا پیامبر اسلام غیر از قرآن معجزه ای نداشته است؟ این مطلب گذشته از اینکه از نظر تاریخ و سنت و حدیث متواتر غیر قابل قبول است، خلاف نص قرآن کریم است. شق القمر در خود قرآن آمده است. فرضاً کسی شق القمر را توجیه و تعبیر کند (که البته قابل تأویل نیست) ، داستان معراج و سوره اسراء را چگونه می توان توجیه و تعبیر کرد؟ در کمال صراحت می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ الْأَيَاتِنَا.

منزه است آنکه شبی بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی بیت المقدس برد تا برخی از آیات خود را به او بنمایانیم.

آیا این جریان یک خرق عادت یک معجزه نیست؟! در سوره مبارکه تحریم، داستان در میان گذاشتن پیامبر رازی را با یکی از زنان خود، و باز در میان گذاشتن آن زن آن راز را با زنی دیگر آمده است ، که رسول اکرم به آن زن گفت چرا با دیگری گفتی؟ و قسمت هایی از آنچه میان آن دو زن گذشته بود بازگو کرد. آن زن با تعجب پرسید تو از کجا اینها را دانستی؟ رسول اکرم فرمود: خداوند مرا آگاه ساخت . آیا این خبر از غیب نیست ؟ معجزه نیست؟

إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

آیات و معجزات نزد خداست، من تنها بیم دهنده ای آشکارم.

خبر از غیب به عنوان معجزه همین گونه است. تا آنجا که به شخصیت پیامبر مربوط است او از غیب بی خبر است:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ.

به شما نمی گویم که (گنج های خدا نزد من است)، و غیب هم نمی دانم، و به شما نمی گویم که من فرشته ام.

## قرآن

قرآن کتاب آسمانی ما و معجزه جاوید پیامبر ماست این کتاب در طول بیست و سه سال تدریجاً بر رسول خدا نازل گشت. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اکرم است و هم مظهر اعجاز او نقشی صدها بار بزرگتر داشت از نقش عصای موسی و دم نبی پیغمبر اکرم آیات قرآن را بر مردم میخواند و جاذبه این آیات، افراد را به سوی اسلام می کشید. تاریخچه های مربوط به این موضوع در تاریخ اسلام از حد احصاء خارج است. قرآن مجموعه ۱۱۴ سوره است و مجموع این سوره ها بر حدود ۶۲۰۵ آیه مشتمل است و همه این آیات مجموعاً در حدود ۷۸۰۰۰ کلمه است. مسلمین از صدر اسلام تا عصر حاضر اهتمام بی نظیری در امر قرآن نشان دادند که نشانه شیفتگی آنها نسبت به قرآن است. قرآن در زمان رسول اکرم به خود ایشان معین کرده بودند که به نام «کاتبان وحی» معروف شدند. نوشته می شد. بعلاوه غالب مسلمین اعم از مرد و زن، کوچک و بزرگ، تر عجیبی به حفظ همه و یا اکثر آیات قرآن داشتند؛ قرآن را در نمازها وسیله گروهی که می خواندند و در غیر نمازها تلاوت آن را ثواب می دانستند و بعلاوه از تلاوت آن لذت می بردند و مایه آرامش روح آنها بود.

## اعجاز قرآن

قرآن معجزه جاوید خاتم الانبیاء است. از بدو نزول قرآن در مکه که با سوره های کوچک آغاز شد رسول اکرم رسماً بر آن تحدی کرد؛ یعنی مدعی شد که قرآن کار من نیست کار خداست و از من و هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آن را بیاورد و اگر باور ندارید آزمایش کنید و از هر کسی میخواهید کمک بگیرید، ولی بدانید که اگر جن و انس پشت به پشت دهند که مانند آن را بیاورند، قادر نخواهند بود. مخالفان پیغمبر اکرم نه در آن زمان و نه در زمان های بعد که اکنون چهارده قرن از آن می گذرد - نتوانسته اند به این مبارزه طلبی پاسخ بدهند. آخرین سخن مخالفان آن عصر این بود که «جادو» است. خود این اتهام، اعتراف ضمنی به خارق العاده بودن قرآن و نوعی اظهار عجز در برابر قرآن بود.

مخالفان سر سخت پیامبر از هیچ معارضه ای با پیغمبر برای تضعیف و مغلوب کردنش مضایقه نکردند و تنها کاری که به آن دست نزدند - زیرا صددرصد نا امید بودند - همان بود که پیغمبر مکرر پیشنهاد میکرد و خود قرآن هم تصریح کرده است؛ یعنی آوردن لافل یک سوره ولو سوره ای یک سطری مانند قل هو الله و سوره انا اعطیناک الکوثر مانند قرآن.

## جنبه های اعجاز قرآن

قرآن از جنبه های مختلف معجزه است یعنی فوق بشری است. در اینجا به اجمال اشاره می کنیم. از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی. اعجاز لفظی قرآن مربوط میشود به مقوله زیبایی و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی پس اعجاز قرآن یکی از جنبه زیبایی و هنری است و دیگر از جنبه فکری و علمی هر یک از این دو جنبه - خصوصاً جنبه علمی - به نوبه خود دارای چند جهت است .

## الفاظ قرآن

سبک قرآن نه شعر است و نه نثر اما شعر نیست برای اینکه وزن و قافیه ندارد.

قرآن موضوعاتی را که معمولاً زمینه هنر نمایی بشر در سخن سرایی است و افراد بشر اگر بخواهند هنر سخنوری خویش را بنمایانند آن زمینه ها را انتخاب میکنند و سخن خویش را با پیش کشیدن آنها زیبا می سازند، از فخر، مدح، هجو، مرثیه، غزل و توصیف زیباییهای طبیعت مطرح نکرده و درباره آنها داد سخن نداده است؛ موضوعاتی که قرآن طرح کرده همه معنوی است، توحید است، معاد است، نبوت است اخلاق است احکام است مواظبت است، قصص است، و در عین حال در حد اعلائی زیبایی است.

هندسه کلمات در قرآن بی نظیر است؛ نه کسی توانسته یک کلمه قرآن را پس و پیش کند بدون آنکه به زیباییهای آن لطمه وارد سازد و نه کسی توانسته است مانند آن بسازد. قرآن از این جهت مانند یک ساختمان زیباست که نه کسی بتواند با جابجا کردن و تغییر دادن، آن را زیباتر کند و نه بتواند بهتر از آن و یا مانند آن را بسازد. سبک و اسلوب

قرآن نه سابقه دارد و نه لاحق؛ یعنی نه قبلاً کسی با این سبک سخن گفته است و نه بعداً کسی - با همه دعوتها و مبارزه طلبیهای قرآن - توانسته است با آن رقابت کند و یا از آن تقلید نماید.

## معانی قرآن

عجاز قرآن از نظر معانی نیازمند به بحث وسیع تری است و لافل نیازمند به یک کتاب است، ولی میتوان به طور مختصر زمینه ای به دست داد. مقدماً باید بدانیم قرآن چه نوع کتابی است؟ آیا کتاب فلسفی است؟ آیا کتاب علمی است؟ آیا کتاب ادبی است؟ آیا کتاب تاریخی است؟ و یا صرفاً یک اثر هنری است؟ پاسخ این است که قرآن هیچکدام از اینها نیست. همچنانکه پیامبر اکرم، بلکه عموم پیغمبران، تپ جدایی هستند نه فیلسوف اند نه عالم، نه ادیب، نه مورخ و به هنرمند و یا صنعتگر و در عین حال مزایای همه آنها را - با چیزهایی اضافه - دارند، قرآن نیز که کتاب آسمانی است نه فلسفه است و نه علم و نه تاریخ و نه ادبیات و اثر هنری؛ در عین حال مزایای همه آنها را دارد علاوه یک سلسله مزایای دیگر.

قرآن کتاب راهنمایی بشر است و در واقع کتاب «انسان» است اما انسان آن سان که خدای انسان او را آفریده و پیامبران آمده اند او را به خودش بشناساند و راه معادش را به او بازگو کنند؛ و چون کتاب انسان است پس کتاب «خدا» هم هست. زور انسان همان موجودی است که خلقتش از ماقبل این جهان آغاز می شود و به ما بعد این جهان منتهی میگردد؛ یعنی انسان از نظر قرآن نفخه روح الهی است و خواه ناخواه به سوی خدای خودش بازگشت می کند. این است که شناسایی خدا و شناسایی انسان از یکدیگر جدا نیست. انسان تا خود را شناسد خدای خود را به درستی نمی تواند بشناسد. از طرف دیگر، تنها توأم با شناختن خداست که انسان به واقعیت حقیقی خود پی می برد. انسان در مکتب پیامبران که قرآن کامل ترین بیان آن است - با انسانی که بشر از راه علوم می شناسد بسی متفاوت است؛ یعنی این انسان بسی گسترده تر است. انسانی که بشر از راه علوم می شناسد در میان دو پراتنز (تولد - مرگ) قرار دارد و قبل و بعد این پراتنرها را تاریکی گرفته است و از نظر علوم بشری مجهول است. ولی انسان قرآن این پراتنرها را ندارد از جهان دیگر آمده است و در مدرسه دنیا باید خود را تکمیل کند و آینده اش در جهان دیگر بستگی دارد به نوع فعالیت و تلاشی و یا تنبلی و سستی ای که در مدرسه این جهان انجام می دهد. تازه انسان میان تولد و مرگ - آنچنانکه بشر می شناسد - بسی سطحی تر است از آنچه پیامبران می شناساند.

## موضوعات قرآنی

- موضوعاتی که در قرآن طرح شده زیاد است و نمیتوان به طور جزئی بر شمرد، ولی در یک نگاه اجمالی این مسائل به چشم می خورد:
۱. خدا، ذات، صفات و یگانگی او و آنچه باید خدا را از آنها منزه بدانیم و آنچه باید خدا را به آنها منصف بدانیم (صفات سلبيه و ثبوتیه).
  ۲. معاد، رستخیز و حشر اموات مراحل بین مرگ تا قیامت (برزخ).
  ۳. ملائکه، وسائط فیض و نیروهای آگاه به خود و به آفریننده خود و مجری اوامر الهی.
  ۴. پیامبران با انسان هایی که وحی الهی را در ضمیر خود دریافت کرده و به انسان های دیگر ابلاغ کرده اند.
  ۵. ترغیب و تحریض برای ایمان به خدا به معاد به ملائکه و پیامبران و کتب آسمانی.
  ۶. خلقت آسمان ها، زمین، کوه ها، دریاها گیاهان حیوانات، ابر باد، باران، تگرگ شهاب ها و غیره.
  ۷. دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص ورزیدن در پرستش کسی و چیزی را در عبادت شریک خدا قرار ندادن منع شدید از پرستش غیر خدا، اعم از انسان یا فرشته یا خورشید یا ستاره یا بت.
  ۸. یادآوری نعمت های خدا در این جهان.
  ۹. نعمت های جاویدان آن جهان برای صالحان و نیکوکاران، عذاب های سخت و احياناً جاویدان آن جهان برای بدکاران.
  ۱۰. احتجاجات و استدالات در مورد خدا قیامت، پیامبران و غیره و پاره ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.
  ۱۱. تاریخ و قصص به عنوان آزمایشگاهی انسانی و لاپرواوری که صدق دعوت پیامبران را روشن میکند و عواقب نیک مردمی که بر سنن انبیاء رفته اند و عاقبت بد تکذیب کنندگان آنها.
  ۱۲. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.



۱۳. توجه به نفس اماره و خطر وساوس و تسویلات نفسانی و شیطانی ۱۴ اخلاق خوب فردی از قبیل شجاعت استقامت صبر، عدالت، احسان محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا و تسلیم در مقابل فرمان خدا تعقل و تفکر، علم و آگاهی نورانیت قلب به واسطه تقوا، صدق، امانت.
۱۴. اخلاق اجتماعی از قبیل اتحاد توأسی توصیه متقابل برحق، توأسی بر صبر، تعاون بر بر و تقوا ترک بغضاء امر به معروف و نهی از منکر جهاد به مال و نفس در راه خدا.
۱۵. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات خمس حج، جهاد، نذر، یمین، بیع، رهن، اجاره هبه، نکاح حقوق زوجین حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان،ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود دین، قضا، شهادت خلع (قسم)، ثروت، مالکیت حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و غیره.
۱۶. حوادث و وقایع دوران بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم.
۱۸. خصائص و احوال رسول اکرم صفات حمیده آن حضرت، عتاب ها نسبت به آن حضرت.
۱۹. توصیف کلی از سه گروه در همه اعصار مؤمنین، کافرین، منافقین.
۲۰. اوصاف مؤمنین و کافران و منافقان دوره بعثت.
۲۱. مخلوقات نامرئی دیگر غیر از فرشتگان جن و شیطان.
۲۲. تسبیح و تحمید موجودات جهان و نوع آگاهی در درون همه موجودات نسبت به خالق و آفریننده شان.
۲۳. توصیف خود قرآن (در حدود پنجاه وصف).
۲۴. جهان و سنن جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه و کمال مطلوب انسان قرار بگیرد و اینکه خدا و آخرت ایده آل و بالأخره جهان جاویدان شایسته این است که مطلوب نهایی انسان قرار گیرد.
۲۵. معجزات و خوارق عادات انبیاء.
۲۶. تأیید کتب آسمانی پیشین خصوصاً تورات و انجیل و تصحیح اغلاط و تحریف های این دو کتاب.

### گسترده‌گی معانی

اینها که گفته شد اجمالی بود از آنچه در قرآن آمده است و البته حتی نمی توان ادعا کرد که از لحاظ اجمالی نیز کافی است. اگر تنها همین موضوعات متنوع را درباره انسان و خدا و جهان و وظایف انسان در نظر بگیریم و آن را با هر کتاب بشری درباره انسان بسنجیم، می بینیم هیچ کتابی طرف قیاس با قرآن نیست خصوصاً با توجه به اینکه قرآن به وسیله فردی نازل شده که «امی» و درس ناخوانده بوده و با افکار هیچ دانشمندی آشنا نبوده است، و بالخاص اگر در نظر بگیریم که محیط ظهور چنین فردی از بدوی ترین و جاهلی ترین محیط های بشری بوده است و مردم آن محیط عموماً با تمدن و فرهنگ بیگانه بوده اند. قرآن مطالب و معانی گسترده ای آورد و به طوری طرح کرد که بعدها منبع الهام شد، هم برای فلاسفه و هم برای علمای حقوق و فقه و اخلاق و تاریخ و غیرهم محال و ممتنع است که یک فرد بشر هر اندازه نابغه باشد بتواند از پیش خود ایندهمه معانی در سطحی که افکار اندیشمندان بزرگ جهان را جلب کند، بیاورد. این در صورتی است که آنچه را قرآن آورده است همسطح با آورده های علمای بشر فرض کنیم، ولی عمده این است که قرآن در اغلب این مسائل افق های جدید گشوده است.

### خدا در قرآن

در اینجا فقط به یک موضوع از موضوعات بالا اشاره میکنیم و آن موضوع خدا و رابطه او با جهان و با انسان است. ما اگر تنها کیفیت طرح همین یک مسأله را در نظر بگیریم و آن را با اندیشه های بشری مقایسه کنیم فوق العادگی و معجزه بودن قرآن روشن می شود. قرآن، خدا را توصیف کرده است و در توصیف خود از طرفی او را تنزیه کرده است، یعنی صفاتی را که شایسته او نیست از او سلب کرده و او را منزّه از آن صفات دانسته و از طرف دیگر صفات کمال و اسماء حسنی را برای ذات حق اثبات کرده است. در حدود پانزده آیه در تنزیه خداوند آمده است و در حدود بیش از پنجاه آیه در توصیف خداوند به صفات علیا و اسماء حسنی آمده است.

قرآن در این توصیفات خود آنچنان دقیق است که ژرف اندیش ترین علمای الهی را به حیرت انداخته است و این خود روشن ترین معجزه از یک فرد «امی» درس نخوانده است.

قرآن در ارائه راه های خداشناسی از همه راه های موجود استفاده کرده است: راه مطالعه آیات آفاقی و انفسی راه تزکیه و تصفیه نفس راه تعمق و تفکر در هستی و وجود به طور کلی زنده ترین فیلسوفان اسلامی محکم ترین برهانهای خویش را به اقرار و اعتراف خود از قرآن مجید الهام گرفته اند.

قرآن رابطه خدا را با جهان و مخلوقات بر توحید صرف قرار داده است؛ یعنی خداوند در فعالیت و نفوذ مشیت و اراده اش رقیب و معارض ندارد؛ همه فاعلیتها و همه اراده ها و اختیارات به حکم خدا و قضا و قدر خداست.

### پیوند انسان با خدا

قرآن در پیوند انسان با خدا زیباترین بیانیها را آورده است. خدای قرآن بر خلاف خدای فلاسفه یک موجود خشک و بی روح و بیگانه با بشر نیست. خدای قرآن از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر است با انسان در داد و ستد است، با او خشنودی متقابل دارد، او را به خود جذب میکند و مایه آرامش دل اوست: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». بشر با او انس و الفت دارد بلکه همه اشیاء او را می خواهند و او را میخوانند. تمام موجودات از عمق و ژرفای وجود خود با او سر و سر دارند، او را ثنا میگویند و تسبیح میکنند: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» "خدای فلاسفه که او را صرفاً به نام محرک اول یا واجب الوجود می شناسند و بس موجودی است بیگانه با بشر و فقط او را آفریده است و به این جهان آورده است؛ اما خدای قرآن یک مطلوب است، مایه دل بستگی بشر است بشر را مشتعل و آماده فداکاری میکند احیاناً خواب شب و آرامش روز او را میگیرد زیرا به صورت یک ایده فوق العاده مقدس در می آید. فلاسفه اسلامی در اثر آشنایی با قرآن و وارد کردن مفاهیم قرآنی، الهیات را به اوج عالی خود رساندند. آیا ممکن است یک فرد «امی» درس ناخوانده معلم نادیده، مکتب نرفته، از پیش خود تا این حد در الهیات پیش برود که هزارها سال از افکار فلاسفه ای مانند افلاطون و ارسطو پیشتر باشد؟!

### قرآن، تورات، انجیل

قرآن، تورات و انجیل را تصدیق کرد ولی گفت در این کتابها تحریف صورت گرفته و دست خیانتهکار بشر در آن وارد شده است. قرآن اغلاط این دو کتاب را در الهیات، در مورد شجره ممنوعه و خطیئه آدم ذکر کردیم. در قصص پیامبران و در پاره ای مقررات تصحیح کرد. یک نمونه اش همان بود که قبلاً قرآن، خدا را از چیزهایی نظیر کشتی گرفتن و پیامبران را از نسبتهای ناروایی که در کتب پیشین آمده بود تنزیه کرد و این خود دلیل دیگری است بر حقانیت این کتاب.

### تواریخ و قصص

قرآن، تواریخ و قصصی آورد که مردم آن عصر چیزی از آنها نمی دانستند و خود پیامبر نیز از آنها بی خبر بود ما کُنْتُ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ و در همه مردم عرب یک نفر مدعی نشد که این داستانها را ما میدانسته ایم. قرآن در این داستانها از تورات و انجیل پیروی نکرد و بلکه آنها را اصلاح کرد. تحقیقات مورخین عصر جدید درباره قوم سبا، قوم ثمود و غیرهم نظر قرآن را تأیید کردند.

### قرآن و خبر از آینه ده

قرآن هنگامی که ایران روم را در سال ۶۱۵ میلادی شکست داد و موجب خوشحالی قریش شد، با قاطعیت کامل گفت در کمتر از ده سال دیگر روم ایران را شکست خواهد داد. بر روی این قضیه میان بعضی مسلمین و بعضی از کفار شرط بندی شد و بعد همان طور شد که قرآن خبر داده بود. قرآن همچنین با قاطعیتی کامل خبر داد که آن کس که پیامبر را «آبره و بی دنباله (مقطوع النسل) می خواند خودش ابرتر است و آن شخص که در آن روز فرزندان داشت تدریجاً در طول دو سه نسل منقرض شدند. همه اینها اعجاز این کتاب را میرساند. قرآن معجزات علمی و معنوی دیگر هم دارد که به علوم فلسفی و طبیعی و تاریخی مربوط است.

### مشخصات اسلام

اسلام نام دین خداست که یگانه است و همه پیامبران برای آن مبعوث شده اند و به آن دعوت کرده اند. صورت جامع و کامل دین خدا به وسیله خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله ﷺ به مردم ابلاغ شد و نبوت پایان یافت و امروز با همین نام در جهان شناخته می شود. تعالیم اسلامی که به وسیله خاتم انبیاء ابلاغ شد به حکم اینکه صورت کامل و جامع دین خداست و برای این است که برای همیشه راهبر بشر باشد، مشخصات و ممیزات خاص دارد که متناسب با دوره ختمیه است. این مشخصات در مجموع خود نمی توانست در دوره های قبل که دوره های کودکی بشر بود - وجود داشته باشد.

هر یک از این مشخصات معیاری است برای شناخت اسلام با این معیارها و مقیاسها - که هر کدام یک اصل از اصول تعلیمات اسلامی است - می توان سیمایی، ولو مبهم از اسلام به دست آورد و هم می توان با این معیارها تشخیص داد که فلان تعلیم از اسلام هست یا نیست. ما مدعی نیستیم که بتوانیم همه معیارها را در اینجا گرد آوریم، ولی سعی می کنیم حتی الامکان صورت جامعی از آنها ارائه دهیم.

## از نظر شناخت

### ۱. آیا شناخت ممکن است؟

این اول پرسش در این مسأله است و همواره مطرح بوده و هست. بسیاری از اندیشمندان، شناخت حقیقی را غیر ممکن میدانند و انسان را محکوم به نشناختن و سر در نیاوردن از واقعیت آنچه در جهان است یا میگذرد می دانند و یقین دانش قطعی تردید ناپذیر مطابق با واقع را امری محال می شمارند. ولی قرآن به حکم اینکه دعوت به شناختن خدا و جهان و انسان و تاریخ کرده است و به حکم اینکه در داستان آدم اول که داستان انسان است، او را شایسته تعلیم همه اسماء الهی حقایق عالم دانسته است و به حکم اینکه در مواردی علم بشر را از نوع احاطه به چیزی از علم پروردگار که عین حقیقت است - دانسته است و لا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء، شناختن را ممکن می داند.

### ۲. منابع شناخت چیست؟

از نظر اسلام منابع شناخت عبارت است از طبیعت یا آیات آفاقی، انسان یا آیات انفسی، تاریخ یا سرگذشت اجتماعی اقوام و ملل، عقل با اصول و مبادی اولیه فطری قلب یعنی دل در حد تصفیه و تزکیه آثار علمی و کتبی گذشتگان. قرآن در آیات فراوان به نظر در طبیعت زمین و آسمان دعوت کرده است.

قل انظروا ماذا فی السموات والأرض .

بگو بنگرید و دقت کنید که چه چیزها در آسمان و زمین هست.

همچنین قرآن قلب و دل را کانون یک سلسله الهامات و القانات الهی می داند. هر انسانی به هر اندازه که در پاک نگه داشتن و به سوی او کردن و تغذیه معنوی کردن این کانون از طریق توجه در اخلاص و عبودیت کوشش کرده باشد، به همان اندازه از یک سلسله الهامات و القانات بهره مند میگردد. وحی انبیاء، درجه شدید این نوع معرفت است. همچنانکه قرآن به ارزش قلم و کتاب و نوشته مکرر اشاره کرده و در مواردی به اینها سوگند یاد کرده است: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ .

### ۳. ابزار شناخت چیست؟

ابزار شناخت عبارت است از حواس، قوه تفکر و استدلال، تزکیه و تصفیه نفس، مطالعه آثار علمی دیگران در سوره مبارکه نحل می فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و دیده ها و ضمیرها قرار داد باشد که سپاس این نعمتها را بدانید و از اینها بهره صحیح ببرید.

۴. موضوعات شناخت: موضوع شناخت خداست، جهان است، انسان است، و جامعه و زمان است. همه اینها هم شناختنی است و هم باید شناخت.

## از نظر ایدئولوژی

بیان مشخصات اسلام از نظر ایدئولوژیکی به علت وسعت و گستردگی دامن ایدئولوژی اسلام، چه از نظر مشخصات کلی و چه از نظر مشخصاتی که هر شانه بالخصوص این ایدئولوژی دارد بسی دشوار است. ما از باب ما لا یدرئ کله و یترک کله آنچه فعلاً در این فرصت میسر است فهرست می کنیم:

۱. همه جانبگی از جمله امتیازات اسلام نسبت به ادیان دیگر است، و به تعبیر درست تر، از جمله ویژگیهای صورت کامل و جامع دین خدا نسبت به صورتهای ابتدائی، جامعیت و همه جانبگی است. منابع چهارگانه اسلامی کافی است که علمای امت، نظر اسلام را درباره هر موضوعی کشف نمایند، علمای اسلام هیچ موضوعی را به عنوان اینکه بتکلیف است تلقی نمی کنند.

۲. اجتهاد پذیری کلیات اسلامی به گونه ای تنظیم شده است که اجتهاد پذیر است. اجتهاد یعنی کشف و تطبیق اصول کلی و ثابت بر موارد جزئی و متغیر، علاوه بر نحوه تنظیم کلیات اسلامی که خاصیت اجتهاد پذیری به آنها داده است، قرار گرفتن عقل در شمار منابع اسلامی کار اجتهاد حقیقی را آسان کرده است.

۳. سماحت و سهولت اسلام به تعبیر رسول اکرم شریعت سمحه سهله است. در این شریعت به حکم اینکه سهله است تکالیف دست و پاگیر و شاق و خرج آمیز وضع نشده است:

ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ .

خدا در دین تنگنایی قرار نداده است.

و به حکم اینکه «سمحه با گذشت است، هر جا که انجام تکلیفی توأم با مضیقه و در تنگنا واقع شدن گردد، آن تکلیف ملغی می شود.

۴. زندگی گرای: اسلام یک دین زندگی گراست نه زندگی گریز، لهذا با رهبانیت به شدت مبارزه کرده است:

لا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ .

در اسلام رهبانیت نیست

در جامعه های کهن همیشه یکی از دو چیز وجود داشت: یا آخرت گرایی و زندگی گریزی (رهبانیت) و یا زندگی گرایی و آخرت گریزی (تمدن، توسعه). اسلام آخرت گرایی را در متن زندگی گرای قرار داد. از نظر اسلام راه آخرت از متن زندگی و مسؤولیت های زندگی دنیایی میگذرد.

۵. اجتماعی بودن: مقررات اسلامی ماهیت اجتماعی دارد؛ حتی در فردی ترین مقررات از قبیل نماز و روزه چاشنی اجتماعی در آنها زده شده است. مقررات فراوان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی حقوقی جزائی اسلام ناشی از این خصلت است، همچنانکه مقرراتی از قبیل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، از مسؤلیت اجتماعی اسلامی ناشی میشود. ۶. حقوق و آزادی فرد: اسلام در عین اینکه دینی اجتماعی است و به جامعه می اندیشد و فرد را مسؤول جامعه می شمارد، حقوق و آزادی فرد را نادیده نمی گیرد و فرد را غیر اصیل نمی شمارد. فرد از نظر اسلام، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر قضائی و چه از نظر اجتماعی، حقوقی دارد؛ از نظر سیاسی حق مشورت و حق انتخاب و از نظر اقتصادی حق مالکیت بر محصول کار خود و حق معاوضه و مبادله و صدقه و وقف و اجاره و مزارعه و مضاربه و غیره در مایملک شرعی خود دارد و از نظر قضائی حق اقامه دعوی و احقاق حق و حق شهادت و از نظر اجتماعی حق انتخاب شغل و مسکن و انتخاب رشته تحصیلی و غیره و از نظر خانوادگی حق انتخاب همسر دارد.

۷. تقدم حق جامعه بر حق فرد: آنجا که میان حق جامعه و حق فرد تعارض و تزاخم افتد، حق جامعه بر حق فرد و حق عام بر حق خاص تقدم می یابد. حاکم شرعی در این موارد تصمیم میگیرد.

۸. اصل شورا: اصل شورا در مسائل اجتماعی از نظر اسلامی اصلی معتبر است. در مواردی که نصی از اسلام وارد نشده مسلمین باید روش عملی خود را با شورا و فکر جمعی انتخاب نمایند.

۹. منتفی بودن ضرر: دستورهای اسلامی که مطلق و عام است، تا آن حد لازم الاجراست که مستلزم ضرر و زبانی نباشد قاعده ضرر یک قاعده کلی است در اسلام، که حق و تو» در مورد هر قانونی دارد که منتهی به ضرر گردد.

۱۰. اصالت فایده: از نظر اسلام در هر کار، اعم از فردی و اجتماعی، باید در درجه اول فایده و نتیجه مفید آن در نظر گرفته شود. هر کاری که مفید فایده ای نباشد، از نظر اسلام «لغو» تلقی میشود و ممنوع (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ).

۱۱. اصالت خیر در مبادلات: گردش مال و ثروت و نقل و انتقال آن باید از هر نوع بیهودگی میرا باشد. در مقابل هر نقل و انتقالی باید یک خیر مادی و یا معنوی در کار باشد و گرنه گردش مال به باطل است و ممنوع و لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ). نقل و انتقال ثروت از طریق قمار، مصداق اکل مال به باطل است و حرام است.

۱۲. سرمایه به صرف اینکه از جریان عملی و فعالیت و معرض کاستی و نابودی خارج شد و صورت ذمه» و قرض به خود گرفت، عقیم و نازا و سترون میگردد و هیچ سودی به آن تعلق نمیگیرد؛ هر چه از این راه گرفته شود «ربا» و حرام مؤکد است (حرمت ربا).

۱۳. هر مبادله و گردش ثروتی باید از روی آگاهی کامل طرفین باشد و اطلاعات لازم قبلاً کسب شده باشد و گرنه معاملات جاهلانه و ریسکی، غرر و باطل است (ثَهَى النَّبِيِّ عَنِ الْغَرْرِ).

۱۴. ضدیت با ضد عقل: اسلام عقل را محترم و او را پیامبر باطنی خدا می شمارد. اصول دین جز با تحقیق عقلانی پذیرفته نیست در فروع دین عقل یکی از منابع اجتهاد است. اسلام عقل را نوعی طهارت و زوال عقل را نوعی (محدث) شدن تلقی می کند؛ لهذا عروض جنون یا مستی نیز همچون بول کردن یا خوابیدن، وضو را باطل می سازد. مبارزه اسلام با هر نوع مستی و حرمت استعمال امور مست کننده مطلقاً، به علت ضدیت با ضد عقلهاست که جزء متن این دین است.

۱۵. ضدیت با ضد اراده : همچنانکه عقل محترم است و پاره ای از دستوره‌های اسلامی برای نگهداری عقل است اراده که قوه مجریه عقل است نیز محترم است؛ از این رو بازدارنده‌ها که در زبان اسلام «لَهو» نامیده شده است، حرام و ممنوع است.

۱۶. کار : اسلام دشمن بیکاری و بیکارگی است. انسان به حکم اینکه از جامعه بهره میگیرد و بهره می برد و به حکم اینکه کار بهترین عامل سازنده فرد و اجتماع و بیکاری بزرگترین عامل فساد است باید کار مفید انجام دهد. اسلام انگل بودن و «گل» بر جامعه بودن را در هر شکل مورد لعنت قرار داده است (مَلْعُونٌ مِّنْ أَلْقَىٰ كَلْبَهُ عَلَى النَّاسِ).

۱۷. فداست شغل و حرفه : شغل و حرفه علاوه بر اینکه یک تکلیف است یک امر مقدس و محبوب خداست و شبیه جهاد است:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ.

خداوند مؤمن صاحب حرفه را دوست میدارد.

الْكَادُ لِعِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

آن کس که برای اداره عائله خود خویشتن را به رنج می افکند، مانند کسی است. که در راه خدا جهاد میکند.

۱۸. ممنوعیت استثمار : اسلام استثمار، یعنی بهره کشی بلاعوض از کار دیگران را به هر شکل و هر لباس ناروا و مطرود می‌شمارد برای نامشروع بودن یک کار، کافی است که ثابت شود ماهیت استثماری دارد.

۱۹. اسراف و تبذیر: مردم بر اموال خود تسلط دارند، ولی این تسلط به معنی این است که در چارچوبی که اسلام اجازه داده آزادی تصرف دارند و نه بیشتر. تضييع مال به هر شکل و به هر صورت به صورت دور ریختن، به صورت بیش از حد نیاز مصرف کردن به صورت صرف در اشیاء لوکس و تجمل های فاسد کننده که در زبان اسلام از آنها به «اسراف و تبذیر» تعبیر شده حرام و ممنوع است.

۲۰. توسعه در زندگی : گسترش دادن به زندگی برای رفاه عائله همسر و فرزندان مادام که به تضييع حقی و یا به اسراف و تبذیر و یا به ترک یک تکلیف و وظیفه منتهی نشود مجاز بلکه ممدوح و مورد ترغیب است.

۲۱. رشوه : در اسلام رشوه دهنده و رشوه گیرنده به شدت محکوم و مستحق آتش معرفی شده و پولی که از این راه تحصیل می شود حرام و نارواست.

۲۲. احتکار : گردآوری ارزاق عمومی و نگه داشتن آنها به منظور بالا رفتن قیمتها و گران تر فروختن، حرام و ممنوع است. حاکم شرعی علی رغم میل و رضای مالک آنها را به بازار عرضه کرده و به قیمت عادلانه به فروش می رساند.

توحید: اسلام بیش از هر چیزی دین توحید است؛ هیچ گونه خدشه ای را در توحید - چه توحید نظری و چه توحید عملی نمی پذیرد. اندیشه ها و رفتارها و کردارهای اسلامی از خدا آغاز میشود و به خدا پایان می یابد؛ از این رو هر نوع ثنویت یا تثلیث یا تکثیری را که به این اصل خدشه وارد آورد به شدت طرد میکند از قبیل ثنویت خدا و شیطان یا خدا و انسان یا خدا و خلق هر کاری تنها با نام خدا، اندیشه خدا به سوی خدا برای تقرب به خدا باید آغاز شود و انجام پذیرد و هر چه جز این باشد از اسلام نیست در اسلام همه راهها به توحید منتهی میشود؛ اخلاق اسلامی از توحید سرچشمه میگیرد و به توحید پایان می یابد، تربیت اسلامی همین طور سیاست اسلامی همین طور اقتصاد و اجتماع اسلامی همین طور. در اسلام هر کاری با نام خدا و استعانت از او آغاز می شود (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و با نام خدا و سپاس او پایان می یابد (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و با نام خدا و اعتماد به او جریان می یابد (تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ). توحید یک مسلمان واقعی، صرفاً یک اندیشه و عقیده خشک نیست. همان طور که ذات احدیت از مخلوقات خود جدا نیست با همه هست و بر همه محیط است همه چیز از او آغاز می شود و به او پایان می یابد اندیشه توحید نیز بر سراسر وجود یک موحد واقعی احاطه دارد بر همه اندیشه ها، ملکات رفتارهای او سیطره پیدا می کند و به همه آنها جهت میبخشد. این است که یک مسلمان واقعی اول و آخر و وسط کارش خداست و هیچ چیز را شریک خدا قرار نمی دهد.

حقوق و تکالیف و مجازات ها در اسلام دو جنسی است؛ یعنی همچنانکه مرد و زن در انسانیت مشترکند و مشترکات اصیل نوعی دارند ولی جنسیت آنها آنها را به صورت دو جنس با مختصات فرعی خاص در آورده است حقوق و تکالیف و مجازاتها تا آنجا که به مشترکات دو جنس مربوط است مشترک و متساوی و یک جنسی است از قبیل حق تحصیل علم حق عبادت و پرستش، حق انتخاب همسر، حق مالکیت حق تصرف در مایملک و امثال اینها، و آنجا که به جنسیت و مختصات فرعی آنها مربوط است وضع برابر و متساوی ولی ناهمسان و نامشابهی دارد و دو جنسی است.

## راز ختم نبوت

### پرسش هایی از اندیشه ختم نبوت

ظهور دین اسلام با اعلام جاودانگی آن و پایان یافتن دفتر نبوت توأم بوده است. مسلمانان همواره ختم نبوت را امر واقع شده تلقی کرده اند. هیچ گاه برای آنها این مسأله مطرح نبوده که پس از حضرت محمد ﷺ پیغمبر دیگری خواهد آمد یا نه؟ چه، قرآن کریم با صراحت پایان یافتن نبوت را اعلام و پیغمبر بارها آن را تکرار کرده است. در میان مسلمین اندیشه ظهور پیغمبر دیگر مانند انکار یگانگی خدا یا انکار قیامت با ایمان به اسلام همواره ناسازگار شناخته شده است.

تلاش و کوششی که در میان دانشمندان اسلامی در این زمینه به عمل آمده است، تنها در این جهت بوده که میخواستند اند به عمق این اندیشه پی ببرند و راز ختم نبوت را کشف کنند.

همان گونه که گذشت وحی تلقی و دریافت راهنمایی است از راه اتصال ضمیر به غیب و ملکوت نبی وسیله ارتباطی است میان سایر انسان ها و جهان دیگر و در حقیقت پلی است میان جهان انسان ها و جهان غیب.

اسلام که عرضه کننده این اندیشه است پاسخ این پرسش ها را داده است. اسلام اندیشه ختم نبوت را آنچنان طرح و ترسیم کرده است که نه تنها ابهام و تردیدی باقی نمی گذارد، بلکه آن را به صورت یک فلسفه بزرگ در می آورد. از نظر اسلام اندیشه ختم نبوت نه نشانه تنزل بشریت و کاهش استعداد بشری و نازا شدن مادر روزگار است و نه دلیل بی نیازی بشر از پیام الهی است و نه با پاسخگویی به نیازمندی های متغیر بشر در دوره ها و زمان های مختلف ناسازگار است، بلکه علت و فلسفه دیگری دارد.

سیمای ختم نبوت از دیدگاه اسلام قبل از هر چیز لازم است با سیمای ختم نبوت آنچنانکه اسلام ترسیم کرده است آشنا بشویم و آن را بررسی کنیم سپس پاسخ پرسش های خود را دریافت داریم.

در سوره احزاب آیه ۴۰ چنین می خوانیم :

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ.

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست؛ همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.

### اسلام دین همه پیامبران

در سراسر قرآن اصرار عجیبی هست که دین از اول تا آخر جهان، یکی بیش نیست و همه پیامبران بشر را به یک دین دعوت کرده اند. در سوره شوری آیه ۱۳ چنین آمده است:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى.

خداوند برای شما دینی قرار داد که قبلاً به نوح توصیه شده بود و اکنون بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی نیز توصیه کردیم.

قرآن در همه جا نام این دین را که پیامبران از آدم تا خاتم مردم را بدان دعوت می کرده اند «اسلام» می نهد مقصود این نیست که در همه زمانها به این نام خوانده می شده است مقصود این است که دین دارای حقیقت و ماهیتی است که بهترین معرف آن لفظ «اسلام» است. در سوره آل عمران آیه ۶۷ درباره ابراهیم می گوید:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، حق جو و مسلم بود.

و در سوره بقره آیه ۱۳۲ درباره یعقوب و فرزندان او می گوید:

وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ.

ابراهیم و یعقوب به فرزندان خود چنین وصیت کردند خداوند برای شما دین انتخاب کرده است پس با اسلام بمیرید.

### تفاوت تعلیمات آسمانی پیامبران

تفاوت تعلیمات انبیاء با یکدیگر از نوع تفاوت تعلیمات کلاسهای عالی تر با کلاسهای دانی تر یا از نوع تفاوت اجرائی یک اصل در شرایط و اوضاع گوناگون بوده است. می دانیم که دانش آموز در کلاسهای بالاتر نه تنها به مسائلی بر می خورد که قبلاً به آنها به هیچ وجه بر نخورده است بلکه تصورش درباره مسائلی که قبلاً یاد گرفته و در ذهن کودکان خود به نحوی آنها را تجسم داده است احیاناً زیر و رو می شود تعلیمات انبیاء نیز چنین است.

توحید اصل و سنگ اول ساختمانی است که پیامبران دست در کار ساختنش بوده اند؛ اما همین توحید درجات و مراتبی دارد. آنچه یک عامی به نام خدای یگانه در ذهن خود تجسم میدهد با آنچه در قلب یک عارف تجلی میکند یکی نیست. عارفان نیز در یک درجه نیستند. اگر ایوب در آنچه در قلب سلمان است آگاه گردد گمان کفر به او می برد و او را میکشد.

بدیهی است که آیات اول سوره حدید و آخر سوره حشر و سوره قل هو الله احد برای بشر چند هزار سال پیش بلکه بشر هزار سال پیش - قابل هضم نبوده است. تنها افراد معدودی از اهل توحید خود را به عمق این آیات نزدیک می نمایند. در آثار اسلامی وارد شده که خداوند چون میدانست بعدها افراد متعمق و ژرف اندیشی خواهند آمد، آیات قل هو الله احد و پنج آیه اول سوره حدید را نازل کرد.

شکل اجرایی یک اصل کلی نیز در شرایط گوناگون متفاوت می شود. بسیاری از اختلافات در روش انبیاء از نوع تفاوت در شکل اجرا بوده است نه در روح قانون.

### سیر تکاملی جهان انسان و اجتماع از نظر قرآن

از نظر قرآن سیر تکاملی جهان و انسان و اجتماع یک سیر هدایت شده و هدفدار است و بر روی خطی است که صراط مستقیم نامیده می شود و از لحاظ مبدأ و مسیر و منتها مشخص است. انسان و اجتماع متحول و متکامل است، ولی راه و خط سیر، مشخص و واحد و مستقیم است:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمُ عَنْ سَبِيلِهِ .

یکی خط است از اول تا به آخر

بر او خلق خدا جمله مسافر

تکامل انسان به این نحو نیست که در هر زمانی تحت تأثیر یک سلسله علل صنعتی یا اجتماعی با اقتصادی در یک راه حرکت کند و دائماً تغییر مسیر و تغییر جهت بدهد. اینکه قرآن با اصرار زیاد دین را یکی میداند و فقط به یک شاهراه قائل است و اختلاف شرایع و قوانین را مربوط به خطوط فرعی می داند، مبتنی بر این اصل فلسفی است.

امتیاز امت ختمیه و تعالیم ختمیه

در سوره بقره آیه ۱۴۳ چنین آمده است:

وَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

و اینچنین شما را - تربیت یافتگان واقعی اسلام را - جماعت وسط و معتدل و متعادل قرار دادیم تا حجت و شاهد بر مردم دیگر باشید و پیغمبر حجت و شاهد بر شما باشد.

امت واقعی اسلام از نظر قرآن یک امت وسط و معتدل است. بدیهی است که امت وسط و معتدل و متعادل دست پرورده تعالیم وسط و معتدل است. این آیه امتیاز و خصوصیت امت ختمیه و تعلیمات ختمیه را در یک کلمه ذکر میکند :

وسطیت و تعادل

در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه مگر سایر پیامبران تعلیمات متعادلی نداشته اند؟ در پاسخ این پرسش ذکر مطلبی لازم است: انسان تنها جاندار روی زمین نیست و هم تنها جاننداری نیست که اجتماعی زندگی میکند جاندارهای دیگری هستند که زندگی اجتماعی دارند با یک سلسله مقررات و نظامات و تشکیلات دقیق زندگی آنها برخلاف بشر، ادواری از قبیل عهد جنگل، عهد حجر، عهد آهن، عهد اتم و غیره پیدا نکرده است؛ از اولی که نوع آنها به وجود آمده دارای همین تشکیلات و نظامات بوده اند که دارند. این انسان است که به حکم: «وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا؛ انسان در بدو خلقت ناتوان آفریده شده است. زندگی اش از صفر شروع میشود و به سوی بی نهایت پیش می رود. انسان فرزند رشید و بالغ طبیعت است و از همین رو آزاد و مختار است، نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم و هدایت اجباری به وسیله نیروی مرموزی به نام غریزه ندارد آنچه سایر جانداران با نیروی غیر قابل سرپیچی غریزه انجام می دهند، او در محیط آزاد عقل و قوانین قراردادی انجام می دهد:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا .

راه را به او نمودیم او خود آزادانه و با انتخاب خود یا قدرشناس است و یا ناسپاس.

رسالت پیامبر اسلام، قانون اساسی بشریت

رسالت پیامبر اسلام با همه رسالت‌های دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه قانون اساسی بشریت است؛ مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو با راست رو یا چپ رو نیست.

اسلام طرحی است کلی و جامع و همه جانبه و معتدل و متعادل. حاوی همه طرح‌های جزئی و کارآمد در همه موارد آنچه در گذشته انبیاء انجام می دادند که برنامه مخصوص برای یک جامعه خاص از جانب خدا می آوردند، در دوره اسلام علما و رهبران امت باید انجام دهند با این تفاوت که علما و مصلحین با استفاده از منابع پایان ناپذیر وحی اسلامی برنامه های خاصی تنظیم میکنند و آن را به مرحله اجرا می گذارند.

قرآن کتابی است که روح همه تعلیمات موقت و محدود کتب دیگر آسمانی را که مبارزه با انواع انحرافها و بازگشت به تعادل است در بر دارد. این است که قرآن خود را مَهْمِین و حافظ و نگهبان سایر کتب آسمانی می خواند:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ.

ما این کتاب را بحق فرود آوردیم در حالی که تأیید و تصدیق میکند کتب آسمانی پیشین را و حافظ و نگهبان آنهاست.

### پیوند و رابطه اتصالی نبوت ها

پیوند نبوت ها و رابطه اتصالی آنها میرساند که نبوت یک سیر تدریجی به سوی تکامل داشته و آخرین حلقه نبوت مرتفع ترین قله آن است. عرفای اسلامی می گویند «الْخَاتَمُ مَنْ خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرِهَا يَعْنِي بِإِمَامِهِ خَاتَمُهَا» است که همه مراحل را طی کرده و راه نرفته و نقطه کشف نشده از نظر وحی باقی نگذاشته است. اگر فرض کنیم در یکی از علوم همه مسائل مربوط به آن علم کشف شود، جایی برای تحقیق جدید و کشف جدید باقی نمیماند. همچنین است مسائلی که در عهده وحی است؛ با کشف آخرین دستورهای الهی جایی برای کشف جدید و پیامبر جدید باقی نمی ماند. مکاشفه تامه محمدیه کامل ترین مکاشفه ای است که در امکان یک انسان است و آخرین مراحل آن است. بدیهی است که هر مکاشفه دیگر بعد از آن مکاشفه جدید نخواهد بود؛ از قبیل پیمودن سرزمین رفته شده است؛ سخن و مطلب جدید همراه نخواهد داشت سخن آخر همان است که در آن مکاشفه آمده است:

وَوَسَّيْتُ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

سخن راستین و موزون پروردگارت کامل شد؛ کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست. او شنوا و داناست.

### دروازه های آسمان

اولین پرسشی که اندیشه ختم نبوت به وجود میآورد درباره رابطه انسان با جهان غیب است. چطور میشود که انسان اولیه با همه بدویت و بساطت، از طریق وحی و الهام با جهان غیب ارتباط پیدا کرده و دروازه های آسمان به روی او باز بوده است اما بشر پیشرفته کمال یافته بعدی از این موهبت محروم و درهای آسمان به رویش بسته شده است؟ آیا واقعاً استعدادهای معنوی و روحی بشر کاهش یافته و بشریت از این نظر تنزل کرده است؟

این شبهه از این پندار پدید آمده که ارتباط و اتصال معنوی با غیب مخصوص پیامبران است و لازمه انقطاع نبوت بریده شدن هر گونه رابطه معنوی و روحانی میان جهان غیب و جهان انسان است.

اما این پندار سخت بی اساس است. قرآن کریم نیز ملازمه ای میان اتصال با غیب و ملکوت و میان مقام نبوت قائل نیست همچنانکه خرق عادت را به تنهایی دلیل بر پیامبری نمی شناسد قرآن کریم افرادی را یاد میکند که از زندگی معنوی نیرومندی برخوردار بوده اند با فرشتگان همسخن بوده و امور خارق العاده از آنها سر میزده بدون آنکه «بی» بوده باشند بهترین مثال مریم دختر عمران مادر عیسی مسیح است که قرآن داستانهای حیرت انگیزی از او نقل کرده است. قرآن درباره مادر موسی نیز میگوید:

ما به او وحی کردیم که موسی را شیر بده و آنگاه که بر جان او بیم کردی او را به دریا پسپار؛ ما او را حفظ کرده، به تو باز خواهیم گرداند.

از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ يَغْطِطُهُمُ النَّبُوَّةُ.

خداوند بندگان دارد که پیامبر نیستند اما پیامبری بر آنها رشک می برد.



از نظر شیعیان که به مقام امامت و ولایت باطنی ائمه اطهار قائل اند بدون آنکه آنها را نبی بدانند مطلب کاملاً حل شده است. عرفای اسلامی در قالب اصطلاحات عرفانی مراتب سیر و سلوک معنوی را به چهار مرحله تقسیم کرده اند، ما به خاطر پرهیز از اطاله کلام فقط به دو مرحله از آن اشاره میکنیم:

سفر از خلق به حق

سفر از حق به خلق

سفر از خلق به حق مخصوص پیامبران نیست بلکه پیامبران مبعوث شده اند که بشر را در این سفر مدد نمایند. آنچه مخصوص پیامبران است سفر از حق به خلق است؛ یعنی مأموریت برای ارشاد و هدایت و دستگیری خلق پیامبری بازگشت به کثرت است برای سوق دادن به وحدت. پس انقطاع نبوت به معنی انقطاع مأموریت الهی است برای ارشاد و هدایت، نه انقطاع فیض معنوی نسبت به سائرین و سالکین الی الله. بسیار اشتباه است اگر گمان کنیم اسلام با اعلام ختم نبوت منکر زندگی معنوی شده است.

### نبوت تبلیغی

پرسش دیگر این است فرضاً این مطلب را پذیرفتیم که اسلام به واسطه کمال و پایان یافتن تیون کلیت و تمامیت و جامعیتش به نبوت تشریحی پایان داده است به تبلیغی را با چه حساب و فلسفه ای می توان توجیه کرد؟ حقیقت این است که وظیفه اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه آن است، اما تبلیغ و تعلیم و دعوت. یک وظیفه نیمه بشری و نیمه الهی است. تا زمانی بشر نیازمند به وحی تبلیغی است که درجه عقل و علم و تمددی پایه ای نرسیده است که خود بتواند عهده دار دعوت و تعلیم و تبلیغ و تفسیر اجتهاد در امر دین خود بشود. ظهور علم و عقل، و به عبارت دیگر، رشد و بلوغ انسانیت خود به خود به وحی تبلیغی خاتمه میدهد و علما جانشین چنان انبیاء میگردند. می بینیم قرآن در اولین آیه ای که نازل میشود سخن از قرائت و نوشتن و قلم و علم به میان می آورد:

إِذَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إقرأ وربك الأكرم الذي علم بالقلم، علم الإنسان ما لم يعلم.

این آیه اعلام میکند که عهد قرآن عهد خواندن و نوشتن و یاد دادن و علم و عقل است. این آیه تلویحاً می فهماند که در عهد قرآن وظیفه تعلیم و تبلیغ و حفظ آیات آسمانی به علما منتقل شده و علما از این نظر جانشین انبیاء می شوند. این آیه اعلام بلوغ و استقلال بشریت در این ناحیه است. قرآن در سراسر آیاتش بشر را به تعقل و استدلال و مشاهده عینی و تجربی طبیعت و مطالعه تاریخ و به تفقه و فهم به عمیق دعوت میکند اینها همه نشانه های ختم نبوت و جانشینی عقل و علم به جای وحی تبلیغی است. بشر در دوره های پیشین مانند کودک مکتبی بوده است که کتابی که به دستش برای خواندن میدهند پس از چند روز پاره پاره میکند و بشر دوره اسلامی مانند یک عالم بزرگسال است که با همه مراجعات مکرری که به کتابهای خود می کند، آنها را در نهایت دقت حفظ می نماید.

طلوع و ظهور علم و رسیدن بشر به حدی که خود حافظ و داعی و مبلغ دین آسمانی خود باشد خواه ناخواه به نبوت تبلیغی خاتمه داد. از این رو است که پیغمبر اکرم ﷺ علمای این امت را همدوش انبیای بنی اسرائیل یا برتر از آنها می شمرد.

### دین جاوید

اسلام ضمن اعلام ختم نبوت جاویدان ماندن خویش را اعلام کرد:

حَلالٌ مُحَمَّدٌ حَلالٌ إلی یومِ القیامَةِ وَحَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إلی یومِ القیامَةِ .

پر سر و صداترین پرسش ها و ایرادها در اطراف همین موضوع است. می گویند: مگر ممکن است چیزی جاوید بماند؟! همه چیز در جهان بر ضد جاوید ماندن است؛ اساسی ترین اصل این جهان اصل تغییر و تحول است؛ تنها یک چیز جاودانی است، آن اینکه هیچ چیز جاودانی نیست. منکران جاوید ماندن گاهی به سخنان خود رنگ فلسفی می دهند و قانون تغییر و تحول را که قانون عمومی طبیعت است دلیل می آورند. اگر به این مسأله صرفاً از این جنبه بنگریم جواب ایراد روشن است: آن چیزی که همواره در تغییر و تحول است ماده و ترکیبات مادی جهان است، اما قوانین و نظامات - خواه نظامات طبیعی و یا نظامات اجتماعی منطبق بر نوامیس طبیعی - مشمول این قانون نمی باشند. ستارگان و منظومه های شمسی پدید می آیند و پس از چندی فرسوده و فانی میگردند اما قانون جاذبه همچنان پای برجاست؛ گیاهان و جانوران زاده میشوند و میزند و میزند ولی قوانین زیست شناسی همچنان زنده است.

مقتضیات زمان

مقتضیات زمان یعنی مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی بشر به حکم اینکه به نیروی عقل و ابتکار و اختیار مجهز است و تمایل به زندگی بهتر دارد، پیوسته افکار و اندیشه‌ها و عوامل و وسائل بهتری برای رفع احتیاجات اقتصادی و اجتماعی و معنوی خود وارد زندگی میکند و ورود عوامل و وسائل کامل تر و بهتر خود به خود سبب میشود که عوامل کهنه و ناقص تر جای خود را به اینها بدهند و انسان به عوامل جدید و نیازمندی‌های خاص آنها وابستگی پیدا کند. وابستگی بشر به یک سلسله احتیاجات مادی و معنوی و تغییر دائمی عوامل و وسائل رفع کننده این احتیاجات و کامل تر و بهتر شدن دائمی آنها که به نوبه خود یک سلسله احتیاجات جدید نیز به وجود می‌آورند، سبب میشود که مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی در هر عصری و زمانی تغییر کند و انسان الزاماً خود را با مقتضیات جدید تطبیق دهد. با چنین مقتضیاتی نه باید نبرد کرد و نه می‌توان.

از نظر افراد کم فکر مقتضیات زمان یعنی سلیقه و پسند رایج روز جمله دنیای امروز نمی‌پسندد از هر منطق نظری و عملی و صوری و مادی و قیاسی و تجربی و استقرائی برای کوبیدن شخصیت اینان و تسلیم بلاشرط کردنشان مؤثرتر است. از نظر طرز فکر اینان همین که چیزی از سلیقه و مد روز - خصوصاً در دنیای غرب افتاد، کافی است که حکم کنیم مقتضیات زمان تغییر کرده است، اجتناب ناپذیر است، لازمه ترقی و تعالی است؛ در صورتی که می‌دانیم زمان و محیط و عوامل اجتماعی را بشر می‌سازد از عالم قدس وارد نمی‌شود، و بشر - هر چند غربی باشد - جایز الخطاست.

بشر همان طوری که عقل و علم دارد شهوت و هوای نفس هم دارد و همان طوری که در جهت مصلحت و زندگی بهتر گام بر می‌دارد، احياناً انحراف هم پیدا میکند؛ پس زمان نیز هم امکان پیشروی دارد و هم امکان انحراف. با پیشروی‌های زمان باید پیش رفت و با انحرافات آن باید مبارزه کرد.

مقتضیات زمان مانند «آزادی» از کلماتی است که - مخصوصاً در مشرق زمین - سرنوشت شومی داشته است و اکنون به شکل یک ابزار استعماری کامل برای در هم کوبیدن فرهنگ اصیل شرق و تحمیل روح غربی درآمده است. چه سفسطه‌ها که به این نام صورت می‌گیرند و چه بدبختیها که با این تابلوی فشنگ تحمیل می‌گردد!

### تحرك و انعطاف

طرح مسائلی از قبیل تغییر نیازمندی‌ها و مقتضیات زمان همین اندازه مفید است که بدانیم نمی‌توان این امور را بهانه قرار داد و چشم بسته قانونی را محکوم کرد و منکر جاوید بودنش شد.

ولی بدیهی است که طرح این مسائل به تنهایی کافی نیست مشکل جاوید بودن را حل نماید، زیرا مسلماً یک قانون جاودانه اگر بخواهد بر تمام صور متغیر زندگی احاطه نماید و راه حل تمام مشکلات را ارائه دهد و هر مشکلی را به صورت خاصی حل نماید، باید از نوعی دینامیسم و تحرك و از نوعی انعطاف بهره مند باشد خشک و جامد و انعطاف ناپذیر نباشد.

اکنون باید ببینیم اسلام با حفظ اصل «حَلَالٌ مَحْمَدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مَحْمَدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» چگونه راه‌های مختلف در صور گوناگون زندگی نشان می‌دهد؟ مسلماً باید در سیستم قانونگذاری اسلام راز و رمزی نهفته باشد تا بتواند بر این مشکل عظیم فائق آید.

مادر و منبع همه رازها و رمزها روح منطقی اسلام و وابستگی کامل آن به فطرت و طبیعت انسان و اجتماع و جهان است. اسلام در وضع قوانین و مقررات خود رسماً احترام فطرت و وابستگی خود را با قوانین فطری اعلام نموده است. این جهت است که به قوانین اسلام امکان جاویدانی بودن داده است.

اتکاء و وابستگی اسلام را با فطرت با مشخصات ذیل می‌توان شناخت:

پذیرش و وارد کردن عقل در حریم دین هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته است و برای او «حق» قائل نشده است. کدام دین را می‌توان پیدا کرد که عقل را یکی از منابع احکام خود معرفی کند؟ فقهای اسلام منابع و مدارک احکام را چهار چیز شمرده اند کتاب، سنت، اجماع عقل فقهای اسلام میان عقل و شرع رابطه ناگسستنی قائل اند و آن را «قاعده ملازمه» می‌نامند، می‌گویند:

كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَكُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ.

هر چه را عقل دریابد شرع بر طبق آن حکم میکند، و هر چه شرع حکم کند. مبنای عقلی دارد.

عقل در فقه اسلامی هم میتواند خود اکتشاف کننده یک قانون باشد و هم می‌تواند قانونی را تقیید و تحدید کند و یا آن را تعمیم دهد و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک مددکار خوبی باشد.

حق دخالت عقل از آنجا پیدا شده که مقررات اسلامی با واقعیت زندگی سر و کار دارد. اسلام برای تعلیمات خود رمزهای مجهول لا ینحل آسمانی قائل نشده است.

جامعیت، و به تعبیر خود قرآن وسطیت: یکجانبه بودن یک قانون یا یک مکتب دلیل منسوخ شدن خود را همراه دارد. عوامل مؤثر و حاکم بر زندگی انسان فراوان است. چشم پوشی از هر یک از آنها خود به خود عدم تعادل ایجاد می کند. مهمترین رکن جاوید ماندن توجه به همه جوانب مادی و روحی و فردی و اجتماعی است. جامعیت و همه جانبه بودن تعلیمات اسلامی مورد قبول اسلام شناسان است.

اسلام هرگز به شکل و صورت و ظاهر زندگی نپرداخته است. تعلیمات اسلامی همه متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدف ها و معانی می رساند. اسلام هدف ها و معانی و ارائه طریقه رسیدن به آن هدفها و معانی را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هر گونه تصادمی با توسعه تمدن و فرهنگ پرهیز کرده است.

در اسلام یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نمی توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد و مسلمان وظیفه خود بداند که آن شکل و ظاهر را حفظ نماید؛ از این رو، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاوید ماندن را از میان بر می دارد. رمز دیگر خاتمیت و جاودانی بودن این دین که آن نیز از هماهنگی با قوانین فطری سرچشمه میگیرد این است که برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و لایتغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر وی وضع متغیری را پیش بینی کرده است.

قبلاً گفتیم که پاره ای از احتیاجات بشر، چه در زمینه های فردی و چه در زمینه های اجتماعی وضع ثابتی دارد و در همه زمانها یکسان است. نظامی که انسان باید به غرایز خود بدهد که «اخلاق» نامیده می شود و نظامی که باید به اجتماع بدهد که عدالت خوانده میشود و رابطه ای که باید با خالق داشته باشد و ایمان خود را تجدید و تکمیل کند که «عبادت» نامیده می شود، از این قبیل است.

قسمتی دیگر از احتیاجات بشر متغیر است و از لحاظ قانون وضع متغیری را ایجاد میکند. اسلام برای این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است از این راه که این اوضاع متغیر را با اصول ثابت و لا یتغیر مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع جدید و متغیری قانون فرعی خاص و متناسبی تولید می نمایند.

به ذکر دو مثال قناعت میکنیم:

در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این صورت:

وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ .

تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرومند باشید.

یکی دیگر از جهاتی که نشانه هماهنگی تعلیمات اسلامی با فطرت و طبیعت است و به آن امکان جاوید ماندن میدهد رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی و درجه بندی احکام از این نظر است.

در اسلام اعلام شده که احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است و اعلام شده که این مصالح و مفاسد در یک درجه نمی باشند.

این جهت سبب شده که باب مخصوصی در فقه اسلامی به نام باب «تزاحم» با اهم و مهم» باز شود و کار فقها و کارشناسان اسلامی را در موارد برخورد و اجتماع مصالح و مفاسد گوناگون آسان نماید. اسلام خود اجازه داده است که در این گونه موارد علمای امت درجه اهمیت مصلحتها را با توجه به راهنماییهای خود اسلام بسنجند و مصالح مهمتر را بر

مصالح کم اهمیت تر ترجیح دهند و خود را از بن بست خارج نمایند. از رسول اکرم ﷺ روایت شده:

إِذَا اجْتَمَعَتْ حُرْمَتَانِ طَرِحَتِ الصَّغْرَى لِلْكُبْرَى .

آنجا که دو امر واجب الاحترام جمع شد باید از کوچکتر به خاطر بزرگتر صرف نظر کرد.

ابن اثیر در النهایه این حدیث را نقل میکند و میگوید:

أَيُّ إِذَا كَانَ أَمْرٌ فِيهِ مَنَفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَمَضْرُةٌ عَلَى الْحَاصَةِ قَدِّمَتْ مَنَفَعَةُ الْعَامَّةِ .

اگر چیزی باشد که در آن فایده جمع و زبان فرد باشد، منفعت جمع بر زبان فرد مقدم است.

انتقال وظیفه

گفته های گذشته روشن کرد که بلوغ عقلی و علمی بشر و طلوع دوره توانایی وی بر دریافت حقایق کلیه معارف و قوانین الهی و بر حفظ موارث دینی و مبارزه با تحریفها و بدعتها، دعوت و تبلیغ و اشاعه دین زمینه اصلی پایان یافتن پیامبری است. قسمت عمده وظایفی که در دوره کودکی بشر اجباراً «وحی» انجام می داده است در دوره رشد و بلوغ عقل و علم نیروی علمی و عقلی انجام می دهد و علما وارث انبیاء می گردند.

با اینکه اسلام بر خلاف سنت رایج مذهب هیچ گونه امتیازی برای علمای امت که منجر به نوعی امتیاز طبقاتی بشود قائل نشده است، ایفای بزرگترین نقشهای دینی را بر عهده آنان گذاشته است. در هیچ دینی به اندازه اسلام علمای امت نقش اصیل و مؤثری نداشته اند و این از خصیصه خاتمیت این دین ناشی می شود.

اولین پستی که در دوره خاتمیت از پیامبران به عالمان انتقال می یابد پست دعوت و تبلیغ و ارشاد و مبارزه با تحریفها و بدعت هاست.

توده بشر در همه دوره ها نیازمند به دعوت و ارشاد است. قرآن با کمال صراحت این وظیفه را بر عهده گروهی از خود امت می گذارد:

وَلٰتٰنِ مِّنْکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُوْنَ اِلٰی الْخَیْرِ یَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ.

باید گروهی از شما باشند که دعوت به خیر کنند، به نیکی فرمان دهند و از زشتی باز دارند.

علمای امت اسلامی بر حسب وظیفه و مسؤلیتی که دارند عالم ترین مردم به زمان خویش خواهند بود، زیرا تشخیص مقتضیات واقعی زمان از مقتضیات انحرافات اخلاقی و انحطاطات روحی انسانها، بدون آشنایی با روح زمان و عوامل دست اندر کار ساختمان زمان و جهت سیر آن عوامل، امکان پذیر نمی باشد.

## بخش دوم : امامت

### واژه ولی

ولاء، ولایت (به فتح «واو»)، ولایت به کسر «واو»، ولی، مولی، اولی و امثال اینها همه از ماده «ولی» — و، ل ی — اشتقاق یافته اند. این واژه از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورتهای مختلفی به کار رفته است؛ میگویند در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است. معنای اصلی این کلمه همچنانکه راغب در مفردات القرآن گفته است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آنچنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آنها نباشد، ماده «ولی» استعمال می شود. مثلاً اگر چند نفر پهلوئی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آنها را بیان کنیم، می گوئیم: زید در صدر مجلس نشسته است «ویلیه عمرو، ویلی عمروا بکر، یعنی بلافاصله در کنار زید عمرو نشسته است و در کنار عمرو بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است.

راغب راجع به خصوص کلمه «ولایت» از نظر موارد استعمال می گوید:

ولایت (به کسر «واو») به معنی نصرت است و اما ولایت (به فتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است، و گفته شده است که معنی هر دار یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است.

راغب راجع به کلمه «ولی» و کلمه «مولی» می گوید: این دو کلمه نیز در همان معنی است؛ چیزی که هست گاهی مفهوم اسم فاعلی دارند و گاهی مفهوم اسم مفعولی.

### دو نوع ولاء

در قرآن سخن از «ولاء» و «موالات» و «تولی» زیاد رفته است. در این کتاب بزرگ آسمانی مسائلی تحت این عناوین مطرح است. آنچه مجموعاً از تدبیر در این کتاب مقدس به دست می آید این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند.

ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبه خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد ولاء محبت ولاء امامت ولاء زعامت ولاء تصرف یا ولایت تکوینی .

### ۱. ولاء منفی

قرآن کریم، مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت بر حذر داشته است نه از باب اینکه دوست داشتن انسانهای دیگر را بد بداند و طرفدار بغض مسلم نسبت به غیر مسلم در هر حال و مخالف نیکی با آنها باشد؛ قرآن صریحاً می گوید:

لَا یٰۤاٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یَقَاتِلُوْا فِیْ الدِّیْنِ وَ لَمْ یُخْرِجُوْکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَ تَقْسِبُوْا اِلَیْهِمْ، اِنَّ اللّٰهَ یَحِبُّ الْمُقْسِبِیْنَ .

خداوند باز نمی دارد شما را از کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ نکرده اند و شما را از خانه هاتان بیرون نرانده اند که نیکی کنید نسبت به آنان و دادگیری کنید؛ همانا خداوند دادگران را دوست دارد.

اسلام نمی گوید کار محبت آمیز و کار نیکتان منحصرأ باید درباره مسلمین باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد؛ دینی که پیغمبرش به نص قرآن «رحمة للعالمین» است، کی می تواند چنین باشد؟ ولی یک مطلب هست و آن اینکه مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند؛ دیگران در باطن، جور دیگری در باره آنان ذکر می کنند؛ تظاهر دشمن به دوستی با مسلمانان، آنان را غافل نکند و موجب نگردهد که آنان دشمن را دوست پندارند و به او اطمینان کنند. مسلمان همواره باید بداند که عضو جامعه اسلامی است، جزئی است از این کل جزء یک کل و عضو یک پیکر بودن خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاد می کند. غیر مسلمان عضو یک پیکر دیگر است. عضو پیکر اسلامی روابطش با اعضای پیکر غیر اسلامی باید به نحوی باشد که لاقبل با عضویتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد، یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرسد. پس خواه ناخواه نمی تواند روابط مسلمان با غیر مسلمان را روابط مسلمان و مسلمان یکسان و احیاناً از آن نزدیکتر باشد.

روابط دوستانه و صمیمانه مسلمانان با یکدیگر باید در حدی باشد که عضویت در یک پیکر و جزئیت در یک کل ایجاد میکند و لاء منفی در اسلام عبارت است از اینکه یک مسلمان همواره در مواجهه با غیر مسلمان بداند با اعضای یک پیکر بیگانه مواجه است و معنی اینکه نباید و لاء غیر مسلمان را داشته باشد این است که نباید روابط مسلمان یا غیر مسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد به این معنی که مسلمان عملاً عضو پیکر غیر مسلمان قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویتش در پیکر اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود.

اسلام در مورد یک جامعه فاسد و اصلاح نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می کند، از طرفی دستور جهاد می دهد تا ریشه فساد را ببرد:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً .

آنان را بکشید تا فتنه از میان برود.

و از طرف دیگر دستور احتیاط و اجتناب می دهد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکنند تا جامعه و بشریت سالم بماند و این با بشر دوستی کوچکترین منافاتی ندارد. طبیعت انسان دزد است و ضبط و گیرندگی از جمله خواص انسانی است، و چه با ناخودآگاه افکار و اندیشه های دیگران را در لوح خویش ثبت کند. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ .

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده اند. تا آنجا که می فرماید:

إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمُ بِالسُّوءِ وَوَدَّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ .

اگر به شما دست یابند دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می گشایند و دوست دارند که کافر شوید.

در اینجا قرآن سر لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این میداند که آنها دوست دارند دیگران نیز به کیش و آیین آنها در آیند. مگر صرف دوستی و تمایل آنها به این کار چه خطری را به همراه دارد؟

اینجا قرآن منشأ اصلی خطر را گوشزد می کند. آنها وقتی دوست دارند، تنها دوستی و تمایلشان نیست بلکه برای نیل به این هدف میکوشند و از هر راهی جدیت می کنند. همه اینها ایجاد میکند که روابط مسلم با غیر مسلم محتاطانه باشد، مسلمان از خطر غافل نماند، فراموش نکند که عضو یک جامعه توحیدی است و آن غیر مسلم عضو یک پیکر و جزء یک اجتماع دیگر است اما هیچیک از آنها ایجاد نمی کند که مسلمان با غیر مسلمان بکلی قطع ارتباط کند روابط اجتماعی و اقتصادی و احیاناً سیاسی نداشته باشد. البته همه مشروط است که منطبق با مصالح کلی جامعه اسلامی بوده باشد.

## ۲. ولاء اثباتی عام

اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند، نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد، که قرآن می خواهد جامعه مسلمانان برتر از دیگران باشد :

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

سست نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید شما برترید.

ایمان، ملاک برتری قرار گرفته است، مگر ایمان چه میکند؟ ایمان ملاک وحدت و رکن شخصیت و تکیه گاه استقلال و موتور حرکت جامعه اسلامی است. در جای دیگر می فرماید:

وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ .

با یکدیگر نزاع نکنید و اختلاف نداشته باشید که سست و ضعیف خواهید شد و بو و خاصیت خود را از دست خواهید داد.

جدال و اختلاف، کیان و شخصیت جامعه اسلامی را منهدم می کند. ایمان اساس دوستی و وداد و ولاء مؤمنان است. قرآن کریم می فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ .

مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی ولی بعضی دیگرند، به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند.

مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب اینکه با یکدیگر نزدیک اند، حامی و دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند و در حقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل میدهند علاقه می ورزند و لذا امر به معروف می کنند و یکدیگر را از منکر و زشتی ها باز می دارند.

این دو عمل امر به معروف و نهی از منکر ناشی از وداد ایمانی است و لذا این دو جمله - يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ - بلافاصله به دنبال بیان ولاء ایمانی مسلمانان واقع شده است.

علاقه به سرنوشت اشخاص از علاقه به خود آنها سرچشمه می گیرد. پدري که به فرزندان خویش علاقه دارد قهراً نسبت به سرنوشت و رفتار آنان نیز احساس علاقه می کند؛ اما ممکن است نسبت به فرزندان دیگران در خود احساسی نکند چون نسبت به خود آنها علاقه ای ندارد تا به سرنوشتشان نیز علاقه مند باشد و کار نیکشان در او احساس اثباتی به وجود آورد و کار بدشان احساس نفیی امر به معروف در اثر همان احساس اثباتی است و نهی از منکر در اثر احساس ، و تا دوستی و محبت نباشد این احساس ها در نهاد انسانی جوشش نمی کند.

### ولاء اثباتی خاص

ولاء اثباتی خاص، ولاء اهل البیت است. در اینکه پیغمبر اکرم ﷺ مسلمانان را به نوعی ولاء نسبت به خاندان پاک خود خوانده و توصیه نموده است جای بحث نیست؛ یعنی حتی علمای اهل تسنن در آن بحثی ندارند. آیه ذوی القربی (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) ولاء خاص را بیان میکند. آنچه در حدیث معروف و مسلم غدیر نیز آمده است که با این عبارت است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» خود بیان نوعی از ولاء است که بعداً توضیح داده می شود. آیه کریمه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَوَلِي تَانِ خُدَاةَ و فرستاده اش و آنان که ایمان آورده اند که نماز را به پا می دارند و زکات را در حال رکوع ادا میکنند به اتفاق فریقین در مورد علی الله نازل گشته. طبری روایات متعددی را در این باره نقل میکند و زمخشری که از اکابر علمای اهل تسنن است به طور جزم میگوید:

و این آیه در شأن علی نازل شده و سر اینکه لفظ جمع آمده با اینکه مورد نزول آن یک مرد بیش نبوده این است که مردم را به اینچنین فعلی ترغیب کند و بیان دارد باید اینچنین سیرت و . سجیه ای را کسب کنند و که مؤمنان : و اینچنین بر خیر و احسان و دستگیری از فقیران ساعی و حریص باشند و حتی با نمازی نیز تأخیر نیندازند. (یعنی با اینکه در نمازند و موضوع زکات پیدا می شود تأخیر نکرده و در حال نماز انجام وظیفه می کنند.

فخر رازی نیز که همچون زمخشری از اکابر اهل سنت و جماعت است می گوید: این آیه در شأن علی نازل گشته و علما نیز اتفاق کرده اند که ادای زکات در حال رکوع واقع نشده جز از علی.

### انواع ولاء اثباتی خاص

تا بدینجا — همچنانکه ملاحظه شد - اجمالاً مسأله ولاء علی و سایر اهل البیت تردید پذیر نیست، منتها بحث در این است که مراد از ولاء در این آیه و سایر آیات و در احادیث نبوی که به آن دعوت شده چیست؟ ما برای اینکه مقصود روشن گردد لازم میدانیم موارد استعمال خصوصی کلمه «ولاء» و «ولایت» را در کتاب و سنت که درباره اهل البیت آمده است بحث کنیم این دو کلمه، معمولاً در چهار مورد استعمال می شود.

### ۱. ولاء محبت یا ولاء قرابت

ولاء محبت یا ولاء قرابت به این معنی است که اهل البیت، ذوی القربای پیغمبر اکرم اند و مردم توصیه شده اند که نسبت به آنها به طور خاص، زائد بر آنچه ولاء اثباتی عام اقتضا میکند، محبت بورزند و آنها را دوست بدارند. این مطلب در آیات قرآن آمده است و روایات بسیاری نیز در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده که محبت اهل البیت و از جمله علی را یکی از مسائل اساسی اسلامی قرار می دهد و قهراً در این مورد، دو بحث به وجود می آید: اول اینکه چرا در موضوع اهل البیت اینهمه توصیه شده است که مردم به آنها ارادت بورزند و این ارادت و محبت را وسیله تقرب به خداوند قرار دهند؟ گیرم همه مردم اهل البیت را شناختند و به آنها محبت و ارادت واقعی پیدا کردند، چه نتیجه و خاصیتی دارد؟ دستورهای اسلامی همه مبنی بر فلسفه و حکمتی است. اگر چنین دستوری در متن اسلام رسیده باشد قطعاً باید حکمت و فلسفه ای داشته باشد. پاسخ این پرسش این است که دعوت به محبت اهل البیت، و به عبارت دیگر ولاء محبت اهل البیت، حکمت و فلسفه خاص دارد گزاف و گتره نیست، پاداش به رسول اکرم ﷺ یا به خود آنها نیست. قرآن کریم از زبان رسول اکرم ﷺ تصریح میکند که پاداشی که از شما خواستیم - یعنی مودت ذوی القربی - فایده اش عابد خود شماست.

ولاء محبت مقدمه و وسیله ای است برای سایر ولاءها که بعداً توضیح خواهیم داد. رشته محبت است که مردم را به اهل البیت پیوند واقعی می دهد تا از وجودشان از آثارشان از سخنانشان از تعلیماتشان از سیرت و روششان استفاده کنند.

## ۲. ولاء امامت

ولاء امامت و پیشوایی، و به عبارت دیگر مقام مرجعیت دینی، یعنی مقامی که دیگران باید از وی پیروی کنند او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارت دیگر زعامت دینی چنین مقامی مستلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش سند و حجت است برای دیگران. این همان منصبی است که قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا .

برای شما در رفتار فرستاده خدا پیروی ای نیکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد کنند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ .

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد.

در این آیات رسول الله را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند و این خود دلیل عصمت آن حضرت است از گناه و خطا، زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود از او صادر گردد دیگر جا نداشت خدای متعال او را پیشوا و مقتدا معرفی کند. این مقام پس از پیغمبر به اهل البیت رسید و بر طبق روایتی که اکثر علمای اهل سنت در کتاب سیره و تاریخ و کتب روایت خود از قریب سی نفر از صحابه پیغمبر نقل کرده اند اهل البیت را به پیشوایی و امامت برگزید؛ فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِهَآ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، فَلَا تَقْدَمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

من در بین شما دو چیز ارزنده را باقی میگذارم کتاب خدا و اهل بیتم را. آنها جدا نگردند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند بر آنها پیشی نگیرید که تباه شوید، و از آنها کوتاهی نکنید که تباه شوید و به آنان نیاموزید که از شما داناترند.

## ۳. ولاء زعامت

ولایت زعامت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی اجتماع نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شؤون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است ولی امر مسلمین است. پیغمبر اکرم ﷺ در زمان حیات خودشان ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است به اهل البیت رسیده است. آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر را و کسانی را که اداره کار شما به دست آنهاست و همچنین آیات اول سوره مائده و حدیث شریف غدیر و عموم آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ عَموم آیه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، ناظر به چنین ولایتی است.

## ۴. ولاء تصرف

ولاء تصرف یا ولاء معنوی بالاترین مراحل ولایت است. سایر اقسام ولایت مربوط است به رابطه قرابتی با رسول اکرم ﷺ بعلاوه مقام طهارت و قداست شخصی اهل البیت یا مربوط است به صلاحیت علمی و یا اجتماعی آنها آنچه به نام ولایت در دو مورد اخیر نامیده میشود از حدود تشریح و قرارداد تجاوز نمی کند گو اینکه ریشه و مبنا و فلسفه این قرارداد صلاحیت علمی یا اجتماعی است؛ اما ولایت تصرف یا ولایت معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است. اول باید ببینیم ولایت تصرف چه معنی و مفهومی دارد و مقصود معتقدین چیست؟

نظریه ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به نام «انسان» در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است، و از طرف دیگر مربوط است به رابطه این موجود با خدا مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل میگردد و اثر وصول به مقام قرب - البته در مراحل عالی آن این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائیر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می شود. زمین هیچگاه از ولیی که حامل چنین معنویت باشد و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست. ولایت به این معنی غیر از نبوت و غیر از خلافت و غیر از وصایت و غیر از امامت به معنی مرجعیت در احکام دینی است؛ غیرتش با نبوت و خلافت و وصایت واقعی است و با امامت مفهومی و اعتباری او مقصود از اینکه غیرتش با نبوت و خلافت و وصایت واقعی است این نیست که هر که نبی یا وصی یا خلیفه شد ولی نیست بلکه مقصود این است که نبوت و همچنین وصایت و خلافت حقیقتی است غیر از ولایت؛ و الا انبیاء عظام خصوصاً خاتم آنها، دارای ولایت کلیه الهیه بوده اند.

### تقرب به خدا یعنی چه؟

انس ما با مفاهیم اعتباری و اجتماعی که در زندگی اجتماعی به کار می بریم غالباً سبب خطا و اشتباه ما میشود؛ سبب میشود که الفاظی که در معارف اسلامی آمده است از معنای حقیقی خود منسلخ شوند و مفهومی اعتباری و قراردادی پیدا کنند. ما آنجا که کلمه «قرب و نزدیکی را در خارج از مفاهیم اجتماعی به کار می بریم همان مفهوم حقیقی را اراده میکنیم؛ مثلاً میگوییم در نزدیکی این کوه چشمه ای است یا خود را به نزدیک این کوه رساندم در اینجا مراد ما قرب واقعی است؛ یعنی واقعاً دوری و نزدیکی فاصله خود را تا کوه در نظر میگیریم و از کلمه «قرب» منظورمان این است که آن فاصله که یک امر واقعی است نه قراردادی کمتر شده است. اما وقتی که میگوییم فلان شخص نزد فلان مقام اجتماعی قرب پیدا کرده است و یا میگوییم فلان شخص با فلان خدمت خود به فلان مقام نزد او تقرب حاصل کرد در اینجا منظورمان چیست؟ آیا مقصود این است که فاصله میان آنها کمتر شد؟ مثلاً سابقاً در پانصد متری او قرار داشت و اکنون در صد متری اوست؟ البته نه اگر چنین است پس پیشخدمت در اطاق هر کسی از هر کس دیگر نزد او مقرب تر است. مقصودمان این است که خدمتگزار در اثر خدمتش در روحیه مخدوم خود تأثیر کرد و او را از خود راضی نمود و حال اینکه قبلاً راضی نبود، با او را از خود راضی تر کرد و در نتیجه از این پس مخدوم بیش از گذشته به او عنایت خواهد داشت. پس استعمال قرب در اینجا یک استعمال مجازی است نه حقیقی؛ واقعاً وجود خارجی این شخص در نزدیکی وجود خارجی آن شخص قرار نگرفته است، بلکه از آن رابطه خاص روحی که از طرف مخدوم نسبت به خادم برقرار شده و آثاری که بر این رابطه روحی مترتب است مجازاً و تشبیهاً «قرب» تعبیر شده است.

بنابراین محال است که انسان در اثر طاعت و بندگی و پیمودن صراط عبودیت به مقام فرشته نرسد و با بالاتر از فرشته نرود و لاقلاً در حد فرشته از کمالات هستی بهره مند نباشد. قرآن برای تثبیت مقام انسانی میگوید:

ما فرشتگان را فرمان دادیم که در پیشگاه آدم سجده کنند و همه فرشتگان بلا استثناء سجده کردند جز ابلیس که حاضر نشد.

حقاً باید گفت منکر مقام انسان هر که هست ابلیس است.

### حیات ظاهر و حیات معنی

انسان در باطن حیات ظاهری حیوانی خود یک حیات معنوی دارد، حیات معنوی انسان که استعدادش در همه افراد هست از نظر رشد و کمال از اعمالش و اهدافش سرچشمه می گیرد. کمال و سعادت انسان و همچنین سقوط و شقاوت او وابسته به حیات معنوی اوست که وابسته است به اعمال و نیات و اهداف او و به اینکه با مرکب اعمال خود به سوی چه هدف و مقصدی پیش می رود. توجه ما به دستورهای اسلامی تنها از جنبه های مربوط به زندگی فردی با اجتماعی دنیوی است. شک نیست که دستورهای اسلامی مملو است از فلسفه های زندگی در همه شؤون اسلام هرگز مسائل زندگی را تحقیر نمی کند و بی اهمیت نمی شمارد. از نظر اسلام معنویت جدا از زندگی در این جهان وجود ندارد. همان طور که اگر روح از بدن جدا شود دیگر متعلق به این جهان نیست و سرنوشتش را جهان دیگر باید معین کند معنویت جدا از زندگی نیز متعلق به این جهان نیست



و سخن از معنویت منهای زندگی در این جهان بیهوده است. اما نباید تصور کرد که فلسفه های دستورهای اسلامی در مسائل زندگی خلاصه می شود، خیر در عین حال به کار بستن این دستورات وسیله ای است برای طی طریق عبودیت و پیمودن صراط قرب و استکمال وجود انسان یک سیر کمالی باطنی دارد که از حدود جسم و ماده و زندگی فردی و اجتماعی بیرون است و از یک سلسله مقامات معنوی سرچشمه میگیرد انسان با عبودیت و اخلاص خود عملاً در آن سیر میکند احياناً در همین دنیا و اگر نه در جهان دیگر که حجاب برطرف شد همه مقاماتی را که طی کرده که همان مقامات و مراتب قرب و در نتیجه ولایت است - مشاهده می نماید.

### نبوت و ولایت

حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبائی مدظله العالی می فرماید:

احکام و نوامیس دینی که یک دسته از آنها همان مقررات اجتماعی میباشند در ظاهر یک سلسله افکار اجتماعی میباشند ارتباط آنها با سعادت و شقاوت اخروی و به عبارت ساده دینی با نعمت های بهشتی و نعمت های دوزخی منوط به واقعیت هایی است که به واسطه عمل به آن نوامیس و مقررات یا ترک آنها در وجود آمده و در پس پرده حس ذخیره شده و پس از انتقال وی به نا انسان به آخرت و پاره شدن پرده غفلت و حجاب انبیت برای انسان ظاهر و مشکوف افتد... پس در زیر لفافه زندگی اجتماعی که انسان با رعایت نوامیس دینی بسر می برد، واقعیتی است زنده و حیاتی است معنوی که نعمت های اخروی و خوشبختی های همیشگی از آن سرچشمه گرفته و به عبارت دیگر مظاهر وی می باشند. این حقیقت و واقعیت است که به نام «ولایت» نامیده می شود. «نبوت» واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدایی مربوط به زندگی را به دست آورده و به مردم میرساند و «ولایت» واقعیتی است که در نتیجه عمل به فرآورده های نبوت و نوامیس خدایی در انسان به وجود می آید.

### امام، حامل ولایت

حضرت معظم له درباره نبوت ولایت و حامل آن «امام»، و اینکه جهان انسانی همواره از انسانی که حامل ولایت باشد (انسان) (کامل) خالی نیست، می فرماید:

در نبوت و تحقق صراط ولایت که در وی انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین میشود تردیدی نیست؛ زیرا ظواهر دینی بدون یک واقعیت باطنی تصور ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی مقررات عملی و اخلاقی و اجتماعی را تهیه نموده و وی را به سوی او دعوت کرده است ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است آماده خواهد ساخت و دلیلی که دلالت بر نبوت و دوام نبوت شرایع و احکام در عالم انسانی کرده و سازمان مقررات دینی را به پا نگه می دارد، دلالت بر نبوت و دوام و فعلیت سازمان ولایت می کند. و چگونه متصور است که مرتبه ای از مراتب توحید و یا حکمی که احکام دین امر (فرمان) زنده ای بالفعل داشته باشد در حالی که واقعیت باطنی که در بر دارد در وجود نباشد و یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه مقطوع بوده باشد. کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می کند در لسان قرآن «امام» نامیده می شود. امام یعنی کسی که از جانب حق سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته ولایت که به قلوب بندگان می تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست و موهبت های متفرقه جوی هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می باشد.

در اصول کافی باب ان الائمه نور الله از ابو خالد کابلی روایت می کند که گفت از امام باقر از این آیه سؤال کردم :

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا .

به خدا و فرستاده اش و نوری که فرود آورده ایم ایمان آورید.

امام ضمن توضیح معنای این آیه فرمود:

والله يا ابا خالد لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار.

به خدا سوگند - ای ابا خالد که نور امام در دل مردم با ایمان که تحت نفوذ و سیطره معنوی او هستند از نور خورشید در روز روشن تر است.

اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدر خویش پیش رود و مرحله ای از مراحل کمالات خود را طی کند راه قرب به حق را می پیماید. انسان نیز یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که به اصطلاح در آنچه امروز تمدن نامیده میشود - یعنی یک سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثر و مفید است و یک سلسله آداب و مراسم که لازمه بهتر زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند. اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بعدی دیگر دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل میگردد.

## از عبودیت تا ربوبیت

مقصود از «ربوبیت خداوندگاری است نه خدایی هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرف اوست. ما تعبیر بالا را به پیروی از یک حدیث معروف که در مصباح الشریعه آمده است آوردیم. در آن حدیث میگوید: العبودیة جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ یعنی همانا بندگی خدا و پیمودن صراط قرب به حق گوهری است که نهایت آن خداوندگاری یعنی قدرت و توانایی است.

بشر همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند که برخورد و بر جهان تسلط یابد. در میان آن راه ها یک راه است که وضع عجیبی دارد، از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده میکند که چنان هدفی نداشته باشد، یعنی هدفش کسب قدرت و تسلط بر جهان نباشد، بلکه هدف در نقطه مقابل این هدف باشد، یعنی هدفش «تذلل»، «خضوع»، «فنا» و «نیستی» از خود باشد. آن راه عجیب راه عبودیت است.

## مراحل و منازل

ربوبیت و خداوندگاری و ولایت به عبارت دیگر کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر میگردد، منازل و مراحلی دارد اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط بخش انسان بر نفس خویش است. به عبارت دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اولاً بینشی نافذ پیدا میکند روشن و بینای خود می گردد. قرآن کریم می فرماید:

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا .

اگر تقوای الهی را داشته باشید خداوند مایه تمیزی برای شما قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا .

آنان که در راه ما بکوشند ما راه های خویش را به آنها می نمایانیم.

و ثانیاً آدمی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر میگردد، اراده انسان در برابر خواهش های نفسانی و حیوانی نیرومند میگردد، آدمی حاکم وجود خویش می شود مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می کند.

قرآن کریم درباره نماز می فرماید:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ .

محققاً نماز انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.

درباره روزه می فرماید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

بر شما روزه نوشته شد آنچنانکه بر امتان پیشین نوشته شد، بدان جهت که باشد تقوا و نیروی خود نگهداری کسب کنید.

درباره هر دو عبادت می فرماید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ .

ای اهل ایمان از نماز و از صبر (روزه) کمک بخواهید و از این دو منبع نیرو استمداد کنید.

در این مرحله از عبودیت آن چیزی که نصیب انسان میگردد این است که ضمن یک روشن بینی، خواهشها و تمایلات نفسانی انسان مسخر وی می گردد. به عبارت دیگر، اولین اثر عبودیت، ربوبیت و ولایت بر نفس اماره است.

در سوره مبارکه نمل داستان سلیمان و ملکه سبا را نقل میکند. سلیمان، ملکه سبا را احضار میکند و ملکه به حضور سلیمان روانه می شود. سلیمان از حاضران مجلس می خواهد که تخت ملکه را پیش از ورود خودش حاضر نمایند. برخی داوطلب می شوند و سلیمان به نوع کار آنها راضی نمی شود تا آنکه:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ .

آن که دانشی از لوح محفوظ نزد او بود گفت: من پیش از آنکه چشم به هم بزنی آن را حاضر میکنم و حاضر کرد.

تعبیر قرآن این است که آن دانشمند گفت: من آورنده آن در این مدت کم هستم. پس حول و قوه را به خود نسبت میدهد و بعلاوه میگوید آن که دانشی از لوح محفوظ نزدش بود چنین گفت اشاره به اینکه این کار خارق العاده را به موجب نوعی دانش کرد و آن دانش از نوع علمی که در دفترهای بشری تاکنون ثبت شده نیست؛ دانشی است که با ارتباط و اتصال به لوح محفوظ یعنی با قرب به ذات حق می توان بدان رسید.

و باز قرآن صریحاً درباره خود این پیامبر میگوید:

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رِجَاءَ حَيْثُ أَسَّابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ وَأَخْرَيْنَ مَقَرَّتَيْنِ فِي الْأَصْفَادِ، هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

ما باد را مسخر وی ساختیم در حالی که به آسانی به امر و اراده او هر جا بخواهد حرکت می کند و همچنین شیاطین هر سازنده و هر زیر آب رونده را و دیگرانی که در زنجیر بسته شده بودند. ای سلیمان این است بخشش بی حساب ما، پس با توست که ببخشی یا نگه داری.

در آیاتی که درباره معجزات حضرت عیسی مسیح آمده نیز از تعبیرات قرآن همین مطلب استفاده میشود به واسطه پرهیز از اطاله از ذکر آنها خودداری می کنیم.

مقصود این است که با قبول قرآن نتوان منکر ولایت تصرف در کائنات شد. در خاتمه نکته ای را که در اول بحث اشاره کردیم توضیح میدهم همه این مراحل نتیجه «قرب» به پروردگار است و قرب به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری در حدیث معروف و مشهور قدسی که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند به صورت بسیار زیبایی این حقیقت بیان شده است. امام صادق از رسول اکرم ﷺ روایت میکند که :

قال الله عز وجل: ما تقرب إلى عبد بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليقرب إلى بالتأفله حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده الذي يبسط بها. إن دعائي أحبته وإن سألتني أعطيتة .

خداوند میگوید: هیچ بنده ای با هیچ چیزی به من نزدیک نشده است که از فرائض نزد من محبوب تر باشد. همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات - که من فرض نکرده ام ولی او تنها به خاطر محبوبیت آنها نزد من انجام می دهد - به من نزدیک میشود تا محبوب من میگردد. همینکه محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن میشنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن میگوید و دست او میشوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت میکنم و اگر از من بخواهد میبخشم.

در این حدیث جان مطلب ادا شده است عبادت موجب تقرب، و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست؛ یعنی با عبادت انسان به خدا نزدیک می شود و در اثر این نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایتها گوش و چشم و دست و زبان او حقانی میگردد؛ با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله میکند، دعایش مستجاب و مسؤولش بر آورده است.

حقیقت این است که روح مذهب تشیع که آن را از سایر مذاهب اسلامی ممتاز میکند و بینش اسلامی خاص به پیروان خود میدهد، دید خاص این مذهب درباره «انسان» است. از طرفی استعدادهای انسان را بسی شگرف می داند که بدان اشاره شد - و جهان انسان را هیچ گاه از وجود انسان کامل که همه استعدادهای انسانی در او به فعلیت رسیده باشد خالی نمی داند و از طرف دیگر طبق بینش این مذهب عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولی و حجت خداست میسر نیست. از این رو اولیاء این مذهب گفته اند :

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يَنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ.

## فصل دوم: نکات مهم معارف اسلامی در آثار شهید مطهری

۱- انسان خود نوعی حیوان است؛ از این رو با دیگر جانداران مشترکات بسیار دارد؛ اما یک سلسله تفاوت ها با همجنسان خود دارد که او را از جانداران دیگر متمایز ساخته و به او مزیت و تعالی بخشیده و او را بی رقیب ساخته است.

۲- تفاوت عمده و اساسی انسان با دیگر جانداران در دو ناحیه است : بینش ها و گرایش ها.

۳- آگاهی حیوان از جهان تنها به وسیله حواس ظاهره است؛ از این رو سطحی و ظاهری است به درون و روابط درونی اشیاء نفوذ نمی کند.

- ۴- گرایش‌های معنوی و والای بشر، زاده ایمان و اعتقاد و دلبستگی‌های او به برخی حقایق در این جهان است که آن حقایق هم ماورای فردی است، و هم ماورای مادی است.
- ۵- وجوه مشترک انسان با حیوان و وجوه امتیاز او از حیوان سبب شده که انسان دارای دو زندگی باشد زندگی حیوانی و زندگی انسانی و به تعبیر دیگر، زندگی مادی و زندگی فرهنگی اینجا مسئله‌ای مطرح است.
- ۶- گرایش‌های ایمانی مذهبی موجب آن است که انسان تلاش‌هایی علی‌رغم گرایش‌های طبیعی فردی انجام دهد و احیاناً هستی و حیثیت خود را در راه ایمان خویش فدا سازد.
- ۷- ایمان مذهبی پیوندی است دوستانه میان انسان و جهان و به عبارت دیگر نوعی هماهنگی است میان انسان و آرمان‌های کلی جهان
- ۸- خوشبینی به جهان و خلقت و هستی ایمان مذهبی از آن جهت که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاص می‌دهد به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می‌کند.
- ۹- ایمان مذهبی از نظرگاه بهجت و انبساط آرامش خاطر است. انسان فطرتاً جوای سعادت خویش است.
- ۱۰- یکی دیگر از آثار ایمان مذهبی از جنبه انبساط بخشی برخوردار است بیشتر از یک سلسله لذتهاست که لذت معنوی نامیده می‌شود.
- ۱۱- از نظر روان‌شناسان مسلم و قطعی است که اکثر بیماری‌های روانی که ناشی از ناراحتی‌های روحی و تلخی‌های زندگی است در میان افراد غیر مذهبی دیده می‌شود.
- ۱۲- جهان بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر و جود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است.
- ۱۳- جهان بینی اسلامی، جهان بینی توحیدی است. توحید در اسلام به خالص‌ترین شکل و پاک‌ترین طرز بیان شده است.
- ۱۴- میگویند خداشناسی فطری هر آدمی است یعنی هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را می‌شناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد.
- ۱۵- هر علمی از علوم طبیعت در عین اینکه از یک نظر طبیعت‌شناسی است از دیده‌ای دیگر و با نظری عمیق‌تر، خداشناسی است.
- ۱۶- شناخت خدای یگانه به عنوان کاملترین ذات با کاملترین صفات، منزله از هرگونه نقص و کاستی، و شناخت رابطه او با جهان که آفرینندگی و نگهداری و فیاضیت، عطوفت و رحمانیت است، عکس‌العملی در ما ایجاد می‌کند که از آن به «پرستش» تعبیر می‌شود.
- ۱۷- توحید ذاتی یعنی شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی. اولین شناختی که هر کس از ذات حق دارد، غنا و بی‌نیازی اوست.
- ۱۸- توحید صفاتی یعنی درک و شناسایی ذات حق به یگانگی عینی با صفات و یگانگی صفات با یکدیگر توحید ذاتی به معنی نفی ثانی داشتن و نفی مثل و مانند داشتن است و توحید صفاتی به معنی نفی هر گونه کثرت و ترکیب از خود ذات است.
- ۱۹- توحید عملی یا توحید در عبادت: یعنی یگانه پرستی به عبارت دیگر در جهت پرستش حق یگانه شدن عبادت از نظر اسلام مراتب و درجات دارد.
- ۲۰- بدیهی است که مخلوق خدا فعل خداست؛ فعل خدا خود شأنی از شوون اوست و ثانی او و در قبال او نیست. مخلوقات خداوند تجلیات فیاضیت او هستند.
- ۲۱- جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیت از اویی دارد. قرآن کریم در آیات متعددی عملیات اعجاز آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت می‌دهد اما همراه آن نسبتها کلمه «بازنه» را اضافه می‌کند.
- ۲۲- «قضا» به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که میان متخاصمین حکم می‌کند و به کار آنها فیصله می‌دهد.
- ۲۳- اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادث است که سرنوشت حتمی و تخلف‌ناپذیر ندارد، زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده‌ها و انتخاب‌ها و اختیاراتها که از خود بشر ظهور می‌کند.
- ۲۴- یکی از اصول جهان بینی اسلامی که از ارکان ایمانی و اعتقادی دین اسلام است، اصل ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی است ایمان به عالم آخرت شرط مسلمانی است؛ یعنی اگر کسی این ایمان را از دست بدهد و انکار کند از زمره مسلمانان خارج است.
- ۲۵- توفی و استیفاء هر دو از یک ماده اند (وفاء). هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید، در زبان عربی کلمه توفی را به کار می‌برند.

۲۶- خداوند آفریده خود را که فعل او و کار اوست به سوی کمال خود آن آفریده سوق می دهد، آنچنانکه می بینیم که هر دانه ای و بذری به سوی غایت و کمال خویش در حرکت است.

۲۷- کار حکیمانه ما انسانها عبارت است از کاری که ما را به کمال لایقمان برساند .

کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که مخلوق را به کمال لایق خود برساند و نسبت دادن کار عبث به خداوند به این معنی است که مخلوقی را بیافریند بدون آنکه آن مخلوق را به کمال ممکن و لایقش برساند. این است که مفهوم حکمت درباره خداوند با آنچه درباره انسان صدق ، و حکمت می کند متفاوت است.

۲۸- گاهی در بحث عدل الهی این اشکال مطرح میشود که کیفرهای اخروی تناسبی با گناهان ندارند، و این مجازاتها غیر عادلانه است.

۲۹- مجازات بر سه گونه است :

مجازات قرار دادی تنبیه و عبرت.

مجازات که با گناه رابطه تکوینی و طبیعی دارد مکافات دنیوی).

مجازات که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

۳۰- شفاعت صحیح که تأیید کننده قانون و حافظ نظام است و آیات و روایات زیادی از طریق شیعه و سنی وجود آن را اثبات می کند بر دو گونه است :

شفاعت «رهبری» یا شفاعت «عمل».

شفاعت مغفرت» یا شفاعت «فضل».

۳۱- فرق اساسی شفاعت واقعی و حقیقی با شفاعت باطل و نادرست در این است که شفاعت واقعی از خدا شروع میشود و به گناهکار ختم می گردد، و در شفاعت باطل عکس آن فرض شده است.

۳۲- اعتقاد به وحی و نبوت، از نوعی بینش درباره جهان و انسان ناشی می شود یعنی اصل هدایت عامه در سراسر هستی اصل هدایت عامه لازمه جهان بینی توحیدی اسلامی است.

۳۳- استوار ساختن میثاق ها و پیمان ها: زندگی اجتماعی بشر بر اساس محترم شمردن پیمانها و میثاقها و قراردادهای و وفائی به عهدهاست. احترام به عهد و پیمان یکی از ارکان جنبه انسانی تمدن بشری است.

۳۴- پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند؛ یعنی دو مقصد مستقل داشته اند. یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی، و دیگری به سعادت دنیوی او توحید اجتماعی).

۳۵- هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست؛ توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است، زیرا در جهان بینی توحیدی جهان ماهیت از اوبی» و «به سوی اوبی دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست.

۳۶- قرآن رابطه خدا را با جهان و مخلوقات بر توحید صرف قرار داده است؛ یعنی خداوند در فعالیت و نفوذ مشیت و اراده اش رقیب و معارض ندارد؛ همه فاعلیتها و همه اراده ها و اختیارها به حکم خدا و قضا و قدر خداست.

۳۷- مشخصات اسلام: اسلام نام دین خداست که یگانه است و همه پیامبران برای آن مبعوث شده اند و به آن دعوت کرده اند. صورت جامع و کامل دین خدا به وسیله خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله ﷺ به مردم ابلاغ شد و نبوت پایان یافت و امروز با همین نام در جهان شناخته می شود.

۳۸- ابزار شناخت عبارت است از حواس، قوه تفکر و استدلال، تزکیه و تصفیه نفس، مطالعه آثار علمی دیگران.

موضوعات شناخت: موضوع شناخت خداست، جهان است، انسان است، و جامعه و زمان است. همه اینها هم شناختنی است و هم باید شناخت.

۳۹- ضدیت با ضد عقل : اسلام عقل را محترم و او را پیامبر باطنی خدا می شمارد. اصول دین جز با تحقیق عقلانی پذیرفته نیست در فروع دین عقل یکی از منابع اجتهاد است.

اسلام عقل را نوعی طهارت و زوال عقل را نوعی (محدث) شدن تلقی می کند؛ لهذا عروض جنون یا مستی نیز همچون بول کردن یا خوابیدن ، وضو را باطل می سازد..

- ۴۰- توحید: اسلام بیش از هر چیزی دین توحید است؛ هیچ گونه خدشه ای را در توحید - چه توحید نظری و چه توحید عملی نمی پذیرد. اندیشه ها و رفتارها و کردارهای اسلامی از خدا آغاز میشود و به خدا پایان می یابد؛ از این رو هر نوع ثنویت یا تثلیث یا تکثیری را که به این اصل خدشه وارد آورد به شدت طرد میکند. ص ۳۴۵
- ۴۱- تفاوت تعلیمات آسمانی پیامبران: تفاوت تعلیمات انبیاء با یکدیگر یا از نوع تفاوت تعلیمات کلاسهای عالی تر با کلاسهای دانی تر یا از نوع تفاوت اجرائی یک اصل در شرایط و اوضاع گوناگون بوده است.
- ۴۲- پیوند نبوت ها و رابطه اتصالی آنها میرساند که نبوت یک سیر تدریجی به سوی تکامل داشته و آخرین حلقه نبوت مرتفع ترین قله آن است. عرفای اسلامی می گویند «الْحَاتَمَ مِنْ خَتَمِ الْمُرَاتِبِ بِأَسْرَها یعنی پیامبر خاتم آن است که همه مراحل را طی کرده و راه نرفته و نقطه کشف نشده از نظر وحی باقی نگذاشته است. ص ۳۶۵
- ۴۳- دو نوع ولاء: در قرآن سخن از «ولاء» و «موالات» و «تولی» زیاد رفته است. در این کتاب بزرگ آسمانی مسائلی تحت این عناوین مطرح است. آنچه مجموعاً از تدبر در این کتاب مقدس به دست می آید این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند.
- ولاء اثباتی اسلامی نیز به توبه خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد ولاء محبت ولاء امامت ولاء زعامت ولاء تصرف یا ولایت تکوینی .
- ۴۴- انواع ولاء اثباتی خاص
۱. ولاء محبت یا ولاء قرابت
  ۲. ولاء امامت
  ۳. ولاء زعامت
  ۴. ولاء تصرف
- ۴۵- ولایت زعامت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی اجتماع نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شؤون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقدرات مردم است ولی امر مسلمین است..
- ۴۶- حیات ظاهر و حیات معنی: انسان در باطن حیات ظاهری حیوانی خود یک حیات معنوی دارد، حیات معنوی انسان که استعدادش در همه افراد هست از نظر رشد و کمال از اعمالش و اهدافش سرچشمه می گیرد. کمال و سعادت انسان و همچنین سقوط و شقاوت او وابسته به حیات معنوی اوست که وابسته است به اعمال و نیت و اهداف او و به اینکه با مرکب اعمال خود به سوی چه هدف و مقصدی پیش می رود.
- ۴۷- حضرت معظم له درباره ثنویت ولایت و حامل آن «امام»، و اینکه جهان انسانی همواره از انسانی که حامل ولایت باشد (انسان) (کامل) خالی نیست، می فرمایند: در ثنوت و تحقق صراط ولایت که در وی انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین میشود تردیدی نیست؛ زیرا ظواهر دینی بدون یک واقعیت باطنی تصور ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی مقررات عملی و اخلاقی و اجتماعی را تهیه نموده و وی را به سوی او دعوت کرده است.
- ۴۸- مقصود از «ربوبیت خداوندگاری است نه خدایی هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرف اوست. ما تعبیر بالا را به پیروی از یک حدیث معروف که در مصباح الشریعه آمده است آوردیم. در آن حدیث میگوید: العبودیة جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ یعنی همانا بندگی خدا و پیمودن صراط قرب به حق گوهری است که نهایت آن خداوندگاری یعنی قدرت و توانایی است.
- ۴۹- عبادت موجب تقرب، و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست؛ یعنی با عبادت انسان به خدا نزدیک می شود و در اثر این نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایتها گوش و چشم و دست و زبان او حقانی میگردد؛ با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله میکند، دعایش مستجاب و مسؤلش بر آورده است.